

# کتاب حزقیال نبی

## مقدمه

نام این کتاب از حزقیال نبی گرفته شده است. حزقیال اولین نبی بود که در دوران دوری از وطن و تبعید به نبوت مأمور شد. حزقیال قبل و بعد از ویرانی و سقوط اورشلیم، در بابل در تبعید زندگی می کرد. پیام او هم برای تبعیدشدگان و هم برای هموطنانش در اورشلیم بود.

هدف اولی حزقیال این بود تا اسرائیلی ها را به قبول کردن ویران شدن اورشلیم که در آینده واقع می شد، آماده سازد. زیرا اکثر آنها فکر می کردند که اورشلیم بخاطر مقدس بودن آن همیشه از سقوط و ویرانی مصئون است. حزقیال علت ویرانی اورشلیم و تبعید شدن زیادتر بنی اسرائیل را در گناهان گذشته و موجود آنها می دید که در قسمت اول کتاب خود در مورد آن صحبت می کند. اما مردم در آن زمان به این پیشگویی های او چندان باور نمی کردند. وقتیکه ده سال بعد، در سال ۵۸۶ ق.م.، نبوکدنزر اورشلیم را ویران کرد و تعداد زیادتر مردم به اسارت رفتند، صحت پیشگویی های حزقیال برای شان به اثبات رسید.

حزقیال در بخش اخیر کتاب از طریق رؤیایی که خداوند به او نشان داد، در مورد متحد شدن دوباره اسرائیل و یهودا سخن می گوید که یک پادشاه از نسل داود بر آنها حکومت خواهد کرد. حزقیال به تبعیدشدگان می گوید، همانطوری که خداوند در وطن شان با آنها بود، در تبعید نیز با آنها است. او می گوید، هر جایی که باشند باید از خداوند اطاعت کنند و با ایمان چشم به راه روزی باشند که به وطن خود بازگردند.

## فهرست مندرجات:

دعوت خدا از حزقیال: فصل ۱ - ۳

پیشگویی سقوط اورشلیم: فصل ۴ - ۲۴

پیشگویی در مورد اقوام دیگر: فصل ۲۵ - ۳۲

نجات برای اسرائیل: فصل ۳۳ - ۳۹

اسرائیل جدید: فصل ۴۰ - ۴۸

## رؤیای اول جزقیال نبی

(۱:۱-۷:۲۷)

### رؤیای جزقیال

۱ در روز پنجم ماه چهارم و سال سی ام، که پنج سال از تبعید یهویاکین پادشاه می گذشت، من جزقیال کاهن (پسر بوزی) با سایر تبعیدشدگان یهودی در کنار دریای خابور در بابل زندگی می کردم. در همان روز ناگهان آسمان باز شد و خدا رؤیاهائی را به من نشان داد. ۲ در آنجا، در کنار دریای خابور، واقع در بابل، وقتی خداوند با من حرف زد، نیروی او را در وجود خود احساس نمودم. ۳ به بالا نگاه کردم و دیدم که طوفانی از طرف شمال می آمد. پیشاپیش آن ابر بزرگی حرکت می کرد و هاله ای از نور به دور آن بود. در بین آن یک چیزی برنجی، روشن و تابان بود. ۴ در وسط ابر چهار موجود زنده را دیدم که به انسان شباهت داشتند، اما هر کدام آن ها دارای چهار روی و چهار بال بود. ۵ پاهای شان راست و کف پای شان به سُم گوساله می ماند و مثل یک شی برنجی صیقلی و براق بودند. ۶ در زیر بالهای خود دستهایی داشتند، شبیه دست انسان. ۷ نوک بالهای آن چهار جانور به یکدیگر تماس داشت و بدون اینکه به عقب برگردند، مستقیماً پرواز می کردند. ۸ هر یک از آن ها چهار روی مختلف داشت: در پیشرو، شکل انسان، در طرف راست، روی شیر، در طرف چپ

روی گاو و در عقب، روی عقاب. ۹ هر کدام دو جفت بال داشت. یک جفت آن باز بود و نوک آن ها به دو بال جانور پهلویش تماس داشت. جفت دیگر بدن شان را می پوشاند. ۱۰ آن ها مستقیماً حرکت می کردند و هر جایی که دل شان می خواست می رفتند، بدون اینکه رو برگردانند. ۱۱ در بین این چهار موجود زنده چیزی مثل قوغ آتش یا مشعل افروخته در حال حرکت بود. نور آن بسیار روشن بود و برق می زد. ۱۲ این چهار موجود زنده بسرعت به پیشرو و به عقب حرکت می کردند.

۱۳ در همان حالی که متوجه آن چهار موجود زنده بودم، چهار چرخ را بر زمین و پهلوی هر یک از آن موجودات دیدم. ۱۴ چرخها همه یکسان و مثل زبرجد، براق بودند. در بین هر چرخ یک چرخ دیگر قرار داشت. ۱۵ به این ترتیب به هر طرف که می خواستند، می توانستند حرکت کنند، بدون اینکه دور بزنند. ۱۶ حلقه دور آن ها بلند و مهیب و پُر از چشم بود. ۱۷ وقتی آن چهار موجود زنده حرکت می کردند چرخهای پهلوی شان هم به حرکت می آمدند و هرگاه آن ها از زمین بر می خاستند، چرخها نیز بلند می شدند. وقتی توقف می کردند، چرخها هم از حرکت بازمی ماندند. چون روح آن چهار موجود زنده در چرخها بود، به هر جا که روح می رفت، چرخها نیز همراهش حرکت می کردند.

۱۸ بالای سر هر یک از آن چهار موجود زنده چیزی به شکل گنبد که مثل بلور

ترا پیش قوم اسرائیل می فرستم، پیش قوم سرکش که علیه من تمرد کردند. آن ها و اجداد شان تا به امروز در برابر من گناه ورزیده اند.<sup>۴</sup> اینها مردم گستاخ و لجوج هستند، پس من، خدای متعال، ترا می فرستم تا کلام مرا به گوش آن ها برسانی.<sup>۵</sup> این قوم سرکش چه بشنوند و چه نشنوند، در هر صورت باید بدانند که یک نبی در بین شان وجود دارد.<sup>۶</sup> اما تو ای انسان خاکی، از آن ها ترس. گرچه حرفهای آن ها مثل خار و نیش گژدم باشد، نباید خوف کنی! <sup>۷</sup> چه بشنوند و چه نشنوند، کلام مرا برای آن ها بیان کن. می دانم که آن ها مردم متمرّد و سرکش هستند.

<sup>۸</sup> ولی تو ای انسان خاکی، به آنچه که به تو می گویم گوش بده و مثل این قوم سرکش نباش! دهانت را باز کن و آنچه را که به تو می دهم، بخور.» <sup>۹</sup> آنگاه دستی را دیدم که بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود. <sup>۱۰</sup> طومار را باز کرد و دیدم که در پشت و روی آن مطالبی نوشته شده بود که حکایت از غم و ماتم و نابودی می کرد.

**۳** او اضافه کرد: «ای انسان خاکی، این طومار را بخور و بعد پیش قوم اسرائیل برو.» <sup>۲</sup> پس دهانم را باز کردم و او طومار را داد که بخورم. <sup>۳</sup> بعد گفت: «ای انسان خاکی، این طومار را بخور و با آن شکمت را پُر کن.» من آن را خوردم و مثل عسل شیرین بود.

<sup>۴</sup> بعد گفت: «ای انسان خاکی، پیش قوم اسرائیل برو و سخنان مرا کلمه به کلمه

می درخشید قرار داشت. <sup>۲۳</sup> زیر گنبد دو بال هر جانور طوری پهن بودند که به بالهای جانور پهلویش می رسید و دو بال دیگر بدن آن ها را می پوشاند. <sup>۲۴</sup> وقتی پرواز می کردند، بالهای شان مثل غرش امواج بحر و آواز خدای متعال و غریو یک سپاه عظیم صدا می دادند. هرگاهی که توقف می کردند و بالهای خود را پائین می آوردند، <sup>۲۵</sup> صدائی از گنبد بالای سر شان بگوش می رسید.

<sup>۲۶</sup> بر گنبد بالای سر شان چیزی مانند یک تخت به رنگ یاقوت کبود دیده می شد. بر سر آن تخت موجودی نشسته بود که به انسان شباهت داشت. <sup>۲۷</sup> از کمر بالا مثل فلز آتشین و شعله ور می درخشید، از کمر پائین مانند شعله آتش می تابید و اطراف او با نور درخشنده ای منور بود، <sup>۲۸</sup> و همچون کمانهای رنگین که در یک روز بارانی بوجود می آید، درخشان و تابان بود. این منظره نور پُر جلال حضور خداوند را نشان داد.

وقتی آن صحنه را دیدم رو بخاک افتادم. آنگاه آواز کسی را شنیدم که با من حرف می زد.

## دعوت خدا از جزقیال

**۲** او به من گفت: «ای انسان فانی، برخیز و بپا بایست تا با تو سخن گویم.» <sup>۲</sup> هنگامی که او با من حرف می زد، روح خداوند داخل من شد و مرا از زمین بلند کرد و به کلام خود این چنین ادامه داد: <sup>۳</sup> «ای انسان خاکی، من

## خداوند حزقیال را دیده بان

مقرر می‌کند

(همچنین در حزقیال ۳۳: ۱ - ۹)

۱۶ بعد از هفت روز خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، من ترا برگزیدم تا مراقب قوم اسرائیل باشی و هوشدارهائی که از من می‌شنوی به آن‌ها برسانی. ۱۷ اگر من به شخص شریبری اخطار بدهم که می‌میرد و تو اخطار مرا به او نرسانی و نگوئی که از کارهای بد خود توبه کند تا نجات یابد، در این صورت او به سبب گناهش می‌میرد. اما، من ترا مسئول مرگ او دانسته و خون او را از تو خواهانم. ۱۸ هرگاه به شخص بدکاری هوشدار بدهی و او باز هم توبه نکند و از گناه کردن دست نکشد، آنوقت او غرق در گناه می‌میرد اما تو مسئول نخواهی بود. ۱۹ به همین ترتیب اگر یک شخص نیک و راستکار از راه راست انحراف کند و دست به اعمال بد بزند، من او را در وضع خطرناکی قرار می‌دهم و اگر تو به او گوشزد نکنی، بخاطر گناه خود هلاک می‌گردد. کارهای نیک او فراموش می‌شود و انتقام خون او را از تو می‌گیرم. ۲۰ اما اگر تو به او هوشدار بدهی که از راه خطا برگردد و او توبه کند، آنوقت زنده می‌ماند، زیرا اخطار ترا جدی گرفته است و تو هم خود را از مرگ نجات می‌دهی.»

## بازماندن حزقیال از سخن زدن

۲۱ در آنجا بار دیگر حضور پُر شکوه خداوند را احساس کردم و به من فرمود:

برای آن‌ها بیان کن. ۵ من ترا نزد مردمی نمی‌فرستم که زبان شان مشکل و برای تو بیگانه باشد، بلکه ترا پیش قوم اسرائیل می‌فرستم. ۶ اگر ترا نزد مردمی بفرستم که فهمیدن لسان شان برای تو مشکل باشد، باز هم به سخنان تو گوش می‌دهند، ۷ اما قوم اسرائیل به سخنان تو توجه نمی‌کنند. آن‌ها حتی به کلام من هم گوش نمی‌دهند، زیرا اینها مردم لجوج و سنگدل هستند. ۸ پس حالا ترا مثل آن‌ها سرسخت و سنگدل می‌سازم ۹ و مانند سنگ محکم و همچون الماس سخت می‌گردانم تا از این مردم سرکش نترسی.»

۱۰ خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان فانی، به سخنان من بدقت توجه کن و همه را بخاطر بسیار ۱۱ و بعد پیش قومت که تبعید شده اند برو و خواه بشنوند خواه نشنوند، کلام مرا به گوش آن‌ها برسان.»

## حزقیال در کنار دریای خابور

۱۲ بعد روح خدا مرا برداشت و از پشت سر من صدای مهیبی برخاست که می‌گفت: «متبارک باد جلال خداوند در جایگاه ملکوتی او!» ۱۳ این صدای مهیب، صدای بهم خوردن بالهای آن چهار موجود زنده و چرخهای پهلوی آن‌ها بود. ۱۴ حضور خداوند را با تمام قدرتش احساس کردم و وقتی که روح، مرا برداشت و با خود برد، غم و اندوه وجودم را فرآگرفت. ۱۵ سپس به کنار دریای خابور در تِل اییب، پیش یهودیانی که در حال تبعید زندگی می‌کردند، رفتم و مدت هفت روز در سودا و اندیشه بسر بردم.

قرار بگیر. یعنی تو برای هر سال جزای قوم اسرائیل، یک روز متحمل رنج و درد می شوی.<sup>۶</sup> بعد از ختم این مدت، چهل روز دیگر بخاطر گناهان مردم یهودا، بر پهلوی راست خود دراز بکش و برای هر سال مجازات آن ها، یک روز درد و رنج را متحمل شو.<sup>۷</sup> بعد آستینت را بر بزن و رو بسوی شهر کرده سخنان مرا بر ضد آن ها بیان کن.<sup>۸</sup> من دست و پای ترا می بندم تا تو نتوانی تا پایان محاصره از یک پهلو به پهلوی دیگر بغلطی.

<sup>۹</sup> در طول مدت سیصد و نود روزی که بر پهلوی چپت می خوابی، مقداری گندم، جو، لوبیا، نخود و ارزن را بگیر و در یک ظرف بهم مخلوط کن و همین غذای تو باشد.<sup>۱۰</sup> جیره غذایت روزانه یک پاو است و باید در وقت معین صرف شود.<sup>۱۱</sup> مقدار آبی که باید بنوشی نیم لیتر است و آب را هم باید در وقت معین بنوشی.<sup>۱۲</sup> برای پختن نان باید از پاروی خشک انسانی کار بگیری و این کار را هم در حضور مردم اجرا کنی.<sup>۱۳</sup> به همین ترتیب، قوم اسرائیل در کشورهایی که آن ها را پراکنده می سازم نان مکروه و نجس می خورند.<sup>۱۴</sup> من گفتم: «ای خداوند متعال، من هیچگاهی نجس نشده ام. از جوانی تا بحال گوشت حیوان مرده و یا از حیوانی را که بوسیله جانور درنده کشته شده باشد، نخورده ام و خوراک حرام را به لب نزنده ام.»<sup>۱۵</sup> آنگاه خداوند به من فرمود: «پس من اجازه می دهم که برای پختن نان، بجای پاروی انسانی از سرگین گاو کار بگیری.»

«برخیز و به دشت برو و من در آنجا با تو صحبت می کنم.»<sup>۱۳</sup> پس من برخاستم و به دشت رفتم و شکوه و جلال خداوند را همانطوری که در کنار دریای خابور دیده بودم، در آنجا نیز مشاهده کردم.<sup>۱۴</sup> روح خدا داخل من شد و مرا بپا ایستاده کرد. بعد خطاب به من نموده فرمود: «برو خود را در خانه ات محبوس کن.<sup>۱۵</sup> ترا با ریسمان می بندند تا نتوانی بیرون بروی و با مردم یکجا باشی.<sup>۱۶</sup> من زبانت را به کامت می چسبانم تا گنگ شوی و نتوانی این قوم سرکش را سرزنش کنی.<sup>۱۷</sup> اما وقتی خواستم با تو حرف بزنم، زبانت را دوباره جاری می سازم تا پیام مرا، خداوند قادر مطلق، به مردم برسانی. آنوقت هر کسی که گوش شنوا دارد می شنود و کسی که سرکش و متمرد باشد نمی شنود.»

### شرح محاصره اورشلیم

**۴** خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، خشتی را بگیر و پیشروی خود بگذار. بروی آن نقشه اورشلیم را بکش<sup>۲</sup> دور شهر سنگر، دیوار، برج، منجنیق و اردوگاه دشمن را ترسیم کن.<sup>۳</sup> بعد یک تابه آهنی را بگیر و مانند دیوار بین خود و نقشه شهر قرار بده و رویت بطرف شهر باشد. این نشان دهنده آنست که شهر در محاصره است و تو آن را محاصره می کنی و همچنین اختطاری برای قوم اسرائیل نیز می باشد.<sup>۴-۵</sup> بعد بر پهلوی چپ خود دراز بکش. من گناه قوم اسرائیل را بر تو می گذارم و تو مدت سه صد و نود روز در همان حال

و فرایض من اطاعت نکردید، بلکه از رسوم و قوانین مردم دیگر پیروی نمودید،<sup>۸</sup> بنابراین من، خداوند متعال، دشمن شما هستم و در حضور تمام ملل جهان شما را مجازات می‌کنم.<sup>۹</sup> پس بخاطر اعمال زشت تان، شما را چنان جزای سنگین می‌دهم که نظیرش در گذشته دیده نشده و در آینده هم دیده نخواهد شد.<sup>۱۰</sup> در نتیجه والدین فرزندان و فرزندان والدین خود را می‌خورند و کسانی را که زنده بمانند به سراسر دنیا پراکنده می‌سازم.<sup>۱۱</sup> بنابراین خدای متعال می‌فرماید: به حیات خود قسم می‌خورم که چون شما با اعمال قبیح تان عبادتگاه مرا آلوده کردید، رشته زندگی شما را بدون رحم قطع می‌کنم.<sup>۱۲</sup> یک سوم شما از قحطی و مرض می‌میرید، یک سوم تان بوسیله شمشیر کشته می‌شوید و یک سوم دیگر شما را به سراسر جهان پراکنده می‌سازم و شمشیر دشمن را به تعقیب تان می‌فرستم.<sup>۱۳</sup> بعد آتش غضب من خاموش می‌شود و خشم من در مقابل شما فرومی‌نشیند و شما می‌دانید که من، خداوند، هر چه بگویم آن را عملی می‌سازم.<sup>۱۴</sup> برعلاوه سرزمین شما را ویران و خودتان را رسوا می‌کنم، تا هر کسی که از آنجا بگذرد، عبرت بگیرد.<sup>۱۵</sup> شما را مایه تسمخر و عبرت اقوام اطراف تان می‌گردانم تا همه بدانند که وقتی بالای قومی قهر شوم، آن‌ها را بشدت مجازات می‌کنم و این را از زبان من که خداوند هستم می‌شنوید.<sup>۱۶</sup> تیرهای مهلک قحطی و نابودی را در بین شما رها می‌کنم و قحطی بقدری

<sup>۱۶</sup> بعد اضافه کرد: «ای انسان خاکی، من می‌خواهم که نان را از شهر اورشلیم قطع کنم تا نان و آب را بصورت جیره و با ترس و لرز و بدقت آن را اندازه کرده بخورند.<sup>۱۷</sup> بخاطر قلت نان و آب با حسرت به یکدیگر می‌نگرند و در زیر فشار بارگناه ضایع می‌شوند.»

### حزقیال موی خود را می‌تراشد

**۵** خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، یک تیغ تیزی را که مثل تیغ دلاکی تیز باشد بگیر و با آن موی سر و ریشت را بتراش. بعد موها را در یک ترازو بگذار و به سه حصه تقسیم کن.<sup>۱</sup> یک حصه آن را پس از ختم محاصره، در بین شهر در آتش بسوزان. حصه دیگر آن را با شمشیر خرد کن و به اطراف شهر پاش و حصه سومی را در مسیر باد قرار بده تا پراکنده شود و من شمشیری را بدنبال آن می‌فرستم.<sup>۲</sup> سپس چند تار مو را نیز نگاهدار و در لباس خود مخفی ساز. چند تار موی دیگر را هم بگیر و در آتش بسوزان و از آن آتشی روشن می‌شود که به تمام خانواده اسرائیل سرایت می‌کند.»

<sup>۳</sup> خداوند متعال چنین فرمود: «من اورشلیم را مرکز جهان ساختم و کشورهای دیگر را بدور آن قرار دادم.<sup>۴</sup> اما شما مردم اورشلیم از احکام و قوانین من سرکشی کردید و بدتر از اقوام دور و پیش خود شدید. اوامر مرا رد نمودید و به فرایض من توجه نکردید.<sup>۵</sup> چون شما زیادت‌تر از اقوام دیگر سرکش هستید و از احکام

بیاد می آورند و می دانند که آن ها را بخاطر دل‌های بی ایمان شان و برای اینکه بت پرستی را ترجیح دادند و از من دور شدند، مجازات کرده ام. آنگاه به سبب اعمال زشتی که مرتکب شده اند، از خود نفرت می کنند<sup>۱۰</sup> و می دانند که من خداوند هستم، هوشدارهای من جدی بوده و بی جهت این بلاها را بر سرشان نیاورده ام.»

«خداوند متعال می فرماید: «با غم و

اندوه به سر رویت بزن و بخاطر اعمال زشت قوم اسرائیل آه و ناله کن، زیرا آن ها با شمشیر و قحطی و مرض هلاک می شوند.<sup>۱۲</sup> کسانی که در جاهای دور زندگی کنند در اثر مرض می میرند، آتھائی که در همین نزدیکی ها باشند، با شمشیر بقتل می رسند و آن عده ای که باقی بمانند از قحطی هلاک می گردند. به این ترتیب خشم خود را بر آن ها می آورم.<sup>۱۳</sup> وقتی اجساد آن ها در جاهائی که برای بتھای خود هدیه تقدیم می کردند، یعنی در بین بتها، به دور قربانگاهها، بر تپه ها، بر سر کوهها، زیر درختان سبز و بلوطهای بلند بیفتند، آنوقت می دانند که من خداوند هستم.<sup>۱۴</sup> دست خود را برای نابودی آن ها دراز می کنم و شهرهای شان را از بیابان تا شهر ربله ویران می سازم تا بدانند که تنها من خداوند هستم.»

### عاقبت مردم اسرائیل

کلام خداوند بر من نازل شد: **۷** «ای انسان خاکی، از جانب من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که این پایان کار تمام سرزمین آن ها است.

شدید می شود که از قلت غذا و گرسنگی هلاک می گردید.<sup>۱۷</sup> قحطی و حیوانات درنده را علیه شما می فرستم، تا شما و فرزندان تان را از بین ببرند. مرض و خونریزی به سراغ تان می آیند و با دم شمشیر دشمن کشته می شوید. من که خداوند هستم این را گفته ام.»

### خداوند بت پرستی را محکوم می کند

**۶** کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رو بطرف کوه های اسرائیل کن و پیام مرا به آن ها برسان<sup>۳</sup> و بگو: ای کوه های اسرائیل، خداوند متعال، خدای اسرائیل به شما، تپه ها، وادیها و دره ها چنین می فرماید: من خودم شمشیر را برای نابودی شما می فرستم، بتخانه های شما را ویران می کنم.<sup>۴-۵</sup> قربانگاه های تان را از بین می برم، بتهای تان را شکسته و اجساد کشته شدگان را در پیش پای بتهای تان می اندازم و استخوانهای آن ها را به دور قربانگاه پراکنده می کنم.<sup>۶</sup> در هر جائی که زندگی می کنید، شهرها و بتخانه ها و قربانگاه های تان ویران می شوند، بتهای تان شکسته و با همه چیزهائی که ساخته اند از بین می روند.<sup>۷</sup> اجساد مقتولین در همه جا دیده می شوند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.

<sup>۸</sup> اما عده ای را نجات می دهم. آن ها از دم شمشیر جان سالم بدر برده در بین اقوام دیگر پراکنده می شوند<sup>۹</sup> و کسانی که در کشورهای دیگر فرار می کنند و در حال تبعید بسر می برند، در آنجا مرا

خرید و فروش ارزشی نمی داشته باشد، زیرا تمام مردم به قهر و غضب من گرفتار می شوند. <sup>۱۳</sup>هیچ تاجری آنقدر زنده نمی ماند که برود و آنچه که از دست داده است، دوباره به دست آورد، چون خشم من دامنگیر همگی می شود و کسانی که بدکار هستند، از بین می روند. <sup>۱۴</sup>سرود جنگ نواخته می شود و همه چیز آماده است، اما هیچ کس به جنگ نمی رود، زیرا خشم من مردم را گرفتار کرده است.

### مجازات گناهان اسرائیل

<sup>۱۵</sup>شمشیر در بیرون شهر است و مرض و قحطی در داخل آن. اگر کسی از شهر خارج شود با شمشیر کشته می شود و اگر در بین شهر بماند در اثر مرض و قحطی می میرد. <sup>۱۶</sup>حتی کسی که از این بلاها جان سالم بدر برد و فرار نماید و مثل فاخته ای که از دره ها به کوهها فرار می کند، یکه و تنها بخاطر گناهان خود آه و ناله می کند. <sup>۱۷</sup>دستها سست و زانوان لرزان می شوند. <sup>۱۸</sup>همگی وحشتزده لباس ماتم می پوشند. سرهای شان تراشیده و سرافکنده می شوند. <sup>۱۹</sup>نقره و طلای خود را مانند اشیای نجس دور می ریزند. در روز غضب خداوند، نقره و طلا نمی توانند آن ها را نجات بدهند. این چیزها دیگر نمی توانند آرزوهای شان را برآورده سازند و شکم شان را سیرکنند، زیرا طمع به مال و ثروت آن ها را براه گناه برده است. <sup>۲۰</sup>با جواهراتی که به داشتن آن ها افتخار می کردند، بتهای منفور و کثیف ساختند، بنابراین من آن ها را برای شان کثیف و نجس می سازم.

<sup>۳</sup>دیگر همه چیز پایان رسیده است و بخاطر اعمال زشت تان شما را مجازات می کنم و خشم خود را بر شما فرومی ریزم. <sup>۴</sup>دیگر با نگاه شفقت به شما نمی نگرم و بر شما رحم نمی کنم. چون به راه های غلط رفتید و مرتکب کارهای زشت شدید، شما را جزا می دهم. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»

<sup>۵</sup>خداوند متعال چنین می فرماید: «بلاهای پی در پی بر سر تان می آیند. <sup>۶</sup>پایان کار تان رسیده است. مصیبت عنقریب بسراغ تان می آید و همه چیز تمام می شود. <sup>۷</sup>ای ساکنین این سرزمین، اجل شما رسیده است. زمان آشفستگی و پریشانی نزدیک است و روزهای خوشی و هلهله پایان رسیده است.»

<sup>۸</sup>بزودی خشم خود را بر شما فرومی ریزم و قهر من دامنگیر تان می شود. شما را طبق روش و کردار تان داوری می کنم و بخاطر اعمال زشت تان مجازات می شوید. <sup>۹</sup>با نظر محبت به شما نمی نگرم و رحم نمی کنم، بلکه شما را مطابق اعمال تان و بخاطر کارهای زشتی که مرتکب شده اید، جزا می دهم. آنگاه می دانید که من، خداوند، شما را مجازات می کنم.»

<sup>۱۰</sup>روز نیستی و فنای تان نزدیک است، زیرا بی عدالتی به اوج خود رسیده است و تکبر موج می زند. <sup>۱۱</sup>ظلم و ستم، شرارت را بار آورده است. هیچ چیز شان باقی نمی ماند، نه فراوانی، نه ثروت و نه حشمت و جلال شان.

<sup>۱۲</sup>آن زمان معین رسیده و آن روز نزدیک شده است. در آن روز، دیگر



خداوند متعال به من نیرو بخشید. <sup>۲</sup> نگاه کردم و شیخی به شکل انسان در برابر من ظاهر شد. بدن او از کمر پائین مثل شعله های آتش بود و از کمر بالا مانند یک شیئی براق فلزی می درخشید. <sup>۳</sup> بعد چیزی به شکل یک دست دراز شد و از موی سرم گرفت. آنگاه روح خدا در رؤیا مرا بین زمین و آسمان بالا برد و به اورشلیم به دهن دروازه شمالی صحن داخلی عبادتگاه آورد و در جایگاه بتی که باعث خشم خداوند شده بود قرارم داد. <sup>۴</sup> در آنجا حضور با شکوه خداوند طوریکه در دشت دیده بودم، تجلی داشت.

<sup>۵</sup> سپس خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، حالا به طرف شمال نگاه کن.» من به آن طرف نگاه کردم و آن بت را که باعث خشم خداوند شده بود، دیدم که در دهن دروازه شمالی قربانگاه قرار دارد. <sup>۶</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، می بینی که قوم اسرائیل به چه کارهایی دست می زنند؟ آن ها در آنجا به اعمال زشت و نفرت انگیز دست می زنند و باعث می شوند از خانه مقدسم دور شوم. اما اینها چیزی نیست، گناهان بدتر از اینها را می بینی.»

<sup>۷</sup> بعد مرا به دهن دروازه حویلی عبادتگاه برد. در آنجا سوراخی را در دیوار دیدم. <sup>۸</sup> به من گفت: «ای انسان خاکی، دیوار را بکن.» وقتی دیوار را کندم، دروازه ای پدید شد. <sup>۹</sup> گفت: «حالا داخل شو و ببین که آن ها به چه کارهای زشت و قبیح دست می زنند.» <sup>۱۰</sup> پس من داخل شدم و دیدم تصاویر هرگونه

<sup>۱۱</sup> خداوند می فرماید: «بیگانگان را می فرستم تا همه ثروت شان را تاراج کنند و به مردم شیریر به غنیمت می دهم که همه را نجس بسازند. <sup>۱۲</sup> حتی وقتی بدکاران در عبادتگاه من داخل شوند و آنرا آلوده و بی حرمت کنند، من مانع نمی شوم.

<sup>۱۳</sup> برای قوم اسرائیل زنجیرها را آماده کنید، زیرا سرزمین شان پُر از خونریزی و جنایت است و در شهر فتنه و آشوب برپا است. <sup>۱۴</sup> شیریرترین اقوام را می فرستم تا خانه های شان را تصاحب کنند. به غرور قدرتمندان خاتمه می دهم و مساکن مقدس آن ها آلوده می شوند. <sup>۱۵</sup> وقتی دچار مصیبت گردند آرامش می طلبند، اما آنرا نمی یابند. <sup>۱۶</sup> بلاها و شایعات بد پی در پی می رسند. به انبیاء رو می آورند تا آینده را برای شان پیشگویی کنند، ولی کمکی نمی گیرند. کاهنان و موسفیدان هم از دادن هدایت و مشوره عاجز می مانند. <sup>۱۷</sup> پادشاه ماتم می گیرد و بزرگان امید خود را از دست می دهند. مردم از ترس می لرزند، زیرا با آن ها طبق کردار شان معامله می کنم و آن ها را طوریکه سزاوار هستند، جزا می دهم، تا بدانند که من خداوند هستم.»

## رؤیای دوم جزقیال نبی (۱:۸ - ۱۰:۲۲)

### بت پرستی در اورشلیم

در روز پنجم ماه ششم سال ششم تبعید، در خانه خود با عده ای از بزرگان یهودا نشسته بودم که ناگهان

دامن بزنند؟ ببین که به چه بی شرمی به من اهانت می کنند.<sup>۱۸</sup> بنا بران با خشم و غضب با آن ها رفتار می کنم و با نگاه محبت به آن ها نمی نگرم. بر آن ها رحم نشان نمی دهم و هر قدر برای کمک فریاد و زاری کنند، نمی شنوم.»

### مجازات اورشلیم

۹ آنگاه خداوند با آواز بلند گفت: «مأمورین مجازات را احضار کن و هر کدام سلاح خود را همراه خود بیاورد.»<sup>۲</sup> ناگهان شش مرد از راه دروازه شمالی عبادتگاه آمدند و هر یک سلاح خود را در دست داشت. همراه آن ها مردی بود با لباس کتانی که قلم و دوات با خود داشت. آن ها به داخل عبادتگاه رفتند و کنار قربانگاه برنجی ایستادند.

۳ سپس جلال حضور خدای اسرائیل که بالای موجودات بالدار قرار داشت برخاست و به آستانه عبادتگاه آمد و به آن مردی که لباس کتانی به تن و قلم و دوات در دست داشت،<sup>۴</sup> فرمود: «به سراسر شهر اورشلیم برو و بر پیشانی کسانی که بخاطر اعمال زشتی که در این شهر صورت می گیرد، گریه و ناله می کنند، یک نشانی بگذار.»<sup>۵</sup> سپس شنیدم که به دیگران چنین فرمود: «به دنبال او به شهر بروید و کسانی را که بر پیشانی خود نشانی ندارند، بکشید و احدی را زنده نگذارید و به کسی رحم نکنید.»<sup>۶</sup> مردان پیر و جوان، دختران جوان، کودکان و زنان را بکشید، اما به کسانی که بر پیشانی خود علامت دارند، ضرر نرسانید. اول از

حیوانات از قبیل خزندگان و حیوانات نجس و زشت بر دیوارها نقش شده بودند و تمام بتهای قوم اسرائیل در آنجا وجود داشتند. «هفتاد نفر از ریش سفیدان قوم اسرائیل با یازنیا (پسر شافان) در برابر آن ها ایستاده بودند. در دست هر کدام آن ها یک منقل آتش بود که از آن دود خوشبوئی مثل ابر بر می خاست.<sup>۱۲</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، آیا می بینی که موسفیدان قوم اسرائیل در آن اطاق تاریک پُر از بتها چه می کنند؟ آن ها می گویند: خداوند ما را نمی بیند؛ او سرزمین ما را ترک کرده است.»<sup>۱۳</sup> خداوند اضافه کرد: «بعداً گناهان بدتری از اینها را که این مردم مرتکب می شوند، می بینی.»

۱۴ سپس مرا به دهن دروازه شمالی عبادتگاه خداوند آورد. در آنجا زنهارا دیدم که نشسته بودند و در مرگ خدای خود، تموز، گریه می کردند.<sup>۱۵</sup> به من گفت: «ای انسان خاکی، ببین! اما بدتر از اینها را می بینی.»

۱۶ از آنجا مرا به صحن داخلی عبادتگاه خداوند آورد. در دهن دروازه عبادتگاه خداوند، بین بزننده و قربانگاه، بیست و پنج مرد که پشت شان بطرف معبد و روی شان بسوی مشرق بود، ایستاده بودند و آفتاب را پرستش می کردند.<sup>۱۷</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، می بینی؟ آیا لازم است که مردم یهودا مرتکب چنین کارهای زشت و قبیح شوند؟ آیا مجبور هستند که ظلم و ستم را در سراسر کشور پخش کنند و به آتش خشم من

کن و آن را بر شهر بیاش.» من دیدم که او رفت. ۳ هنگامی که آن مرد به داخل چرخ رفت، فرشتگان در سمت جنوب عبادتگاه خدا ایستاده بودند و ابری صحن داخلی را پُر کرد. ۴ آنگاه جلال خداوند از بالای فرشتگان برخاست و بر ابر پُر شد و نور درخشنده جلال خداوند صحن آن را فراگرفت. ۵ صدای بالهای فرشتگان که مانند آواز خداوند مطلق بود، تا صحن بیرونی شنیده می شد.

۶ وقتی خداوند به آن مردی که لباس کتانی پوشیده بود، فرمود که میان فرشتگان برو و از آتش بین چرخها مشت های خود را پُر کند، او رفت و پهلوی یکی از چرخها ایستاد. ۷ آنگاه یکی از فرشتگان دست خود را دراز کرد و از آتشی که میان آن ها بود یک مشت زغال را برداشت در دستهای آن مردی که لباس کتانی بتن داشت، گذاشت. او آتش را گرفت و بیرون رفت.

۸ فرشتگان زیر بالهای خود دستی به شکل دست انسانها داشتند. ۹-۱۱ چهار چرخ را هم دیدم، در کنار هر یک از فرشتگان یک چرخ قرار داشت و چرخها همشکل و مثل زبرجد می درخشیدند و هر چرخ در بین خود چرخ دیگری داشت. ۱۱ این چرخها می توانستند به هر طرف حرکت کنند، بدون اینکه دور بزنند. به هر سمتی که چرخ جلوی حرکت می کرد، چرخهای دیگر بدنبالش می رفتند، بدون اینکه دور بزنند. ۱۲ هر یک از چرخها با پیره ها و دورادورش پُر از چشم بود. ۱۳ شنیدم که به این چرخها «چرخ چرخنده» می گفتند.

عبادتگاه من شروع کنید.» پس آن ها از موسفیدانی که در پیشروی عبادتگاه خدا بودند شروع به کشتار کردند. ۷ بعد به آن ها فرمود: «بروید این عبادتگاه را نجس سازید و حویلی آن را با اجساد کشته شدگان پُر کنید.» پس آن ها رفتند و مردم را در شهر کشتند. ۸ وقتی آن ها برای کشتن مردم رفتند و من تنها ماندم، رو بخاک افتادم و با زاری گفتم: «ای خداوند متعال، آیا تو بر اورشليم آنقدر قهر هستی که می خواهی هر کسی را که در اسرائیل باقی مانده باشد، هلاک کنی؟» ۹ خداوند فرمود: «گناه مردم اسرائیل و یهودا بی نهایت است. سرزمین شان از خونریزی و جنایت پُر است و در اورشليم ظلم و ستم حکمفرماست. مردم می گویند: «خداوند این سرزمین را ترک کرده است و کارهای ما را نمی بیند.» ۱۰ بنابراین من به آن ها با نظر محبت نمی نگرم و بر آن ها رحم نمی کنم، بلکه همه را به سزای اعمال شان می رسانم.» ۱۱ آنگاه مردی که لباس کتانی پوشیده بود و قلم و دوات با خود داشت، آمد و گفت: «امر تو بجا آورده شد.»

## ترک جلال خدا از عبادتگاه

بعد دیدم که برگنبد بالای سر موجودات بالدار، یعنی آن موجودات زنده، چیزی مانند یک تخت به رنگ یاقوت کبود ظاهر شد. ۲ خداوند به مردی که لباس کتانی بتن داشت، فرمود: «در بین چرخهای که زیر فرشتگان است برو و مشت هایت را از زغال افروخته پُر

## محکومیت اورشلیم

بعد روح خدا مرا برداشت و به دروازه شرقی عبادتگاه آورد. در آنجا بیست و پنج مرد بشمول دو نفر از رهبران قوم، یعنی یازنیا (پسر عزور) و فلتیا (پسر بنایا) حضور داشتند. <sup>۱</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، اینها کسانی هستند که در این شهر نقشه های فاسد می کشند و مشوره های غلط به مردم می دهند. <sup>۲</sup> اینها می گویند: «وقت آن رسیده است که اورشلیم را دوباره آباد کنیم، زیرا شهر ما مثل یک سپر آهنین ما را از هرگونه خطر حفظ می کند.» <sup>۳</sup> پس ای انسان خاکی، به آن ها اخطار بده و علیه آن ها نبوت کن.»

<sup>۴</sup> آنگاه جلال خداوند از آستانه عبادتگاه بیرون رفت و بالای سر فرشتگان قرار گرفت. <sup>۵</sup> سپس فرشتگان بالهای خود را گشودند و در برابر چشمان من در حالیکه چرخها در کنارشان بودند، از زمین برخاستند و در دهن دروازه شرقی عبادتگاه توقف کردند و جلال خدای اسرائیل بالای آن ها قرار گرفت. <sup>۶</sup> حالا این فرشتگان را شناختم. اینها همان موجودات زنده بودند که زیر تخت خدای اسرائیل، در کنار دریای خابور دیده بودم. <sup>۷</sup> هر کدام چهار رو و چهار بال داشت و در زیر بالهای شان دستی شبیه دست انسان بود. <sup>۸</sup> چهره های شان هم مثل چهره هائی بودند که در کنار دریای خابور دیده بودم. هر کدام آن ها مستقیماً حرکت می کرد.

<sup>۹</sup> هر فرشته چهار رو داشت. روی اولی مثل روی گاو، از دومی مانند روی انسان، از سومی شبیه روی شیر و از چهارمی همچون روی عقاب بود. <sup>۱۰</sup> فرشتگان برخاستند. اینها همان موجوداتی بودند که در کنار دریای خابور دیده بودم. <sup>۱۱</sup> وقتی فرشتگان حرکت می کردند، چرخها هم به حرکت می آمدند و هنگامی که بالهای خود را می گشودند و پرواز می کردند، چرخها هم همراه آن ها بلند می شدند و در کنار آن ها می ماندند. <sup>۱۲</sup> هرگاهی که فرشتگان توقف می کردند، چرخها نیز از حرکت بازمی ماندند و چون بر می خاستند چرخها همراه شان بلند می شدند، زیرا روح آن ها در چرخها بود.

<sup>۱۳</sup> آنگاه جلال خداوند از آستانه عبادتگاه بیرون رفت و بالای سر فرشتگان قرار گرفت. <sup>۱۴</sup> سپس فرشتگان بالهای خود را گشودند و در برابر چشمان من در حالیکه چرخها در کنارشان بودند، از زمین برخاستند و در دهن دروازه شرقی عبادتگاه توقف کردند و جلال خدای اسرائیل بالای آن ها قرار گرفت. <sup>۱۵</sup> حالا این فرشتگان را شناختم. اینها همان موجودات زنده بودند که زیر تخت خدای اسرائیل، در کنار دریای خابور دیده بودم. <sup>۱۶</sup> هر کدام چهار رو و چهار بال داشت و در زیر بالهای شان دستی شبیه دست انسان بود. <sup>۱۷</sup> چهره های شان هم مثل چهره هائی بودند که در کنار دریای خابور دیده بودم. هر کدام آن ها مستقیماً حرکت می کرد.

تازه عطا می‌کنم. قلب سنگی را از آن‌ها می‌گیرم و بجای آن دل نرم و مطیع به آن‌ها می‌بخشم.<sup>۲۰</sup> تا از احکام من پیروی کنند و فرایض مرا بجا آورند. آنگاه آن‌ها قوم من بوده و من هم خدای شان می‌باشم.<sup>۲۱</sup> خداوند متعال چنین فرموده است، اما کسانی را که دل شان مایل به چیزهای نجس و بتهای منفور است، به سزای اعمال شان می‌رسانم.»

### حضور پُر جلال خدا اورشلیم را ترک می‌گوید

<sup>۲۲</sup> بعد فرشتگانی که چرخها در پهلوی شان بودند، بالهای خود را گشودند. جلال خداوند هم بالای سر شان قرار داشت.<sup>۲۳</sup> بعد جلال خداوند از میان شهر برخاست و بر کوهی که در قسمت شرقی شهر بود توقف کرد.<sup>۲۴</sup> روح خدا مرا در رؤیا برداشت و دوباره پیش تبعید شدگان در بابل برد. در همین جا رؤیای من به پایان رسید.<sup>۲۵</sup> در آنجا آنچه را که خداوند به من نشان داده بود برای آن‌ها بیان کردم.

### سرکشی و نافرمانی مردم

۱۲ خداوند به من فرمود: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، تو در بین یک قوم سرکش زندگی می‌کنی. آن‌ها چشم دارند، ولی نمی‌بینند. گوش دارند، اما نمی‌شنوند،<sup>۳</sup> زیرا اینها مردم متمرّد هستند. پس ای انسان خاکی، برای خود لوازم سفر را آماده کن و در روز، پیش از تاریکی مثل کسی که به تبعید می‌رود، در برابر چشمان آن‌ها از اینجا برو. شاید

می‌شوید. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.<sup>۱۱</sup> این شهر برای شما سپر آهنین نیست و نمی‌تواند شما را از خطر حفظ کند. بلی، من شما را در سرزمین اسرائیل محکوم می‌سازم و جزا می‌دهم.<sup>۱۲</sup> تا بدانید که من همان خداوند هستم که شما از من اطاعت نکردید و احکام مرا بجا نیاوردید، بلکه طبق قوانین اقوام اطراف تان رفتار کردید.»

<sup>۱۳</sup> در اثثائی که من نبوت می‌کردم ناگهان فلتیا (پسر بنایا) مُرد. آنگاه من رو بخاک افتادم با صدای بلند گریستم و گفتم: «ای خداوند متعال، آیا بازماندگان اسرائیل را بکلی از بین می‌بری؟»

### وعده بازگشت از اسارت

<sup>۱۴</sup> آنگاه خداوند به من فرمود: <sup>۱۵</sup> «ای انسان خاکی، خویشاوندان و قوم تو که در اورشلیم هستند، در باره هموطنانت که در حال تبعید بسر می‌برند، می‌گویند: «آن‌ها از خداوند دور شده‌اند، بنابراین حالا این سرزمین به ما تعلق دارد.»<sup>۱۶</sup> اما تو به آنهایی که تبعید هستند، از طرف من، خداوند متعال، بگو که هرچند آن‌ها را در بین اقوام و کشورهای مختلف تبعید و پراکنده کرده‌ام، ولی من تا وقتی که در آنجا‌ها بسر می‌برند، پناهگاه مقدس شان بوده <sup>۱۷</sup> آن‌ها را از بین مردم و کشورهایی که در آن‌ها پراکنده‌اند، جمع می‌کنم و سرزمین اسرائیل را به آن‌ها می‌دهم.<sup>۱۸</sup> وقتی آن‌ها برگردند، تمام بتهای و چیزهای نجس و مکروه را از بین می‌برند.<sup>۱۹</sup> به آن‌ها قلب نو و روح

می میرد، بدون اینکه آنجا را ببیند.<sup>۱۴</sup> همه اطرافیان، دستیاران و سپاه او را پراکنده می سازم و شمشیر را به تعقیب شان می فرستم.<sup>۱۵</sup> وقتی آن ها را در کشورهای مختلف جهان پراکنده کنم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.<sup>۱۶</sup> ولی عده ای را نجات می دهم و نمی گذارم که با شمشیر و در اثر مرض و قحطی بمیرند، تا پیش مردم کشورهایائی که به آنجا تبعید می شوند به اعمال زشت و قبیح خود اقرار کنند و بدانند که من خداوند هستم.»

### روز داوری به تعویق نمی افتد

<sup>۱۷</sup>سپس کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان خاکی، نانت را با لرز بخور و آبت را با ترس بنوش<sup>۱۸</sup> و از جانب من، خداوند متعال، به اهالی اورشلیم که هنوز هم در سرزمین اسرائیل زندگی می کنند بگو که آن سرزمین بخاطر شرارت ساکنین آنجا از همه چیز خالی می شود و مردم با ترس و اضطراب آب و نان خود را می خورند.<sup>۲۰</sup> شهرهای آباد خراب می شوند و سرزمین شان متروک می گردد و آن وقت می دانند که من خداوند هستم.»

### انجام قطعی کلام خدا

<sup>۲۱</sup>خداوند همچنین فرمود: «ای انسان خاکی، این چه ضرب المثلی است که ورد زبان مردم اسرائیل است که می گویند: «روزها می گذرند و پیشگویی ها عملی نمی شوند؟»<sup>۲۳</sup> به آن ها بگو که من خداوند متعال این ضرب المثل را باطل

این مردم سرکش بدانند که تو چرا این کار را می کنی.<sup>۴-۵</sup> بار سفرت را در روز بند و از خانه بیرون ببر تا مردم ببینند و هنگام شب در حضور آن ها دیوار را سوراخ کن و با بارت از راه آن بیرون برو و مانند کسی که به تبعید برده می شود، آماده سفر شو.<sup>۶</sup> در برابر انظار آن ها بارت را بر دوش بردار و آن را در تاریکی حمل کن. رویت را بیوشان تا نبینی که کجا می روی. این کار تو اختاری برای قوم اسرائیل است.»

<sup>۷</sup>آنچه را که خداوند به من فرموده بود، اجرا کردم. بار خود را در روز، مثل تبعید شدگان بیرون بردم. هنگام شب با دستان خود دیوار را سوراخ کردم و در پیش چشمان مردم بار خود را بر دوش گرفته در تاریکی بیرون رفتم.

<sup>۸</sup>صبح روز بعد خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، وقتی این قوم متمرّد اسرائیل از تو بپرسند: این چه کار است که تو می کنی؟<sup>۱۰</sup> به آن ها بگو که این پیغامی است از جانب خداوند متعال به فرمانروا و تمام مردمی که در اورشلیم هستند.<sup>۱۱</sup> بگو که کار تو مثال آن چیزهائی است که به زودی بوقوع می پیوندد و آن ها تبعید می شوند و به اسارت می روند.<sup>۱۲</sup> حکمران آنجا هم شب هنگام بار خود را بر دوش گرفته دیوار را سوراخ می کند و از راه آن بیرون می رود. چشمان خود را می پوشاند تا نفهمد که به کجا می رود.<sup>۱۳</sup> اما من تور خود را بالایش می اندازم و گرفتارش می کنم. بعد او را به بابل، در سرزمین کلدانیان می برم و او در آن کشور

ترمیم دیوارهای شهر نرده اند تا شما بتوانید در روزی که خداوند مقرر کرده است در مقابل دشمن مقاومت کنید. <sup>۶</sup> رؤیاهای شان غلط و پیشگویی های شان دروغ است و ادعا می کنند که از جانب من می باشند. در حالیکه من آن ها را نفرستاده ام، اما آن ها انتظار دارند که پیشگویی های شان به حقیقت برسند. <sup>۷</sup> من به آن ها می گویم: رؤیاهای شما غلط و پیشگویی های تان دروغ است، اما باز هم می گویند که از زبان من حرف می زنند، در حالیکه من هرگز با آن ها سخن نگفته ام.»

<sup>۸</sup> بنابراین خداوند متعال می فرماید: «بخاطری که سخنان دروغ می زنید و رؤیاهای غلط را برای مردم بیان می کنید، من برضد شما هستم. <sup>۹</sup> من شما را بخاطری که رؤیاهای ساخته و پرداخته خود را و پیشگویی های گمراه کننده را اعلام می کنید، جزا می دهم. شما را از بین قوم برگزیده خود طرد می کنم و نام تان در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نمی شود. هیچکدام شما به سرزمین اسرائیل وارد نمی گردد تا بدانید که من خداوند متعال هستم.»

<sup>۱۰</sup> این اشخاص، قوم برگزیده مرا گمراه ساخته می گویند که امن و امان است، در حالیکه چنین نیست. وقتی قوم برگزیده من دیوار سست بنیادی را می سازند، این انبیای دروغگو می آیند بعنوان تشویق دیوار را رنگمالی می کنند. <sup>۱۱</sup> پس به این رنگمالها بگو که آن دیوار فرومی ریزد. باران سیل آسا و ژاله سخت و طوفان

می سازم و مردم دیگر آن را بر زبان نمی آورند و وقت آن رسیده است که باید تمام پیشگویی ها عملی شوند. <sup>۱۲</sup> از این بعد هیچ رؤیای دروغ و پیشگویی گمراه کننده در بین مردم اسرائیل وجود نمی داشته باشد، <sup>۱۳</sup> زیرا من، خداوند متعال، سخن می گویم و هرچه بگویم، بدون تأخیر آن را عملی می سازم و در دوران حیات شما ای قوم سرکش، همه سخنان خود را جامه عمل می پوشانم.» خداوند متعال فرموده است.

<sup>۱۴</sup> سپس کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱۵</sup> «ای انسان خاکی، قوم اسرائیل می گویند که رؤیاها و پیشگویی های تو در آینده خیلی دور عملی می شوند. <sup>۱۶</sup> پس تو به آن ها بگو که خداوند متعال چنین می فرماید: بعد از این هر چه بگویم آن را بدون تأخیر اجرا می کنم و کارهای من به تعویق نمی افتد.» خداوند متعال فرموده است.

### کلام خدا بر ضد انبیای دروغین

کلام خداوند بر من نازل شد: **۱۳** <sup>۱</sup> «ای انسان خاکی، انبیای اسرائیل را سرزنش کن، زیرا از دل خود پیشگویی می کنند و بگو که به کلام من گوش بدهند.»

<sup>۲</sup> خداوند متعال گفت: «وای بر انبیای نادان که افکار و خیالات خود را بر مردم تحمیل می کنند و رؤیائی را که ندیده اند بیان می نمایند. <sup>۳</sup> ای قوم اسرائیل، انبیای شما مانند شغالانی هستند که در خرابه ها زندگی می کنند. <sup>۴</sup> آن ها هرگز دست به

مهیّب می آیند و آن را خراب می کنند. <sup>۱۲</sup>وقتی دیوار فروریزد، مردم می گویند که رنگمالی دیوار فایده ای نکرد و آن را استوار نساخت.»

<sup>۱۳</sup>بنابراین خداوند متعال می فرماید: «با طوفان مهیب و باران سیل آسا و ژالهٔ سختِ خشم و غضب خود آن دیوار را ویران می کنم. <sup>۱۴</sup>دیوار رنگ شدهٔ آن ها با خاک یکسان و از ته داب کنده می شود و بر سر شان افتاده همه را هلاک می سازد. <sup>۱۵</sup>دیوار و رنگمالان هر دو به غضب من گرفتار می شوند و آنوقت می گویم که نه دیوار ماند و نه رنگمالان. <sup>۱۶</sup>زیرا اینها همان انبیای دروغگوئی هستند که می گفتند در اورشلم صلح و امنیت برقرار می شود، در حالیکه آنطور نبود.» خداوند متعال فرموده است.

### کلام خدا بر ضد انبیای زن دروغین

<sup>۱۷</sup>خداوند متعال فرمود: «حالا ای انسان خاکی، آن زانی را که از دل خود پیشگویی می کنند سرزنش کن <sup>۱۸</sup> و از جانب من، خداوند متعال به آن ها بگو: وای بر شما زنان که به بازوهای مردم تعویذ می بندید و چادر و دستار جادو را بر سر شان می کنید تا آن ها را تحت اختیار خود بیاورید. آیا می خواهید که زندگی قوم برگزیدهٔ مرا فدای مفاد شخصی خود کنید؟ <sup>۱۹</sup>شما نام مرا بخاطر یک مشت جو و یک تکه نان، نزد قوم برگزیدهٔ من بی حرمت ساختید. کسانی را که باید زنده بمانند، به کشتن می دهید و آنهایی را که سزاوار مرگ

هستند، نمی کشید. شما همیشه به قوم برگزیدهٔ من دروغ می گوئید و آن ها هم باور می کنند.»

<sup>۲۰</sup>خداوند متعال چنین می فرماید: «بنابراین من برضد تعویذ و جادوی شما هستم که به آن وسیله می خواهید اختیار زندگی مردم را در دست خود داشته باشید. من آن را از بازوی تان قطع می کنم و زندگی آن کسانی را که مانند پرنده ای شکار کرده اید، آزاد می سازم. <sup>۲۱</sup>چادر و دستار جادوی شما را پاره می کنم و قوم برگزیدهٔ خود را از چنگ شما نجات می دهم و دیگر نمی توانید آن ها را بدام خود بیندازید و بدانید که من خداوند هستم. <sup>۲۲</sup>شما مردم راستکار را برخلاف میل من دلسرد و نا امید ساختید و برعکس اشخاص بدکار را زیادتیر تشویق کردید که از کارهای زشت خود دست نکشند و به زندگی گناه آلود خود ادامه بدهند. <sup>۲۳</sup>بنابراین از این پس دیگر رؤیاهای باطل را نمی بینید و پیشگویی های غلط نمی کنید. قوم برگزیدهٔ خود را از دست شما نجات می بخشم و آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»

### محکومیت بت پرستی

یک عده از بزرگان اسرائیل **۱۴** پیش من آمدند تا دربارهٔ آن ها از خداوند هدایت بطلبم. <sup>۲</sup>در همان وقت کلام خداوند بر من نازل شد که فرمود: <sup>۳</sup>«ای انسان خاکی، این اشخاص به بتها دل داده اند و بت پرستی آن ها را براه گناه برده است، پس چرا از من طلب



قوم برگزیده من بوده و من خدای شان می باشم.» خداوند متعال فرموده است.

### حکم و داوری خداوند قطعی است

۱۲ کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان خاکی، اگر سرزمینی در برابر من گناه کند و بی ایمان شود، با دست خود قدرت آن را در هم می شکنم و قحطی را می فرستم تا آن را از انسان و حیوان خالی سازد. ۱۴ اگر نوح و دانیال و ایوب هم با آن ها باشند، آن سه نفر بخاطر راستکاری خود می توانند فقط جانهای خود را نجات بدهند. خداوند متعال فرموده است.

۱۵ اگر حیوانات وحشی را بفرستم که آن سرزمین را پایمال سازند و ویران کنند و مردم از ترس حیوانات وحشی از آن عبور نکنند، ۱۶ و اگر آن سه مرد هم در آنجا زندگی کنند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خود قسم می خورم که آن ها نمی توانند حتی جانهای فرزندان خود را هم حفظ کنند. تنها آن ها زنده می مانند و آن سرزمین غیر مسکون می گردد. ۱۷ اگر شمشیر دشمن را در آن کشور بفرستم تا آنجا را از انسان و حیوان پاک سازد، ۱۸ هرچند آن سه مرد در آنجا باشند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خود قسم می خورم که آن ها قادر نمی باشند حتی فرزندان خود را هم از مرگ نجات بدهند. آن ها می توانند فقط جانهای خود را حفظ کنند. ۱۹ یا اگر مردم کشوری را به مرض وبا گرفتار کنم و در اثر خشم خود انسان و حیوان را از بین

هدایت می کنند؟ از جانب من، خداوند متعال، به آن ها بگو: هر اسرائیلی که پیرو بتها باشد و براه خطا برود و آنگاه پیش یک نبی برای راهنمایی بیاید، من، خداوند، خودم به آن ها جواب می دهم، جوابی که موافق تعداد بتهای شان باشد. ۵ بت پرستی قوم برگزیده مرا گمراه و از من دور ساخته است، اما من می خواهم، با جوابی که می دهم آن ها را دوباره بسوی خود بازگردانم.

۶ پس به قوم اسرائیل بگو که خداوند متعال می فرماید: توبه کنید، از بت پرستی دست بکشید و از گناه و کارهای زشت روبرگردانید، ۷ زیرا هر اسرائیلی و هر بیگانه ای که در سرزمین اسرائیل زندگی می کند، اگر خود را از من جدا کند و پیرو بتها گردد و گناه ورزد و بازهم برای راهنمایی و هدایت پیش یک نبی بیاید، من که خداوند هستم، شخصاً به او جواب می دهم. ۸ من با نظر خشم به او می نگرم تا دیگران وحشت کنند و عبرت بگیرند و ریشه اش را از بین قوم برگزیده خود قطع می کنم. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.

۹ اگر یک نبی فریب بخورد و جواب غلط بدهد، بخاطر آنست که من آن نبی را گمراه ساخته ام. او را از بین قوم برگزیده خود ریشه کن می سازم و جزا می دهم. ۱۰ و هر دوی آن ها را، یعنی هم نبی و هم آن کسی را که برای راهنمایی می آید، مجازات می کنم، ۱۱ تا قوم اسرائیل دیگر خود را از من دور نکنند و با گناه و کارهای زشت آلوده نشوند. آنگاه آن ها

نداشت، پس در وقتی که بسوزد و نیم سوخته بماند چه فایده دارد؟»

۶ خداوند متعال می فرماید: «مثل چوب تاک که آن را از بین درختان جنگل برای هیزم تعیین کرده ام، اهالی اورشلیم را هم برای مجازات انتخاب نموده ام. ۷ آن ها حتماً جزا می بینند. اگر از یک آتش نجات یابند، آتش دیگری آن ها را می سوزاند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم. ۸ چون آن ها به من وفادار نبودند، بنابراین سرزمین شان را ویران می کنم.» خداوند متعال فرموده است.

### بی وفائی اورشلیم

کلام خداوند بر من نازل شد: ۱۶ «ای انسان خاکی، اورشلیم را از اعمال بدش آگاه ساز ۳ و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: اصل و تولد تو از سرزمین کنعان است. پدر تو اموری و مادرت حتی بود. ۴ اما در روزی که متولد شدی نفت را نبردند، غسل ندادند، پاکت نساختند و در قنடைق نیچاندند. ۵ کسی با نظر شفقت به تو نگاه نکرد و محبت نشان نداد، بلکه از همان روز تولد کسی به تو اهمیتی قایل نشد و ترا به بیابان انداختند.

۶ در همان حال من از کنار تو گذشتم و ترا غرقه بخون دیدم. در حالیکه در خونت غوطه می خوردی، ۷ به تو گفتم که زنده بمان و مثل نباتات صحرا نمو کن. تو رشد کردی و قد برافراستی و یک زن کامل شدی؛ پستانهایت برجسته و موهایت بلند شد، اما برهنه بودی.

ببرم، ۲۰ اگرچه نوح و دانیال و ایوب هم در بین مردم باشند، آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، بذات خودم قسم که آن سه نفر، بغیر از جانهای خود شان، حتی نمی توانند فرزندان خود را هم از مردن رهایی بخشند.»

۲۱ خداوند متعال چنین می فرماید: «پس اگر من این چهار بلای مهلک، یعنی جنگ، قحطی، حیوانات وحشی و مرض را بر اورشلیم بفرستم که انسان و حیوان را از بین ببرند، چه خواهد شد؟ ۲۲ اگر عده ای هم باقی بمانند و فرزندان خود را نیز نجات بدهند، وقتی پیش شما بیایند به آن ها خوب نگاه کنید و ببینید که چقدر شریر هستند و آنوقت تصدیق می کنید که من آن بلاها را ناحق بر سر اورشلیم نیاوردم، ۲۳ و وقتی که کردار و رفتار آن ها را بچشم سر ببینید، می دانید که من دلیل معقولی برای مجازات آن ها داشتم.» خداوند متعال فرموده است.

### مثل تاک

کلام خداوند بر من نازل شد: ۱۵ «ای انسان خاکی، تاک از سایر درختان چه مزیت دارد و در مقایسه با درختان جنگل به چه کار می آید؟ ۳ آیا از چوب آن چیزی ساخته می شود؟ آیا می توان از آن میخی برای آویختن چیزی ساخت؟ ۴ بلی، از آن می توان تنها مثل هیزم برای افروختن آتش کار گرفت. وقتی هر دو سرش بسوزد و ماییش نیم سوخته بماند، دیگر به چه درد می خورد؟ ۵ در حالیکه پیش از سوختنش فایده ای

به بتها تقدیم کردی. <sup>۱۹</sup> همچنین آرد و روغن و عسل اعلی و مرغوب را که برای خوراک به تو داده بودم، برای خوشنودی آن ها هدیه کردی. «خداوند متعال چنین می فرماید.

<sup>۲۰</sup> «فرزندانی را که برای من دنیا آورده بودی، برای بتها قربانی نمودی. آیا زنا کاری ات کافی نبود <sup>۲۱</sup> که فرزندان مرا کشتی و بعنوان قربانی به بتها تقدیم کردی؟ <sup>۲۲</sup> در تمام مدتی که مصروف زناکاری بودی، یکبار هم دوران گذشته ات را که لُج و برهنه افتاده بودی و در خونت می غلتیدی، بیاد نیوردی.»

### زندگی هرزگی اورشلیم

<sup>۲۳</sup> خداوند متعال می فرماید: «وای بر تو! وای بر تو! بعد از اینهمه کارهای زشت، <sup>۲۴</sup> در هر گوشه و کنار، بتخانه ها را ساختی و زنا کردی. <sup>۲۵</sup> زیبایی ات را آلوده کردی و خود در اختیار هر رهگذری قرار دادی و فاسدتر شدی. <sup>۲۶</sup> با مصریها، همسایه شهوترانت، همبستر شدی و با زناکاری ات خشم مرا برانگیختی. <sup>۲۷</sup> بنابراین ترا مجازات می کنم، از برکات خود محروم می سازم و ترا به دست فلسطینی ها که دشمن تو هستند و از کردار شرم آورت متنفر هستند، تسلیم می کنم. <sup>۲۸</sup> چون دیگران نتواستند ترا سیر سازند، با آشوریان هم زنا کردی، اما باز هم سیر نشدی. <sup>۲۹</sup> برای زنا بسوی کلدانیان، کشور تاجران، رو آوردی و خود را فاسدتر ساختی، ولی با اینهم قانع نشدی.»

<sup>۸</sup> پس از مدتی دوباره از کنارت عبور کردم و دیدم که برای ازدواج آماده بودی. با ردایم تن برهنه ات را پوشاندم و با تو پیمان ازدواج بستم و تو از آن من شدی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

<sup>۹</sup> «بعد غسلت دادم، بدنت را از خون پاک نموده و با روغن زیتون چرب کردم. <sup>۱۰</sup> با لباس خامکدوزی ملبست ساختم و بوتهائی از چرم اعلی به پایت نمودم. ترا با پارچه نفیس کتانی آراسته و با ابریشم پوشانیدم. <sup>۱۱</sup> ترا با زیور آراستم، دستبند بر دست کردم و طوق بگردنت انداختم. <sup>۱۲</sup> بینی ات را با حلقه، گوش ات را با گوشواره و سرت را با تاج زیبایی زینت دادم. <sup>۱۳</sup> با زیورات طلا و نقره ترا آراستم و لباسی از پارچه نفیس کتانی به تنت کردم. آرد ترمیده و روغن اعلی و عسل خوراکت بود. در زیبایی بحد کمال رسیدی و همچون ملکه شدی. <sup>۱۴</sup> شهرت و آوازه جمالت در همه کشورها پخش شد، زیرا من زیباییت را بدرجه کمال رسانیده بودم.» خداوند متعال چنین می فرماید.

<sup>۱۵</sup> «اما تو با استفاده از زیبایی و شهرت با هر کسی که پیش آمد همبستر شدی. <sup>۱۶</sup> با آن لباسهای زیبایت بتخانه ها را تزئین کردی و خود را مثل یک فاحشه در اختیار هر کسی گذاشتی. تو کاری کردی که هیچ کسی نکرده بود و نخواهد کرد. <sup>۱۷</sup> تو همچنین زیورات طلا و نقره را که من به تو داده بودم، گرفتی و از آن ها مجسمه مردها را ساختی و با آن ها زنا کردی. <sup>۱۸</sup> با لباسهای خامکدوزی ات آن ها را پوشاندی و روغن و عطر مرا

بتخانه هایت را ویران می‌کنند، لباس و زیورات را از تو می‌گیرند و ترا برهنه و بی چیز رها می‌کنند.<sup>۴۰</sup> مردم را علیه تو می‌شوراند تا ترا سنگسار و با شمشیر پارچه پارچه کنند.<sup>۴۱</sup> آن‌ها خانه هایت را می‌سوزانند و خودت را در حضور زنان دیگر محاکمه و مجازات می‌نمایند. من ترا از زناکاری بازمی‌دارم و نمی‌گذارم که دیگر به عاشقانت پول و هدیه بدهی.<sup>۴۲</sup> آنگاه قهر و غضب من فرومی‌نشیند و آرام می‌گیرم و دیگر بر تو خشمگین نمی‌باشم.<sup>۴۳</sup> چون تو دوران جوانی ات را بیاد نیاوردی و با این کارهایت مرا خشناک ساختی و به زناکاریت افزودی، از این جهت ترا به سزای اعمالت می‌رسانم.» خداوند متعال فرموده است.

### دختر مثل مادر

<sup>۴۴</sup> خداوند می‌فرماید: «مردم این مثل را درباره‌ی تو می‌گویند: «طوری که مادرش هست دخترش هم باید باشد.»<sup>۴۵</sup> تو دختر مادری هستی که از شوهر و فرزندان خود نفرت داشت. تو همچنین مانند خواهرانت هستی که از شوهر و فرزندان خود متنفر بودند. مادرت حتی و پدرت اُموری بود.<sup>۴۶</sup> خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود در شمال تو سکونت دارد و خواهر کوچکت سدوم است که با دختران خود در جنوب زندگی می‌کند.<sup>۴۷</sup> تو نه تنها از آن‌ها و کارهای زشت شان تقلید و پیروی کردی، بلکه در مدت کوتاهی فاسدتر از آن‌ها شدی<sup>۴۸</sup> و آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده

<sup>۳۰</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چقدر سست اراده هستی. تو مانند یک فاحشه بی شرم رفتار کردی.<sup>۳۱</sup> بر سر هر راه بتخانه و در هر کوچه و بازار فاحشه خانه آباد کردی، اما تو مثل فاحشه های دیگر بخاطر پول این کار را نمی‌کنی.<sup>۳۲</sup> تو یک زن زناکار هستی که بجای شوهرت مردان بیگانه را به آغوش می‌پذیری.<sup>۳۳</sup> فاحشه های دیگر از مردم پول و هدیه می‌گیرند، ولی تو به عاشقانت تحفه و رشوت می‌دهی که از هر جا بیایند و با تو همبستر شوند.<sup>۳۴</sup> بلی، تو در زناکاری از زنهای دیگر فرق داری، زیرا مردان برای عشقبازی پیش تو نمی‌آیند، بلکه تو به آن‌ها پول می‌دهی که با تو زنا کنند.»

### داوری خداوند در اورشلیم

<sup>۳۵</sup> «پس ای اورشلیم، به کلام من، خداوند متعال، گوش بده.<sup>۳۶</sup> چون تو خود را برهنه کرده در اختیار عاشقانت گذاشتی، بتها را پرستش کردی و فرزندان را برای آن‌ها قربانی نمودی،<sup>۳۷</sup> بنابراین همه عاشقانت را که از وجود شان لذت می‌بردی و آنهایی را که معشوق تو بودند با کسانی که از آن‌ها نفرت داشتی، بدور تو جمع می‌کنم و ترا در برابر آن‌ها برهنه می‌سازم تا تن عریان ترا تماشا کنند.<sup>۳۸</sup> من ترا بعنوان یک زن زناکار و قاتل محاکمه می‌کنم و انتقام خون کسانی را که ریخته ای با خشم و غضب از تو می‌گیرم.<sup>۳۹</sup> ترا به دست عاشقانت تسلیم می‌کنم. آن‌ها

آشکار و برملا گردد، با غرور و تکبر سدوم را مسخره می‌کردی،<sup>۵۷</sup> اما حالا تو مایهٔ تمسخر ادم و فلسطینی‌ها و دختران شان و همسایگانت شده‌ای و همگی از تو نفرت دارند.<sup>۵۸</sup> پس تو باید به سزای اعمال بد و گناهانت برسی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

### پیمان جاودانی

<sup>۵۹</sup> خداوند می‌فرماید: «من مطابق اعمال و کردارت با تو رفتار می‌کنم، زیرا تو سوگندت را فراموش کردی و پیمانت را شکستی.<sup>۶۰</sup> اما من پیمانی را که در دوران جوانی ات با تو بسته بودم، از یاد نمی‌برم و حالا با تو یک پیمان ابدی می‌بندم.<sup>۶۱</sup> آنگاه کارهای بد سابقت را بیاد می‌آوری و وقتی که خواهران بزرگ و کوچکت را به تو بازگردانم، خجالت می‌کشی. آن‌ها را بعنوان دختر به تو می‌دهم، گرچه آن‌ها در این پیمان شامل نیستند.<sup>۶۲</sup> پیمان خود را با تو تجدید می‌کنم و آن وقت می‌دانی که من خداوند هستم.<sup>۶۳</sup> من همه خطاهایت را می‌بخشم، اما تو باید از بیاد آوردن آن‌ها خجالت بکشی و دیگر دهانت را باز نکنی.» خداوند متعال چنین فرموده است.

### مَثَل عَقَاب و تَاک اَنگور

این پیام از جانب خداوند به من رسید:<sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، این معما و مَثَل را برای قوم اسرائیل بیان کن و به آن‌ها بگو<sup>۳-۴</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: عقابی با بالهای پهن

هستم، به حیات خودم سوگند که خواهرت سدوم و دخترانش مثل تو به چنین کارهای زشت دست نزده‌اند.<sup>۴۹</sup> گناه سدوم و دخترانش این بود که چون همه چیز را به فراوانی داشتند و در رفاه و آسایش زندگی می‌کردند، مغرور شده بودند و به بینوایان و نیازمندان کمک نمی‌کردند.<sup>۵۰</sup> آن‌ها از روی غرور در حضور من مرتکب اعمال زشتی شدند، بنابراین طوری که دیدی آن‌ها را از بین بردم.<sup>۵۱</sup> اما سامره حتی نیم گناهان ترا مرتکب نشده است، کارهای زشت و گناهان تو بمراتب زیادتر از خواهرانت بوده است و آن‌ها در مقایسه با تو بیگناه شمرده می‌شوند.<sup>۵۲</sup> حالا باید سرافکندگی را متحمل شوی، زیرا تو باعث شدی که خواهرانت کمتر از تو جزا ببینند، و بخاطری که گناهان تو بیشتر از آن‌ها بود، آن‌ها وضع بهتری نسبت به تو می‌داشته باشند. پس شرمندگی را باید قبول کنی، چون بخاطریکه خودت شخص بدی بودی، خواهرانت پاک و بیگناه بنظر می‌رسند.»

### برگرداندن سدوم و سامره

<sup>۵۳</sup> «اما من رفاه و سعادت سدوم و سامره و دختران شان و همچنین از ترا دوباره اعاده می‌کنم.<sup>۵۴</sup> تو بخاطر کارهایی که کرده‌ای باید خجالت بکشی و از اینکه آن‌ها وضع بهتری خواهند داشت باید بشرمی.<sup>۵۵</sup> بلی، خواهرانت، سدوم و سامره و دختران شان و همچنین تو با دخترانت بحال سابق خود برمی‌گردید.<sup>۵۶</sup> پیش از آنکه گناهان و کارهای زشت

## شرح مثل

و نیرومند و شهرهای دراز و رنگارنگ به لبنان آمد و نوک بلندترین شاخهٔ یک درخت سرو را با منقار خود کند و به سرزمین تجارت و شهر سوداگران برد. بعد تخمی را از سرزمین شما گرفت و آن را در زمین حاصلخیزی، در کنار یک جوی آب کاشت تا مثل درخت بید بزودی نمو کند. آن نهال نمو کرد و به یک تاک کوتاه و پهن تبدیل شد. شاخه هایش به بالا، بسوی عقاب نمو کردند و در عمق زمین ریشه دوانید. آن تاک، شاخه ها و برگهای زیاد تولید کرد.

بعد یک عقاب دیگر با بالهای پهن و قوی و پرهای زیاد پیدا شد. تاک انگور وقتی او را دید، ریشه ها و شاخه های خود را بسوی او مایل ساخت تا عقاب او را سیراب سازد. گرچه آن تاک در یک زمین حاصلخیز کاشته شده بود، آب فراوان برایش می رسید تا دارای شاخ و برگ زیاد شود، میوه بار آورد و یک تاک زیبا گردد.

پس من، خداوند متعال، می پرسم: آیا فکر می کنید که این تاک نمو می کند؟ آیا آن عقاب اولی او را ریشه کن نمی سازد و میوه هایش را نمی چیند تا با شاخه های تازه اش خشک شود؟ برای ریشه کن ساختن آن احتیاج به نیرو و سپاه بزرگ نمی باشد. بل، این تاک در یک زمین خوب کاشته شده است، اما آیا به نموی خود ادامه داده می تواند؟ هنگامی که باد گرم شرقی بر او بوزد، در همان زمین خوب و سیراب بکلی پژمرده و خشک می شود.»

«آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، فرمود: «حالا از این قوم سرکش پیرس که آیا معنی این مثل را می دانند؟ به آن ها بگو که عقاب اولی پادشاه بابل است که به اورشلیم آمد و پادشاهان و بزرگان آن را با خود به بابل برد. او با یکی از شهزادگان پیمانی بست و از او قول گرفت که به پادشاه بابل وفادار بماند. او همچنین اشخاص مهم قوم را بعنوان گروگان پیش خود نگاهداشت<sup>۱۴</sup> تا مردم ضعیف شده شورش نکنند و پیمان خود را نشکنند. با اینهم پادشاه یهودا دست بشورش زد و سفرای خود را پیش پادشاه مصر فرستاد تا اسبها و سپاه بزرگی برایش بفرستد. اما آیا او در این کار خود موفق می شود؟ آیا با شکستن عهد و پیمان می تواند خود را از مسئولیت برهاند؟»

«خداوند متعال چنین می فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که پادشاه یهودا در بابل می میرد، زیرا قول خود را زیر پا گذاشت و مطابق پیمانی که با پادشاه بابل بسته بود، عمل نکرد. وقتی پادشاه بابل برای کشتن مردم یهودا بیایند و سنگر بگیرند و استحکامات نظامی بنا کنند، پادشاه مصر و لشکر بزرگ او نمی توانند با او کمک کنند، زیرا که او به قول خود وفا نکرد و پیمانی را که بسته بود شکست، لهذا راه نجات برایش میسر نیست.»

«خداوند متعال چنین می فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، بذات

خودم سوگند که او را جزا می‌دهم، زیرا سوگندی را که در حضور من خورده بود ناچیز شمرد و پیمان مرا شکست. <sup>۲۰</sup> من دام خود را برایش می‌گستریم و درکمند خود گرفتارش می‌کنم. او را به بابل می‌برم و در آنجا بخاطر خیانتش جزا می‌دهم. <sup>۲۱</sup> بهترین عساکر او در جنگ

بقتل می‌رسند و کسانی که زنده بمانند، به هر طرف پراکنده می‌شوند، و بدانید که من، خداوند این سخنان را گفته‌ام.»

### وعدۀ امید از طرف خداوند

<sup>۲</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، بحیات خودم سوگند که بعد از این، در اسرائیل کسی این ضرب‌المثل را بر زبان نمی‌آورد. <sup>۴</sup> زندگی هر کسی به دست من است، چه از والدین و چه از فرزندان. فقط همان کسی که گناه می‌کند، می‌میرد. <sup>۵</sup> کسیکه خوب و درستکار باشد و کارهای نیک بکند، <sup>۶</sup> بالای کوهها برای پرستش بت‌های قوم اسرائیل نرود، از گوشت حیوانی که برای بت‌ها قربانی شده است نخورد، با زنی که عادت ماهانه داشته باشد، همبستر نشود، <sup>۷</sup> از ظلم و ستم دست بکشد، قرض خود را ادا نماید، دست به سرقت و دزدی نزند، گرسنگان را سیر کند، تن برهنگان را بپوشاند، <sup>۸</sup> به مردم برای سود گرفتن قرض نمی‌دهد، از گناه دست می‌کشد، دعوای او را از روی عدالت و انصاف فیصله می‌کند، <sup>۹</sup> از احکام من پیروی نماید، فرایض مرا بجا آورد و با وفاداری رفتار کند، چنین شخصی راستکار است و زنده می‌ماند.»

خداوند متعال چنین می‌فرماید: «من نازکترین شاخچه‌ای را از نوک بلندترین درخت سروگرفته و برقلهٔ مرتفع‌ترین کوه اسرائیل می‌نشانم، <sup>۲۳</sup> تا نموکرده شاخه‌ها بار بیاورد و ثمر بدهد و یک درخت سرو زیبا شود. هر نوع پرندۀ بر شاخه‌های آن آشیانه بسازند و در سایهٔ آن پناه ببرند. <sup>۲۴</sup> آنگاه تمام درختان زمین می‌دانند که من خداوند هستم. درخت بلند را قطع می‌کنم و درخت کوچک را رشد می‌دهم و بلند می‌سازم. درخت سبز را خشک می‌کنم و درخت خشک را سبز و بارور می‌سازم. من، خداوند، این را گفته‌ام و انجام می‌دهم.»

### ثمرۀ عدالت و ثمرۀ گناه

<sup>۱۰</sup> «اما اگر مردی پسری ظالم و خونریز داشته باشد <sup>۱۱</sup> و دست به کارهایی بزند که پدرش هرگز دست نزده است، گوشت حیوانی را که برای بت‌ها قربانی شده باشد، بخورد، زن همسایه را بی‌عصمت سازد، <sup>۱۲-۱۳</sup> به مردم فقیر و محتاج ستم کند، مرتکب دزدی شود، قرض خود را ادا نکند، بت‌ها را بپرستد و سودخور باشد، آیا چنین شخصی زنده می‌ماند؟ به هیچ صورت! چون او به اینهمه کارهای زشت

کلام خداوند بر من نازل شد و چنین فرمود: <sup>۲</sup> «چرا مردم اسرائیل این ضرب‌المثل را همیشه تکرار می‌کنند و می‌گویند: پدران غورهٔ انگور را خوردند و دندان فرزندان گُند شد.»

دست زده است، حتماً می میرد و خونش بگردن خودش می باشد.

۱۴ اما هرگاه این شخص دومی پسری داشته باشد و کارهای پدر خود را ببیند، ولی از اعمال او پیروی نکند،<sup>۱۵</sup> از گوشت حیوانی که برای بتها قربانی شده باشد نخورد و بتهای قوم اسرائیل را نپرستد، زن همسایه را بی عفت نسازد،<sup>۱۶</sup> به کسی بدی نکند، گرو نگیرد، مرتکب دزدی نشود، بلکه گرسنگان را سیر کند، تن برهنگان را بیوشاند،<sup>۱۷</sup> به کارهای بد دست نزند، سود نخورد، از احکام من پیروی کند و فرایض مرا بجا آورد، البته زنده می ماند و بسبب گناهان پدر خود نمی میرد.<sup>۱۸</sup> ولی پدرش بخاطر گناهان خودش می میرد، زیرا مال مردم را غصب نموده و به همه کس بدی کرده است.

۱۹ اما شاید شما بپرسید که پسر چرا بخاطر گناهان پدرش جزا نمی بیند؟ به این دلیل که چون پسر راستکار و پابند قانون بوده و احکام مرا بجا آورده است، لهذا زنده می ماند.<sup>۲۰</sup> فقط همان کسی که گناه می کند، می میرد. فرزند بخاطر گناه پدر جزا نمی بیند و نه پدر بخاطر گناه فرزند مجازات می شود. شخص نیکوکار بخاطر اعمال نیک خودش اجر می گیرد و شخص بدکار به کیفر گناه خودش می رسد.

۲۱ ولی اگر همان شخص بدکردار از گناهی که مرتکب شده است توبه کند، تمام احکام مرا بجا آورد و با انصاف و راستکار شود، البته زنده می ماند و نمی میرد<sup>۲۲</sup> و بخاطر اعمال نیک اش، گناهان او بخشیده می شوند و زنده

می ماند.<sup>۲۳</sup> آیا گمان می کنید که من از مردن یک شخص گناهکار خوشحال می شوم؟ خداوند متعال می فرماید. به هیچوجه! برعکس، می خواهم که از راه بدی که در پیش گرفته است برگردد و زنده بماند.<sup>۲۴</sup> اما هرگاه یک شخص راستکار از راه راست منحرف شود، گناه کند و دست به کارهای قبیح و زشت بزند، آیا آن شخص زنده می ماند؟ هرگز! بلکه همه اعمال نیکی که انجام داده است فراموش می شوند و بخاطر کارهای زشت و گناهی که مرتکب شده است، می میرد.

۲۵ شما می گوئید که این کار من عادلانه نیست. ای قوم اسرائیل، آیا روش من غیر عادلانه است؟ آیا کارهای خود شما غیر منصفانه نیست؟<sup>۲۶</sup> وقتی یک شخص صالح از راه راست منحرف شود و گناه ورزد، بسبب همان کارهایی که کرده است باید بمیرد.<sup>۲۷</sup> برعکس، اگر یک شخص بدکار از اعمال بد خود توبه کند و نیک عمل و پیرو قانون شود، زندگی خود را حفظ می کند،<sup>۲۸</sup> زیرا از عقل کار گرفته و از کارهای بد گذشته خود توبه کرده است، بنابراین زنده می ماند و نمی میرد.<sup>۲۹</sup> ولی قوم اسرائیل می گویند که روش خداوند عادلانه نیست. ای قوم اسرائیل، آیا من بی انصاف هستم یا شما؟»

۳۰ بنابراین ای قوم اسرائیل، خداوند متعال می فرماید: «من شما را مطابق اعمال تان محاکمه می کنم. پس بهتر است که از گناهان تان توبه کنید، ورنه هلاک می شوید.<sup>۳۱</sup> از گناهی که در برابر من مرتکب شده اید، دست بکشید و دل



انداختنش چاه کردند و گرفتارش کردند.<sup>۹</sup> بعد او را با زنجیر بستند و در قفسی انداخته پیش پادشاه بابل فرستادند. او را در همانجا توقیف کردند تا بار دیگر غرش او از فراز کوههای اسرائیل شنیده نشود.<sup>۱۰</sup> مادرت مثل یک تاک در کنار

جوی آب کاشته شده بود و بخاطر فراوانی آب، میوه زیاد بار آورد و شاخه هایش زیاد و به هر طرف پهن شدند.<sup>۱۱</sup> شاخه های نیرومند او برای عصای پادشاهان مناسب بودند. آن درخت بلندتر از درختان دیگر و بحدی بلند بود که از جاهای دور به نظر می خورد.<sup>۱۲</sup> اما دستهای غضبناکی آن را از بیخ کند و بر زمین افکند. باد شرقی میوه هایش را خشک ساخت و شاخه های نیرومندش را پژمرده کرد و در آتش انداخت.<sup>۱۳</sup> حالا آن تاک در بیابان، در یک زمین خشک و بی آب کاشته شده است.<sup>۱۴</sup> تنه آن آتش گرفته شاخه ها را با میوه هایش از بین برد و یک شاخه قوی هم باقی نمانده است تا برای عصای پادشاهان به کار رود.»

این مرثیه است و بارها سروده شده است.

### اسرائیل متمرّد

۲۰ در روز دهم ماه پنجم سال هفتم تبعید ما، عده ای از رهبران اسرائیل آمدند و مقابل من نشستند تا از خداوند راهنمایی بطلبند.<sup>۲</sup> آنگاه

و روحی تازه در خود ایجاد کنید. ای قوم اسرائیل، چرا باید بمیرید؟»<sup>۳۲</sup> خداوند متعال می فرماید: «من از مرگ هیچ کسی خوشحال نمی شوم. پس توبه کنید و زنده بمانید.»

### مرثیه ای برای رهبران اسرائیل

۱۹ خداوند به من فرمود که برای رهبران اسرائیل این سوگنامه را بخوانم:

۲ «چه مادری داشتی! او ماده شیری بود که در بین شیرهای ژیان می خوابید و بچه های خود را بزرگ می کرد.<sup>۳</sup> او یکی از بچه های خود را تربیه کرد تا یک شیر قوی گردد. آن شیر بچه فن شکار را آموخت و آدمخور شد.<sup>۴</sup> چون خیر او به گوش اقوام دیگر رسید، او را در چاهی گرفتار کردند و با غل و زنجیر به مصر بردند.<sup>۵</sup> مادرش مدتی انتظار کشید و چون امیدش قطع شد، یکی دیگر از بچه های خود را تربیه کرد تا یک شیر جوان و نیرومند گردد.<sup>۶</sup> در بین شیرهای دیگر بزرگ شد، شیر ژیانی گردید و شکار کردن را آموخته به دریدن انسانها شروع کرد.<sup>۷</sup> قصرها را ویران کرد و شهرها را با خاک یکسان ساخت. مردم از هیبت و آواز غرش او به وحشت افتادند.<sup>۸</sup> پس مردم کشورهای اطراف از هر سو بر او هجوم آوردند و برای بدام

تعلیم دادم تا مطابق آن‌ها زندگی کنند.<sup>۱۲</sup> روز سبت را هم به عنوان موافقهٔ پیمانی که با آن‌ها بسته بودم، برای شان دادم تا بدانند که من، خداوند، آن‌ها را تقدیس کرده‌ام.<sup>۱۳</sup> ولی قوم اسرائیل در بیابان هم در مقابل من تمرد کردند. از احکام من سرپیچی نمودند، فرایض مرا که به آن‌ها حیات می‌بخشید، بجا نیاوردند و روز سبت مرا بکلی بی‌حرمت ساختند. پس خواستم که غضب خود را در بیابان بر آن‌ها نازل کنم و به زندگی همهٔ شان خاتمه بدهم.<sup>۱۴</sup> اما باز هم آن‌کار را نکردم و نخواستم که نام من در میان اقوامی که در برابر چشمان شان قوم اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، بی‌حرمت شود.<sup>۱۵</sup> در بیابان برای شان قسم خوردم که آن‌ها را به سرزمین زیبا و عالی که در آن شیر و عسل جاریست و به آن‌ها وعدهٔ ملکیت آن را داده بودم، نمی‌برم،<sup>۱۶</sup> زیرا آن‌ها احکام مرا بجا نیاوردند، طبق قوانین من رفتار نکردند، روز سبت مرا بی‌حرمت ساختند و به بتها دل بستند.

<sup>۱۷</sup> با اینهم بر آن‌ها رحم کردم و آن‌ها را در بیابان از بین نبردم و به حیات شان خاتمه ندادم.<sup>۱۸</sup> به فرزندان شان در بیابان گفتم: از رفتار پدران تان تقلید نکنید، پیرو عادات و رسوم آن‌ها نباشید و با بت پرستی خود را آلوده نسازید.<sup>۱۹</sup> من، خداوند، خدای تان هستم. از احکام من پیروی کنید و با دقت کامل فرایض مرا بجا آورید.<sup>۲۰</sup> روز سبت مرا که به یاد بود پیمان من با شما، تعیین شده است تجلیل نمائید تا بدانید که من خداوند، خدای تان هستم.

خداوند این پیام را به من داد: <sup>۳</sup> «ای انسان خاکی، به رهبران اسرائیل بگو که خداوند متعال چنین می‌فرماید: چرا به اینجا آمده‌اید و برای چه از من هدایت می‌طلبید؟ به حیات خودم قسم که شما را هدایت نمی‌کنم.

<sup>۴</sup> تو ای انسان خاکی آن‌ها را محکوم کن و متوجه گناهان اجداد شان ساز <sup>۵</sup> و به آن‌ها بگو که من خداوند، خدای شان هستم <sup>۶</sup> و وقتی من اسرائیل را بعنوان قوم برگزیدهٔ خود انتخاب کردم، خود را در مصر برای شان آشکار ساختم و برای آن‌ها وعده دادم که آن‌ها را از کشور مصر بیرون آورده به سرزمینی که در نظر داشتم می‌برم، یعنی به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاریست و بهترین جای روی زمین است.<sup>۷</sup> به آن‌ها گفتم که از چیزهای منفور چشم‌پوشند و با پرستش بت‌های مصریان خود را آلوده نسازند، زیرا من خداوند، خدای ایشان هستم.<sup>۸</sup> ولی آن‌ها از امر من سرکشی کردند و به من گوش ندادند. حتی یک نفر از آن‌ها هم از چیزهای منفوری که به آن‌ها دل بسته بودند و از پرستش بت‌های مصریان دست نکشید. آنگاه تصمیم گرفتم که بر آن‌ها غضب خود را نازل کنم و در میان مردم کشور مصر خشم خود را به آن‌ها آشکار سازم.<sup>۹</sup> اما بخاطر حفظ حرمت نام خود آن‌کار را نکردم، بلکه با هدایت کردن آن‌ها از آن کشور به بیابان، قدرت خود را به مردم مصر نشان دادم.

<sup>۱۰</sup> پس آن‌ها را از سرزمین مصر به بیابان آوردم.<sup>۱۱</sup> احکام و قوانین خود را به آن‌ها

چیست؟» به همین خاطر تا به امروز آنجا را جاهای بلند می‌گویند.<sup>۳۰</sup> لهنذا از طرف من، خداوند متعال به قوم اسرائیل بگو: آیا شما هم می‌خواهید مثل اجداد تان با پرستش بت‌های منفور خود را آلوده و نجس سازید؟<sup>۳۱</sup> ای قوم اسرائیل، شما که هنوز هم برای بت‌ها هدیه می‌آورید و فرزندان تان را در آتش قربانی می‌کنید و خود را نجس می‌سازید، آیا باز هم توقع دارید که شما را راهنمایی کنم؟ به حیات خودم، خداوند متعال، سوگند که هرگز به شما مشوره ای نمی‌دهم.

### جزای خداوند و بخشش آن

<sup>۳۲</sup> شما تصمیم گرفته‌اید که مثل اقوام دیگر بت‌های سنگی و چوبی را بپرستید، اما این تصمیم شما عملی نمی‌شود.<sup>۳۳</sup> آنچنان که من خداوند متعال، خدای زنده هستم، به حیات خودم سوگند که با دست پُر قدرت و بازوی توانا و خشم سهمگین، بر شما سلطنت می‌کنم.<sup>۳۴</sup> با دست قدرت و قهر شدید خود شما را از بین مردم و از کشورهایی که در آنجا پراکنده شده‌اید بیرون می‌آورم<sup>۳۵-۳۶</sup> و همانطوری که اجداد تان را در بیابان سینا محاکمه کردم، شما را هم در «بیابان اقوام» می‌برم و در آنجا محاکمه می‌کنم. خداوند متعال فرموده است.

<sup>۳۷</sup> شما را به دقت شمرده مُطیع پیمان خود می‌سازم.<sup>۳۸</sup> افراد متمرّد و سرکش و کسانی را که در برابر من گناه ورزیده‌اند از میان شما جدا می‌کنم. آن‌ها را از کشورهایی که در آنجا در حال غربت بسر می‌برند، بیرون

<sup>۳۱</sup> اما فرزندان شان هم در مقابل من تمرّد کردند. احکام مرا بجا نیاوردند، از قوانین حیاتبخش من سرکشی نمودند و روز سبت مرا بی‌حرمت ساختند. آنگاه خواستم که در بیابان خشم و غضب خود را بر آن‌ها نازل کنم،<sup>۳۲</sup> ولی باز هم از آن کار صرف نظر کردم که مبادا نام من در میان اقوامی که در برابر چشمان شان بنی اسرائیل را از مصر خارج کردم، بی‌حرمت گردد.<sup>۳۳</sup> همچنین من در بیابان برای شان قسم خورده بودم که آن‌ها را در بین اقوام و در سراسر روی زمین پراکنده می‌سازم،<sup>۳۴</sup> زیرا آن‌ها احکام مرا بجا نیاوردند، قوانین مرا رد کردند، روز سبت مرا بی‌حرمت ساختند و بدنال بت‌های اجداد خود رفتند.

<sup>۳۵</sup> پس من هم احکام و قوانینی را به آن‌ها دادم که خوب و حیاتبخش نبودند.<sup>۳۶</sup> آن‌ها را گذاشتم که با قربانی کردن فرزند اول خود برای بت‌ها، خود را نجس سازند و به این ترتیب آن‌ها را جزا بدهم تا بدانند که من خداوند هستم.

<sup>۳۷-۳۸</sup> پس ای انسان خاکی، از جانب من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که وقتی اجداد شان را به سرزمین موعود آوردم، در آنجا هم به من خیانت کردند و نام مرا بی‌حرمت ساختند، زیرا بر سر هر تپه و زیر هر درخت سبز برای بت‌ها قربانی نمودند، خوشبوئی دود کردند و عطر و هدایای نوشیدنی آوردند و با این کار خود آتش خشم مرا برافروختند.<sup>۳۹</sup> از آن‌ها پرسیدم: «این جاهای بلند که شما برای قربانی به آنجا می‌روید؛

می آورم، اما اجازه نمی دهم که به سرزمین اسرائیل داخل شوند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»<sup>۳۹</sup>

خداوند متعال می فرماید: «اما ای قوم اسرائیل، حالا هرچه می خواهید بکنید، بروید و بت پرستی کنید، اما بعد از آن البته از اوامر من اطاعت می کنید و دیگر نام پاک مرا با تقدیم هدایا به بتها، بی حرمت نمی سازید.

<sup>۴۰</sup> در آن سرزمین، بر کوه مقدس من، یعنی کوه بلند اسرائیل، همه شما مرا عبادت می کنید. از عبادت شما راضی می شوم و قربانی ها و هدایای پاک و منزه شما را قبول می کنم.<sup>۴۱</sup> وقتی شما را از کشورهای بیگانه جمع کنم و به سرزمین موعود بازگردانم، برای من مثل هدیه معطر و خوشبو می باشید و آنگاه به اقوام دیگر قدوسیت خود را آشکار می سازم.

<sup>۴۲</sup> هنگامی که به کشور اسرائیل، یعنی به سرزمین موعود برگردید، می دانید که من خداوند هستم.<sup>۴۳</sup> در آنجا اعمال و کردارتان را که با آن ها خود را آلوده و نجس ساخته بودید، بیاد می آورید و بخاطر آن همه گناهانی که مرتکب شده اید، از خود متنفر می شوید<sup>۴۴</sup> و شما ای قوم اسرائیل، می دانید که من آن خداوندی هستم که برای حرمت نام خود با شما بخاطر کارهای زشت تان، طوری که سزاوار هستید، معامله می کنم.» خداوند متعال فرموده است.

خداوند متعال می فرماید: «اما ای قوم اسرائیل، حالا هرچه می خواهید بکنید، بروید و بت پرستی کنید، اما بعد از آن البته از اوامر من اطاعت می کنید و دیگر نام پاک مرا با تقدیم هدایا به بتها، بی حرمت نمی سازید.

<sup>۴۰</sup> در آن سرزمین، بر کوه مقدس من، یعنی کوه بلند اسرائیل، همه شما مرا عبادت می کنید. از عبادت شما راضی می شوم و قربانی ها و هدایای پاک و منزه شما را قبول می کنم.<sup>۴۱</sup> وقتی شما را از کشورهای بیگانه جمع کنم و به سرزمین موعود بازگردانم، برای من مثل هدیه معطر و خوشبو می باشید و آنگاه به اقوام دیگر قدوسیت خود را آشکار می سازم.

<sup>۴۲</sup> هنگامی که به کشور اسرائیل، یعنی به سرزمین موعود برگردید، می دانید که من خداوند هستم.<sup>۴۳</sup> در آنجا اعمال و کردارتان را که با آن ها خود را آلوده و نجس ساخته بودید، بیاد می آورید و بخاطر آن همه گناهانی که مرتکب شده اید، از خود متنفر می شوید<sup>۴۴</sup> و شما ای قوم اسرائیل، می دانید که من آن خداوندی هستم که برای حرمت نام خود با شما بخاطر کارهای زشت تان، طوری که سزاوار هستید، معامله می کنم.» خداوند متعال فرموده است.

### شمشیر داوری خداوند

۲۱ خداوند به من فرمود: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رو بسوی اورشلیم نموده علیه عبادتگاه های آنجا و سرزمین اسرائیل موعظه کن <sup>۳</sup> و بگو خداوند چنین می فرماید: ای اسرائیل، من دشمن تو هستم و با شمشیر برهنه، خوب و بد شما را یکسان می کشم. <sup>۴</sup> شمشیر من همه را، از جنوب تا شمال از بین می برد. <sup>۵</sup> آنوقت همه می دانند که من خداوند هستم و شمشیر خود را از غلاف کشیده ام و تا همه را از بین نبرد در غلاف نمی رود. <sup>۶</sup> پس ای انسان خاکی، آه و ناله کن و با غم و اندوه و با دل شکسته در برابر همه آه بکش. <sup>۷</sup> وقتی از تو پیرسند که چرا آه می کشی، بگو که آه و ناله ات بخاطر خبر بدی است که به من رسیده است و با شنیدن آن دلهای همه گداخته

### نبوت علیه جنوب

<sup>۴۵</sup> بعد خداوند به من فرمود: <sup>۴۶</sup> «ای انسان خاکی، رو بسوی جنوب کن و کلام

### شمشیر پادشاه بابل

<sup>۱۸</sup>سپس خداوند فرمود: <sup>۱۹-۲۰</sup>«ای انسان خاکی، نقشه ای بکش بروی آن دو راه رسم کن، یکی بسوی شهر مستحکم اورشلیم، در یهودا و دیگری جانب ربه، در سرزمین عمونیان، تا پادشاه بابل با شمشیر خود از آن راه بیاید. هر دو راه باید از یک سرزمین شروع شود. در نقطه ای که آن دو سرک از هم جدا می شوند علامتی برای هدایت پادشاه بابل قرار بده،<sup>۲۱</sup> زیرا پادشاه بابل بر سر دوراهی می ایستد و با تکان دادن تیرها قرعه می اندازد. از بتهای خود هدایت می طلبد و با جگر قربانی فال می گیرد که به کدام راه باید برود.<sup>۲۲</sup> تیرهای دست راستش نشان می دهد که باید بطرف اورشلیم برود. بنابراین با هیاهو و نعره جنگ سپاه خود را برای کشتار به آن سو سوق می دهد و در آنجا منجنیقها را در برابر دروازه ها قرار می دهد و برجها و سنگرها را به اطراف شهر بنا می کند.<sup>۲۳</sup> اهالی اورشلیم این را باور نمی کنند، زیرا با بابل پیمان صلح بسته اند، اما این پیشگویی، آن ها را متوجه گناهان شان می سازد و به آن ها خاطر نشان می کند که بزودی گرفتار می شوند.»

<sup>۲۴</sup>خداوند متعال می فرماید: «گناهان تان آشکار شده اند. همگی می دانند که شما چقدر گناه کرده اید. کردار شما گناهان تان را نشان می دهد. شما مقصر هستید، بنابراین شما را به دست دشمن تسلیم می کنم.»

شده، دستها سست می شوند، زانوان لرزان و بی تاب می گردند و همگی از حال می روند. خداوند متعال می فرماید که این وقایع آمدنی است و عملی می شود.»

<sup>۸</sup>بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۹</sup>«ای انسان خاکی، نبوت کن و بگو خداوند می فرماید:

شمشیری، تیز و صیقلی شده است.<sup>۱۰</sup> تیز شده تا کشتار کند و صیقلی گردیده تا برق بزند. خوشی و سُزور از بین می رود، زیرا قوم برگزیده من به هوشدارهای من گوش ندادند و از سرزنش های من پند نگرفتند.<sup>۱۱</sup> این شمشیر صیقلی شده است تا برای استفاده آماده باشد. این شمشیر تیز و صیقلی به دست یک قاتل سپرده می شود.<sup>۱۲</sup> ای انسان خاکی، گریه و شیون کن به سینه ات بزن، زیرا آن شمشیر برای کشتن قوم برگزیده من و تمام رهبران اسرائیل آماده شده است. آن ها با سایر مردم هلاک می شوند.<sup>۱۳</sup> من قوم برگزیده خود را آزمایش می کنم و اگر توبه نکنند، به این مصیبت ها گرفتار می شوند.

<sup>۱۴</sup>ای انسان خاکی، نبوت کن؛ دستهایت را بهم بزن. شمشیر را بگیر و دو سه بار به علامت خطر بالا ببر تا به مردم بفهمانی که کشتار بزرگی منتظر آن ها است.<sup>۱۵</sup> بر هر دروازه، شمشیر بُرنده ای را که برای کشتار صیقلی شده است قرار داده ام تا دلهای همه از ترس گداخته شوند.<sup>۱۶</sup> از چپ و راست حمله کن و به هر طرف که می خواهی برو.<sup>۱۷</sup> من هم دستها را بهم می زنم و خشم خود را فرو می نشانم.»

من، خداوند، این را گفته ام.

## گناهان اورشلیم

۲۲ بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، شهر خونخوار اورشلیم را محکوم کن و کارهای زشت و قبیح او را آشکار ساز! <sup>۳</sup> و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای شهری که خون مردم خودت را ریختی، خود را نجس و آلوده ساختی و بت پرستی کردی، <sup>۴</sup> بنابراین بخاطر قتل و آلودگی و بت پرستی مقصر هستی. پایان زندگی ات نزدیک است و اجلت فرارسیده است. من ترا پیش اقوام و کشورهای جهان رسوا و مسخره می کنم. <sup>۵</sup> ای شهر پلید و بدنام، مردمان دور و نزدیک، به تو به نظر حقارت می نگرند. <sup>۶</sup> تمام رهبران اسرائیل، هر کدام، با استفاده از نفوذ و قدرت خود خون مردم را ریخته اند. <sup>۷</sup> در این شهر هیچ کسی به پدر و مادر خود احترام ندارد. مردم غیر یهود که در تو زندگی می کنند، ظلم می بینند. به یتیمان و بیوه زنان ستم می شود. <sup>۸</sup> اماکن مقدس مرا خوار شمردند و روز سبت مرا بی حرمت کردند. <sup>۹</sup> بعضی از ساکنین تو، دیگران را با تهمت و دروغ به کشتن می دهند. بعضی به بتخانه های بالای کوه می روند و غذا می خورند و مرتکب کارهای زشت می شوند. <sup>۱۰</sup> برخی با زن پدر خود زنا می کنند. عده ای با زن خود در دوره عادت ماهانه اش همبستر می شوند. <sup>۱۱</sup> یکی زن همسایه خود را بی عصمت می سازد. دیگری با عروس، با خواهر و با خواهر اندر خود

<sup>۲۵</sup> تو ای فرمانروای شریر اسرائیل، روز مجازات نهائی تو فرارسیده است. <sup>۲۶</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: دستار و تاج شاهی را از سرت بردار، زیرا بعد از این همه چیز تغییر می کنند و بحال سابق خود باقی نمی ماندند. کسی که حقیر است، سرفراز می شود و آنکه سربلند است، خوار می گردد. <sup>۲۷</sup> ویران! ویران! بلی، من این شهر را ویران می سازم و تا زمانی که شخص برگزیده من بیاید، دیگر هرگز سر بلند نمی کند.

## شمشیر و عمونیان

<sup>۲۸</sup> پس ای انسان خاکی، نبوت کن و به عمونیان که قوم برگزیده مرا تحقیر می کردند، بگو که خداوند متعال چنین می فرماید: شمشیر من برای کشتار شما آماده است. و طوری صیقلی شده است که برق می زند. <sup>۲۹</sup> رؤیاهای غلط می بینید، فالگیران به شما دروغ می گویند. شما مردم بدکار و شریر هستید و روز مجازات نهائی شما بزودی می رسد. <sup>۳۰</sup> آیا می خواهید شمشیر خود را غلاف کنم؟ هرگز! من شما را در زادگاه و وطن اصلی تان به کیفر اعمال تان می رسانم. <sup>۳۱</sup> قهر و غضب خود را بر شما می ریزم و آتش خشم خود را حواله جان شما می کنم. شما را به دست مردمان ظالم وحشی که در کشتن و از بین بردن ماهر هستند، می سپارم. <sup>۳۲</sup> اجساد شما برای آتش، هیزم می شوند. خون شما در سرزمین خود تان می ریزد و دیگر کسی شما را بیاد نمی آورد، زیرا من که خداوند هستم، این را گفته ام.» خداوند متعال فرموده است.

می شود، آن ها هم ذوب می گردند. آنگاه می دانند که من، خداوند، قهر خود را بر آن ها ریخته ام.»

### گناهان رهبران اسرائیل

۲۳ کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان خاکی، به آن سرزمین بگو: تو هرگز پاک نخواهی شد و باران غضب خود را بر تو می فرستم. ۲۵ رهبران آن مانند شیرهای غران هستند که مردم را شکار خود ساخته آن ها را می کشند، مال و اشیای نفیس آن ها را غصب می کنند و زندهای شان را بیوه می سازند. ۲۶ کاهنان آن ها مخالف احکام من تعلیم می دهند، قوانین مرا می شکنند و به مقدسات من احترام ندارند. فرقی بین مقدس و غیر مقدس قائل نیستند، فرقی بین اشیای پاک و نجس را تعلیم نمی دهند و روز سبت مرا بی حرمت می سازند. ۲۷ حکمرانان شان مانند گرگهای درنده ای که شکار خود را می درند، خون مردم را می ریزند و از راه خیانت و تقلب سود می برند. ۲۸ انبیای آن ها حقایق را می پوشانند و بجای آن ها رؤیاهای ساخته و پرداخته خود را تعریف می کنند و به دروغ می گویند که پیامهای شان از جانب من هستند. در حالیکه من به آن ها پیامی نداده ام. ۲۹ اهالی آنجا با استفاده از زور و قدرت خود مال مردم را غصب می کنند و دست به سرقت می زنند. به اشخاص فقیر و محتاج ظلم می کنند و مال مردم غریب و بیگانه را با زور و جبر می گیرند. ۳۰ من در جستجوی کسی بودم که دیواری

زنا می کند. ۱۲ بعضی پول می گیرند و خون می ریزند. مردم سود می خورند و مال برادران اسرائیل خود را غصب می کنند. همگی مرا فراموش کرده اند.» خداوند متعال فرموده است.

۱۳ «بنابران بخاطر حرص تو و خونهای که در تو ریخته شده است مشقت خود را بر فرق تو فرود می آورم. ۱۴ آیا فکر می کنی که وقتی بخواهم کار خود را با تو تمام کنم، طاقت و توان کافی می داشته باشی؟ این سخنان، کلام من، خداوند، است و آن را عملی می کنم. ۱۵ ساکنین ترا در بین اقوام و کشورهای سراسر روی زمین پراکنده می سازم و آلودگی ها و ناپاکی های را از بین می برم. ۱۶ اقوام دیگر ترا بی حرمت و بی آبرو می سازند تا بدانی که من خداوند هستم.»

### کوره ذوب

۱۷ کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود: ۱۸ «ای انسان خاکی، قوم اسرائیل پیش من مثل تفالۀ است که بعد از ذوب نقره بجا می ماند. آن ها مانند برنج، حلبی، آهن و سرب هستند که در کوره از نقره جدا می شوند.» ۱۹ بنابراین خداوند متعال چنین می فرماید: «چون آن ها تفالۀ بی مصرف هستند، بنابراین همه شان را جمع می کنم و به اورشلیم می برم ۲۰ و مثل نقره، برنج، آهن و حلبی در کوره می اندازم و با آتش غضب خود آن ها را ذوب می کنم؛ ۲۱ با دمیدن آتش غضب من همگی در بین کوره ذوب می شوند. ۲۲ و مثلیکه نقره در کوره آب

تسلیم کردم. آن‌ها او را برهنه کردند، فرزندان او را اسیر گرفتند و خودش را با شمشیر کشتند و مایهٔ عبرت زنان جهان گردید.

۱۱ خواهرش، اهلویه، با وجودی که از سرنوشت او اطلاع یافت، ولی در زناکاری فاسدتر از او شد و در آلودگی و فحشا جلوتر رفت. ۱۲ او دلدادۀ والیان، قوماندانهای نظامی و جنگجویانی شد که جوانان خوش سیما، زره پوش و سوارکار بودند. ۱۳ من دیدم که او هم آلوده شد و هر دو یک راه را در پیش گرفتند.

۱۴-۱۵ اهلویه روز بروز در فساد و هرزگی عمیقتر فرومی رفت. تصاویر مردان بابلی که با لباس سرخ، کمربندهای قشنگ و دستارهای رنگارنگ، بر دیوار نقش شده بودند او را معذوب خود ساختند. اینها سرداران بابلی بودند که زادگاه شان سرزمین کلدانیان بود. ۱۶ وقتی چشمش بر آن‌ها افتاد عاشق شان شد و قاصدان خود را به بابل فرستاد و از آن‌ها دعوت کرد. ۱۷ آن‌ها دعوتش را پذیرفتند، آمدند و با او در بسترش عشقبازی نمودند. وقتی خود را با زنا آلوده ساخت، از آن‌ها بیزار و متنفر شد. ۱۸ چون دیدم که او خود را در اختیار هرکسی قرار می دهد و برهنگی خود را به مردم آشکار می سازد، مثلیکه از خواهرش متنفر شدم از او هم بدم آمد. ۱۹ ولی او بیاد دوران جوانی خود در مصر، به فحشا و هرزگی خود افزود ۲۰ و با مردانی که در شهوترانی مثل خر و اسب بودند، عشق ورزید. ۲۱ به این طریق فساد و هوسرانی دوران جوانی خود را در مصر و اینکه

را در آنجا بنا کند، و در جاهائی که دیوار شکست کرده است، بایستد و در هنگام غضب من از آن دفاع نماید، اما هیچ کسی را نیافتم. ۳۱ بنابراین خشم خود را بر آن‌ها می ریزم، با آتش غضب خود آن‌ها را هلاک کرده و به سزای اعمال شان می رسانم.» خداوند متعال فرموده است.

### خواهران گناهکار

۲۳ بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شد: ۲-۳ «ای انسان خاکی، دو خواهر بودند که در جوانی در مصر به فحشا شروع کردند و بکارت خود را از دست دادند. ۴ نام خواهر بزرگتر اهلوه که سامره است و از خواهر کوچکتر اهلویه بود که از اورشلیم نمایندگی می کند. این دو خواهر همسر من شدند و برای من فرزندان بدنی آوردند. ۵ با وجودی که اهلوه همسر من بود، اما از زناکاری دست نکشید و عاشق همسایهٔ خود، آشوریان شد، ۶ زیرا آن‌ها جوانان برازنده، خوش اندام، صاحب منصبان ارشد نظامی، ملبس به لباس بنفش عسکری و سوارکار بودند. ۷ او معشوقهٔ مهمترین مردان آشور شد و شهوت و هوای نفسانی، او را بسوی گناه و بت پرستی کشانید و خود را نجس ساخت. ۸ به کار فحشا که در جوانی در مصر شروع کرده و بکارت خود را از دست داده بود، همچنان ادامه داد و از هرزه‌گری و زناکاری دست نکشید. ۹ بنابراین او را به دست عاشقانش، یعنی آشوریان که با او عشق می ورزیدند،



چطور بکارت خود را در آنجا از دست داد، بیاد می آورد و حسرت می خورد.

### قضاوت خداوند درباره خواهر کوچکتر

۲۲ پس ای اهلویه خداوند متعال چنین می فرماید: من عاشقانت را که حالا تو از آن ها متنفر شده ای علیه تو تحریک می کنم تا از هر طرف بر تو هجوم آورند. ۲۳ بابلی ها و تمام کلدانیان را از فقود و شوع و قوع جمع می کنم و همچنین آشوریان را که جوانان جنگجو و خوش چهره و سوارکار ماهر هستند با قوماندانها و رهبران شان برضد تو می فرستم. ۲۴ آن ها با عراده جات و مسلح با تجهیزات نظامی و سپاه بزرگی که همگی با سپر و کلاهخود مجهز هستند، از جانب شمال بر تو حمله می کنند. من ترا به دست آن ها می سپارم تا طبق قانون خود محاکمه ات کنند. ۲۵ چون من بر تو خشمگین هستم، لهذا آن ها را وادار می سازم که با خشم و غضب با تو رفتار کنند. بینی و گوش ترا می برند، بازماندگانت را با شمشیر می کشند، فرزندان را اسیر می برند و بقیه را در آتش می سوزانند. ۲۶ لباسهایت را از تنت می کشند و جواهرات زیبایت را بتاراج می برند. ۲۷ آنگاه من به قباحت و زناکاری هایت که از مصر به ارمغان آورده ای، خاتمه می دهم، تا دیگر به شوق آن ها نباشی و مصر را از یاد ببری.»

۲۸ خداوند متعال چنین می فرماید: «من ترا به دست کسانی می سپارم که تو از آن ها بیزار هستی و با نفرت آن ها را

ترک کردی. ۲۹ آن ها با نفرت و دشمنی با تو رفتار می کنند و ثمره زحمت را به یغما می برند و ترا عریان و برهنه رها می کنند تا رسوائی و زناکاریت بر همه کس آشکار شود. ۳۰ این مصیبت ها را خودت بر سرت آوردی، زیرا تو با اقوام دیگر زنا کردی و خود را با پرستش بتها نجس و آلوده ساختی. ۳۱ تو راه خواهرت را دنبال نمودی، بنابراین جام او را به دست تو می دهم.»

۳۲ خداوند متعال می فرماید: «تو از جام عمیق و بزرگ و لبریز خواهرت می نوشی و مسخره و رسوا می شوی. ۳۳ خود را نشئه و پُر از اندوه می سازی. از جام وحشت و برپادی که جام خواهرت، سامره است می نوشی. ۳۴ آن را تا آخرین قطره سر می کشی و با خُرده های آن سینه هایت را پاره می کنی. من، خداوند متعال چنین می گویم.» ۳۵ حال خداوند متعال چنین می فرماید: «چون تو مرا فراموش کردی و از من روگردان شدی، بنابراین عقوبت قباحت و زناکاری هایت را می بینی.»

### قضاوت خداوند درباره هر دو خواهر

۳۶ سپس خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، اهو له و اهلویه را محکوم کن و آن ها را از اعمال زشت شان آگاه ساز. ۳۷ آن ها مرتکب زنا شدند، دست خود را با خون مردم آلوده ساختند، بت پرستی کردند و حتی فرزندان را که برای من دنیا آورده بودند، بعنوان قربانی به بتها تقدیم نمودند. ۳۸ برعلاوه عبادتگاه مرا آلوده ساختند و حرمت روز سبت

را بسوزانند.<sup>۴۸</sup> به این ترتیب، به فحشا و قیاحت در آن سرزمین خاتمه می‌دهم. آنگاه تمام زنان درس عبرت گرفته مثل آن‌ها مرتکب زنا نمی‌شوند.<sup>۴۹</sup> هر دوی آن‌ها به سزای اعمال زشت و زناکاریها و بت پرستی‌های خود می‌رسند. آنوقت می‌دانند که من خداوند متعال هستم.»

### مثل دیگ

۲۴ در روز دهم ماه دهم سال نهم تبعید ما این کلام خداوند برای من رسید و فرمود: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، تاریخ امروز را یادداشت کن، زیرا پادشاه بابل در همین روز به محاصره اورشلیم شروع کرده است. <sup>۳</sup> بعد این مثل را برای قوم سرکش اسرائیل تعریف کن که من، خداوند متعال می‌گویم: یک دیگ را از آب پُر کنید و بالای آتش بگذارید. <sup>۴</sup> آن را با بهترین تکه‌های گوشت ران و شانه و خوبترین استخوانها پُر سازید. <sup>۵</sup> گوشت بهترین گوسفندان رمه را به کار برید و زیر دیگ، هیزم زیاد روشن کنید تا گوشت و استخوان هر دو جوش بخورند.»

<sup>۶</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «وای بر تو ای شهر خون آشام، تو مثل دیگ زنگرده‌ای هستی که زنگش هرگز پاک نمی‌شود. گوشت را تکه تکه از آن بیرون می‌کنند و چیزی در آن باقی نمی‌ماند. <sup>۷</sup> در همه جا قتل و خونریزی است، اما خون را بر زمین نمی‌ریزند تا مبادا خاک آن را بپوشاند، بلکه بر روی سنگها باقی می‌گذارند که دیده شود. <sup>۸</sup> من هم خونی را که بر روی سنگها ریخته شده است

مرا نگاه نداشتند. <sup>۳۹</sup> در همان روزی که فرزندان خود را برای بتها قربانی کردند، به عبادتگاه من داخل شدند و آن را نجس ساختند و با این کار خود به خانه من بی‌حرمتی نمودند.

<sup>۴۰</sup> آن‌ها حتی قاصدان را به جاهای بسیار دور فرستادند و از مردان آنجا دعوت کردند که پیش آن‌ها بیایند. وقتی آمدند بخاطر آن‌ها به حمام رفتند، چشمان خود را شرمه کردند و با بهترین آرایش و زیورات به استقبال شان رفتند. <sup>۴۱</sup> بعد با هم بر بستر نرم و زیبا نشستند و بخور و روغنی را که متعلق به من بود بر سر میز مقابل آن‌ها گذاشتند. <sup>۴۲</sup> آواز گروه مردان عیاش بگوش می‌رسید. یک عده مردان را از بیابان آوردند. آن‌ها دستبند به دست زنها کردند و تاجهای زیبا را بر سر شان قرار دادند. <sup>۴۳</sup> آنگاه با خود گفتم که این مردان چطور رغبت می‌کنند که با چنین فاحشه‌های زشت همبستر شوند. <sup>۴۴</sup> اما با اینهم، آن‌ها با میل و رغبت، همانطوری که برای عشق‌بازی پیش فاحشه می‌روند، بارها نزد این زنهای هرزه، یعنی أهوله و أهولیه رفتند. <sup>۴۵</sup> لهذا قضات عادل و با انصاف آن‌ها را بجرم زناکاری و قتل محکوم می‌سازد، زیرا آن‌ها زناکارند و دست شان با خون آلوده است.»

<sup>۴۶</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «گروه بزرگی را علیه آن‌ها تحریک می‌کنم که بیایند و آن‌ها را بوحشت انداخته تاراج کنند. <sup>۴۷</sup> بعد، آن گروه آن‌ها را سنگسار کرده با شمشیر پاره پاره نمایند، فرزندان شان را بکشند و خانه‌های شان

باشند. رویت را نپوشان و نان مُرده خانه را نخور.»

۱۸ صبح روز دیگر موضوع را به مردم گفتم و در عصر همان روز همسرم درگذشت. روز بعد طبق امر خداوند عمل کردم. ۱۹ آنگاه مردم به من گفتند: «منظورت از این کارها چیست و چرا به ما نمی گوئی؟» ۲۰ جواب دادم: «خداوند به من فرمود که به شما این پیام او را برسانم: ۲۱ عبادتگاه مقدسم را که مایهٔ افتخار و دلخوشی و امید شماست بی حرمت می سازم و فرزندان تان که در اورشلیم باقی مانده اند با دم شمشیر کشته می شوند. ۲۲ پس شما هم باید مثل جزقیال رفتار کنید. روی خود را نپوشانید و نان مرده خانه را نخورید. ۲۳ سر و پای تان را بپوشانید. برای مرده ماتم نگیرید و گریه نکنید، بلکه بخاطر گناهان تان باید غمگین باشید. با یکدیگر آه بکشید و ناله را سردهید. ۲۴ او برای شما علامتی است. کاری را که او کرد شما هم بکنید. وقتی این واقعه رُخداد، می دانید که من خداوند متعال هستم.»

۲۵ خداوند فرمود: «ای انسان خاکی، در آن روز عبادتگاه شان را که باعث قوت قلب، سُزور، افتخار و مرجع آمال آن ها است، از آن ها می گیرم و همچنین پسران و دختران شان را از بین می برم. ۲۶ در آن روز هرکسی که از نابودی نجات یابد، پیش تو می آید و از واقعه ترا آگاه می سازد. ۲۷ در همان روز، پیش کسی که نجات یافته است، زبانت دوباره جاری می شود و حرف زده می توانی و دیگر

بحالش می گذارم و آن را نمی پوشانم تا با قهر و غضب از آن شهر انتقام بگیرم.» ۹ خداوند متعال چنین می فرماید: «وای بر تو ای شهر خونریز، من به تودهٔ هیزم می افزایم. ۱۰ پس هیزم فراوان بیاورید، زیر دیگ آتش کنید گوشت را جوش بدهید و آن را خوب بپزید و استخوانها را بیرون کرده بسوزانید. ۱۱ بعد دیگ خالی را بر آتش بگذارید تا سرخ شود و از زنگ و نجاست پاک گردد. ۱۲ من بی جهت خود را خسته ساختم، زیرا باوجود حرارت زیاد آتش، زنگ و ناپاکی آن زدوده نشد. ۱۳ ای اورشلیم، کارهای قبیح و زشت تو ترا نجس ساخته است. من سعی کردم که ترا از نجاست پاک کنم، ولی تو پاک نشدی، بنابراین تا زمانی که خشم خود را بر تو بریزم، همچنان آلوده و نجس باقی می مانی.»

۱۴ من که خداوند هستم این را گفته ام و زمانی آمدنی است که همین گفتهٔ خود را عملی می سازم. گناهان شان را نمی بخشم و بر آن ها رحم نمی کنم، بلکه همه را مطابق اعمال و کردار شان جزا می دهم.» خداوند متعال فرموده است.

### مرگ همسر جزقیال نبی

۱۵ خداوند به من فرمود: ۱۶ «ای انسان خاکی، می خواهم که با یک ضربه همسرت را که نور چشم تو است، از تو بگیرم، اما تو نباید ماتم بگیری و یا گریه کنی و اشک بریزی. ۱۷ آه و ناله ات نباید شنیده شود. برای مرده سوگوار مباش. دستارت بر سر و بوتهایت به پاهایت

مثل اقوام دیگر است،<sup>۹</sup> لهنذا شهرهای سرحدی و دفاعی موآب، یعنی بیت یشیموت، بعل معون و قریه تایم را که به وجود آن‌ها افتخار می‌کنند، برای حمله دشمن باز می‌گذارم. <sup>۱۰</sup> به قبایلی که در بیابان شرقی سکونت دارند اجازه می‌دهم تا سرزمین موآب را یکجا با کشور عمون تصرف کنند تا نام قوم موآب از روی زمین محو شود. <sup>۱۱</sup> اهالی موآب را مجازات می‌کنم و آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

### پیشگویی بر ضد ادوم

<sup>۱۲</sup> خداوند متعال فرمود: «چون مردم موآب از قوم یهودا ظالمانه انتقام گرفتند، با این عمل خود مرتکب خطای بزرگی شدند. <sup>۱۳</sup> بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید: پس دست انتقام خود را بسوی ادوم دراز کرده انسان و حیوان را یکجا با شمشیر از بین می‌برم و آن سرزمین را از تیمان تا ددان متروک و ویران می‌سازم. <sup>۱۴</sup> قوم برگزیده من، اسرائیل، انتقام مرا از آن‌ها می‌گیرد و به آن‌ها شدت خشم و غضب مرا نشان می‌دهند. آنوقت قوم ادوم می‌دانند که من، خداوند، انتقام‌گیرنده حقیقی هستم.» خداوند متعال فرموده است.

### پیشگویی بر ضد فلسطین

<sup>۱۵</sup> خداوند متعال فرمود: «بخاطری که فلسطینی‌ها از دشمن دیرینه خود انتقام گرفتند با ظلم و سنگدلی آن‌ها را از بین بردند، <sup>۱۶</sup> بنابراین خداوند متعال چنین

گنگ نمی‌باشی. به این ترتیب تو برای آن‌ها علامتی بوده و آن‌ها می‌دانند که من خداوند هستم.»

### پیشگویی بر ضد عمون

کلام خداوند بر من نازل شد: **۲۵** <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رویت را بسوی سرزمین عمون برگردان و علیه مردم آنجا پیشگویی کن <sup>۳</sup> و به آن‌ها بگو بشنوید که خداوند متعال چنین می‌فرماید: چون وقتی دیدید که عبادتگاه من بی حرمت شد، سرزمین اسرائیل ویران گردید و مردم یهودا به اسارت رفتند، شما خوش شدید، <sup>۴</sup> پس من هم شما را به دست مردمان مشرق زمین تسلیم می‌کنم تا غلام آن‌ها باشید. آن‌ها خیمه‌های خود را در سرزمین شما برپا می‌کنند، میوه و محصولات و شیر شما را می‌خورند. <sup>۵</sup> شهر ربه را چراگاه شترها و سرزمین عمون را طویله حیوانات می‌سازم. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

<sup>۶</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «چون شما در مصیبت قوم اسرائیل از خوشی کف زدید و پایکوبی کردید، <sup>۷</sup> بنابراین دست خود را علیه شما دراز می‌کنم، شما را بعنوان اسیر و غلام به دست اقوام دیگر می‌سپارم. شما را بکلی از بین می‌برم تا دیگر بصورت یک قوم نباشید. شما را نابود می‌کنم تا بدانید که من خداوند هستم.»

### پیشگویی بر ضد موآب

<sup>۸</sup> خداوند متعال چنین می‌فرماید: «بخاطری که مردم موآب گفتند که یهودا

جانب شمال با لشکر بزرگ و سواران و عراده هایش علیه تو می فرستم.<sup>۸</sup> او باشندگان شهرهای سرزمین اصلی ترا با ضرب شمشیر می کشد. در برابر تو سنگر و برجها را می سازد و محاصره ات می کند.<sup>۹</sup> منجنیقها را در مقابل دیوارهایت قرار داده برجها و حصارهایت را با تبر فرومی ریزد.<sup>۱۰</sup> تعداد اسپهانش آنقدر زیاد است که گرد و خاک آن ها ترا می پوشاند. وقتی دشمن به دروازه هایت داخل شود، نعره سواران و صدای چرخ عراده ها حصارهایت را به لرزه می آورد.<sup>۱۱</sup> با سُم اسپها کوچه ها و جاده هایت را پایمال می کند، ساکنینت را با شمشیر می کشد و منارهای بزرگت را واژگون می سازد.<sup>۱۲</sup> ثروت و دارائی ات را به تاراج می برد و دیوارها و خانه های زیبایت را ویران ساخته سنگ و چوب و خاک آن ها را در آب می ریزد.<sup>۱۳</sup> صدای موسیقی و نوای رباب را در تو خاموش می سازم و دیگر شنیده نمی شود.<sup>۱۴</sup> ترا به یک صخره صاف تبدیل می کنم تا از تو تنها ماهیگیران برای پهن کردن تورهای خود کار بگیرند. دیگر هرگز آباد نمی شوی. من که خداوند متعال هستم این را گفته ام.»

<sup>۱۵</sup> خداوند متعال به صور چنین می فرماید: «شهرهای سواحل از صدای سقوط تکان می خورند و وقتی که کشتار شروع شود، آواز ناله مجروحین بگوش می رسد.<sup>۱۶</sup> آنگاه تمام پادشاهان کشورهای ساحلی از تختهای خود پائین می آیند، لباس خامکدوزی و شاهانه خود را از تن بیرون

می فرماید: پس دست انتقام خود را بر فلسطینی ها فرود می آورم و همه کسانی را که در سرزمین شان زندگی می کنند نابود می سازم<sup>۱۷</sup> و وقتی که از آن ها انتقام خود را بگیریم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.»

### پیشگویی بر ضد صور

# ۲۶

در یازدهمین سال تبعید ما، در روز اول ماه، کلام خداوند بر من نازل شد:<sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، اهالی صور با خوشحالی می گویند: «اورشلیم شکست خورد. اهمیت تجارتنی را که با اقوام جهان داشت از دست داد. حالا ما جای آن را در تجارت گرفته ایم. چون آن شهر از بین رفته است، ما ثروتمند می شویم.»<sup>۳</sup> بنابراین خداوند متعال می فرماید: ای شهر صور، من دشمن تو هستم. اقوام زیادی را علیه تو می فرستم و آن ها مثل امواج خروشان بحر بر تو هجوم می آورند.<sup>۴</sup> دیوارهایت را فرومی ریزند و برجهایت را خراب می کنند. خاکت را جارو می کنم تا فقط صخره های صافت باقی بمانند.<sup>۵</sup> جزیره غیر مسکون می شوی و بجائی تبدیل می گردی که فقط ماهیگیران تورهای خود را در آن پهن می کنند. من، خداوند، گفته ام که صور را اقوام دیگر تاراج می کنند.<sup>۶</sup> و ساکنین شهرهای سرزمین اصلی را با شمشیر می کشند. آنوقت می دانند که من خداوند هستم.»<sup>۷</sup> خداوند متعال می فرماید: «نبوکدنصر، پادشاه بابل را که شاه شاهان است، از

وسط بحر می رسد؛ معمارانت ترا مثل یک کشتی زیبا آباد کرده اند.<sup>۵</sup> تخته هایت را از درختان صنوبر کوه جرمون و دکلهایت را از سروهای لبنان ساخته اند.

برای ساختن بیلچه هایت از چوب بلوط<sup>۶</sup> باشان کار گرفته اند. عرشه ات را از چوب شمشاد سواحل قبرس ساخته، آن را با عاج زینت داده اند.<sup>۷</sup> بادبان هایت را از بهترین پارچه های کتانی خامکدوزی مصری که علامه کشتی های تو است، ساخته اند. سایبان بنفش و ارغوانی ات را از جزیره قبرس آورده اند.<sup>۸</sup> بیلچه زنان تو از مردم صیدون و ارواد هستند و کشتی رانان تو ماهرترین اشخاص سرزمین خودت می باشند.<sup>۹</sup> نجاران کشتی مردان ماهر و آزموده جلیل هستند و دریا نوردان با کشتی های پُر از مال التجاره برای معامله پیش تو می آیند.

<sup>۱۰</sup> مردان جنگجوی کشورهای فارس، لیدیه و لیبیا در سپاه تو خدمت می کنند. بخاطری که آن ها سپر و کلاه خود خود را بر دیوارهای آویزان می کنند تو افتخار می کنی. <sup>۱۱</sup> سپاهیان ارواد بدور حصارهایت پهره می دهند و مردان جماد بر برجهایت دیده بانی می کنند. سپرهای خود را بر دیوارها می آویزند و زیبایی ترا کامل می سازند.

<sup>۱۲</sup> ترشیش با تو رابطه تجارتي دارد. تو از آنجا نقره، آهن و سرب را در بدل مال التجاره خود وارد می کنی. <sup>۱۳</sup> یاوان، توبال و مَاشک هم با تو تجارت می کنند. تاجران آن ها غلامان و آلات مسی را می آورند و بعوض آن ها پیداوار

می کنند، از ترس می لرزند و بر خاک می نشینند و هر لحظه از دیدن تو وحشت و تعجب می کنند. <sup>۱۷</sup> آن ها این مرثیه را در ماتم تو می خوانند:

ای شهری که مشهور و معروف بودی، چگونه از بین رفتی. ساکنین تو با هیبت خود کشورهای ساحلی را به وحشت می انداختند. <sup>۱۸</sup> اما حالا که تو سقوط کردی. همه کشورهای ساحلی در اثر سقوط تو از ترس می لرزند و حیرت می کنند.»

<sup>۱۹</sup> خداوند متعال می فرماید: «من ترا، ای شهر صور، به خرابه ای تبدیل کرده از سکنه خالی می سازم. ترا دستخوش امواج خروشان ساخته در عمق بحر غرقت می کنم. <sup>۲۰</sup> من ترا به قعر دنیای مردگان می فرستم تا با آنهایی که مرده اند در خرابه های ابدی فروروی و دیگر جایی در این دنیا نداشته باشی و بار دیگر آباد نشوی. <sup>۲۱</sup> ترا به سرنوشت شوم و وحشتناکی گرفتار می سازم و چنان نیست و نابودت می کنم که مردم هر قدر جستجویت کنند، یافته نتوانند.» خداوند متعال اینچنین می فرماید.

### مرثیه ای برای صور

کلام خداوند بر من نازل شد: **۲۷** <sup>۲-۳</sup> «ای انسان خاکی، این مرثیه را برای صور که یک بندر بحری و مرکز تجارتي کشورهای ساحلی است، بخوان و بگو خداوند متعال می فرماید: ای شهر صور، تو ادعا می کنی که زیباترین شهرها هستی. <sup>۴</sup> سرحدات تو تا

ترا با خود می برند. <sup>۱۴</sup> مردم تو جرّمه اسپهای بارکش و اسپهای جنگی و قاطر را با اموال تو تبادل می کنند. <sup>۱۵</sup> تاجران روڈس هم با تو معامله تجارتي دارند. بازار تو در بسا کشورهای ساحلی است. عاج و چوب آبنوس را در بدل اموال تو وارد می کنند. <sup>۱۶</sup> بخاطر اجناس فراوانت، ادم با تو رابطه تجارتي برقرار کرد. سوداگران آن ها زمرّد، تکه های بنفش و گلدوزی، پارچه های نفیس کتانی، مرجان و لعل را با اجناس تو معاوضه می کنند. <sup>۱۷</sup> یهودا و اسرائیل هم با تو معامله تجارتي دارند. آن ها گندم، حلوا، عسل، روغن زیتون و ادویه را بعوض اموال تو وارد می کنند. <sup>۱۸</sup> تاجران دمشق اجناس گوناگونی از تو خریدند و بعوض آن ها شراب حلبون و پشم سفید برایت آوردند. <sup>۱۹</sup> مردم ودان و یوان آهن خام، دارچینی و نیشکر را با اجناس پیداوار تو تبادل می کنند. <sup>۲۰</sup> سوداگران ددان پوش زین برای اسپهایت می آورند. <sup>۲۱</sup> عربها و بزرگان قیدار که معامله دار دلخواه تو هستند، بره و قوچ و بز را برایت وارد می کنند. <sup>۲۲</sup> تجار سبا و رَعمه با تو تجارت می کنند و بهترین انواع ادویه، جواهرات و طلا را با اجناس تو تبادل می کنند. <sup>۲۳</sup> تاجران حَران، کنه، عدن، سبا، آشور و کلمد معامله داران تو هستند. <sup>۲۴</sup> آن ها برای فروش لباسهای فاخر، پارچه های نفیس بنفش و گلدوزی، قالینهای رنگارنگ، همراه با طناب و ریسمانهای تابیده و مضبوط پیش تو می آیند.

<sup>۲۵</sup> کشتیهای ترشیشی اموال تجارتي را برای تو حمل می کنند. تو مثل یک کشتی پُر از اجناس گوناگون هستی. <sup>۲۶</sup> اما وقتی ملاحانت ترا به وسط بحر برانند، باد شرقی ترا در اعماق بحر درهم می شکند. <sup>۲۷</sup> ثروت و اموال و تاجران همراه با ملاحان، کشتی رانان، مردان جنگی و همه کسانی که در تو سوار هستند، در روزی که برای تباهی تو تعیین شده است، در اعماق بحر غرق می شوند. <sup>۲۸</sup> از فریاد ملاحان تو سواحل بحر تکان می خورند. <sup>۲۹</sup> همه کارکنان کشتی، کشتی را ترک می کنند و به ساحل می روند و برای تماشا می ایستند. <sup>۳۰</sup> بخاطر تو شیون و ناله را سرمی دهند، به تلخی می گیرند، خاک را برسر خود باد کرده بر خاکستر می نشینند. <sup>۳۱</sup> سرهای خود را می تراشند، لباس ماتم می پوشند، به تلخی جان برایت ماتم می گیرند <sup>۳۲</sup> و در غم تو این مرثیه را می خوانند: «هیچ کسی مثل صورت در وسط بحر نابود نشده است. <sup>۳۳</sup> وقتی مال التجاره تو به خارج صادر می شد، اقوام زیادی را سیر می کرد. پادشاهان روی زمین را با اجناس فراوان صادراتی ات ثروتمند می ساختی. <sup>۳۴</sup> اما حالا در هم شکستی و در اعماق بحر فرورفتی. اموال و کارکنانت هم با تو غرق شدند.»

<sup>۳۵</sup> تمام ساکنین ساحل از دیدن وضع رقتبار تو حیران مانده اند و پادشاهان شان وحشترده و پریشان شده اند. <sup>۳۶</sup> تاجران کشورها بحالت افسوس می خورند، زیرا تو به سرنوشت غم انگیزی دچار گردیدی و برای همیشه نیست و نابود شدی.»

## پیشگویی بر ضد پادشاه صور

## مرثیه ای برای پادشاه صور

۲۸

کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، به پادشاه صور بگو خداوند متعال چنین می فرماید: چون تو با غرور گفتی که خدا هستی و بر تخت خدایان در وسط بحر تکیه زده ای. هر چند تو خود را خدا فکر می کنی، اما تو خدا نیستی، بلکه محض یک انسان فانی هستی. <sup>۳</sup> تو ادعا می کنی که از دانیال داناتری و هیچ رازی از تو پوشیده نیست. <sup>۴</sup> با حکمت و فراست برای خود ثروت اندوخته و خزانه هایت را از طلا و نقره پر کرده ای. <sup>۵</sup> با داشتن مهارت و تجربه در امور تجارت به ثروت خود افزودی و زیادتر مغرور شدی.

<sup>۶</sup> بنابراین خداوند متعال می فرماید: چون تو ادعا می کنی که مثل خدا دانا هستی، <sup>۷</sup> بنابراین من سپاه دشمن را که در بیابانی و بیرحمی نظیر ندارد، علیه تو می فرستم تا زیبایی و شان و شوکت ترا که با حکمت به دست آورده ای از بین ببرند. <sup>۸</sup> ترا به گور می فرستند تا به فجیع ترین وضع در اعماق بحر بمیری. <sup>۹</sup> آیا در حضور آنهایی که می خواهند ترا بکشند، باز هم ادعا می کنی که خدا هستی؟ نه، وقتی به دست قاتلانت بیفتی، پیش آن ها محض یک انسان فانی هستی، نه خدا. <sup>۱۰</sup> تو مانند یک شخص منفور به دست بیگانگان کشته می شوی. بدان که من، خداوند متعال این را گفته ام.»

<sup>۱۱</sup> خداوند بار دیگر به من فرمود: «ای انسان خاکی، برخیز و این مرثیه را برای پادشاه صور بخوان و بگو خداوند متعال می فرماید: تو نمونه کمال حکمت و زیبایی بودی <sup>۱۳</sup> و در عدن که بوستان خدا است، جا داشتی. با هرگونه جواهر نفیس، از قبیل عقیق سرخ، یاقوت زرد، الماس، فیروزه، یاقوت کبود، یشم، یاقوت سرخ و زمرد تزیین شده بودی. زیورات تو از طلا و در روز تولدت به تو داده شده بودند. <sup>۱۴</sup> فرشته ای بعنوان نگهبان تو گماشتم. بر کوه مقدس جایت بود و در میان سنگهای نورانی قدم می زدی. <sup>۱۵</sup> از روزی که بوجود آمدی، در رفتار و کردار، پاک و بی آرایش بودی، تا اینکه شروع به کارهای زشت کردی. <sup>۱۶</sup> مصروفیت زیاد در کار تجارت ترا بسوی ظلم و گناه کشاند، لهذا ترا مانند یک شی نجس از کوه مقدس خود پائین انداختم و فرشته نگهبان، ترا از میان سنگهای نورانی بیرون راند. <sup>۱۷</sup> زیباییت ترا مغرور ساخت و حرص و طمع حکمت ترا زایل کرد و فاسد شدی. من ترا بر زمین زدم تا پادشاهان دیگر به تو با نظر عبرت بنگرند. <sup>۱۸</sup> با گناهان زیاد و بی عدالتی و تقلب در خرید و فروش، اماکن مقدس را بی حرمت ساختی. بنابراین آتشی را از بین خودت بیرون آوردم تا ترا در برابر چشمان همگی بسوزاند و به خاکستر تبدیل کند. <sup>۱۹</sup> همه کسانی که ترا می شناختند، از دیدن وضع تو حیران و



رفتار می کردند جزا می دهم تا بدانند که من خداوند، خدای ایشان هستم.»

وحشترده شده اند. عاقبت تو هولناک گردید و برای همیشه نابود شده ای.»

### پیشگویی بر ضد مصر

### پیشگویی بر ضد صیدون

۲۹ در روز دوازدهم ماه دهم سال دهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱</sup> «ای انسان خاکی، رو بسوی مصر بایست و علیه فرعون، پادشاه مصر و مردم آن سرزمین پیشگویی کن <sup>۲</sup> و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای فرعون، پادشاه مصر و ای ازدهائی که در وسط دریاهایت خوابیده ای، من دشمن تو هستم. تو می گوئی: دریای نیل از من است؛ من آن را برای خود ساخته ام. <sup>۳</sup> اما من چنگکها را در الاشه ات می اندازم و ترا با ماهی هایت که در پوست بدنت چسپیده اند، از دریا بیرون می کشم. <sup>۴</sup> ترا با تمام ماهی هایت در بیابان پراکنده می سازم. در آن زمین خشک باقی می مانی. کسی ترا جمع و دفن نمی کند و خوراک حیوانات زمین و مرغان هوا می شوی. <sup>۵</sup> آنگاه مردم مصر می دانند که من خداوند هستم.»

<sup>۱</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان خاکی، رویت را بطرف صیدون بگردان و علیه آن پیشگویی کن <sup>۲</sup> و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: ای صیدون، من دشمن تو هستم. وقتی ترا به سزای اعمالت برسانم، مردم جلال و قدوسیت مرا می بینند و می دانند که من خداوند هستم. <sup>۳</sup> امراض ساری را بر تو می فرستم و خون را در جاده هایت جاری می سازم. از هر طرف مورد حمله قرار می گیری و مردمت همه کشته می شوند. آنگاه می دانید که من خداوند هستم.»

### اسرائیل برکت می یابد

<sup>۴</sup> «کشورهای همسایه که قوم اسرائیل را خوار و حقیر می شمردند، دیگر نمی توانند خار چشم آن ها باشند و به آن ها صدمه ای برسانند و همه باید بدانند که من خداوند متعال هستم.»

تو برای قوم اسرائیل مثل یک عصای نی بوده ای. <sup>۱</sup> وقتی ترا به دست گرفتند، شکستی و شانه شانرا چاک کردی و هنگامی که به تو تکیه کردند، خرد شدی و کمر شان را بدرد آوردی. <sup>۲</sup> بنابراین من، خداوند متعال، به تو می گویم که شمشیر دشمن را حواله ات می کنم. انسان و حیوان را از کشورت از بین می برم <sup>۳</sup> و آن سرزمین را ویران و متروک می سازم. آنگاه می دانی که من خداوند هستم.

<sup>۴</sup> خداوند متعال می فرماید: «وقتی قوم اسرائیل را از کشورهائی که در آن ها پراکنده شده اند، جمع کنم، قدوسیت خود را به اقوام جهان آشکار می سازم. آنوقت قوم من در خاک و وطن خود شان که من آنرا به بنده خود، یعقوب بخشیده بودم، جایگزین می شوند <sup>۱</sup> و در آنجا برای خود خانه و تاکستانها می سازند و با کمال صلح و امنیت زندگی می کنند. همسایگان شان را که با آن ها با دشمنی

ریخت و پوست شانه های شان شارید، اما نه او و نه عساکرش از آنهمه زحمتی که کشیدند فایده ای دیدند.<sup>۱۹</sup> پس خداوند متعال چنین می فرماید: «من کشور مصر را به نبوکدنصر، پادشاه بابل می دهم تا دارائی و ثروت آنرا به غنیمت ببرد، دار و ندار آنرا تاراج کند و به عنوان مزد به عساکر خود بدهد.<sup>۲۰</sup> به پاداش زحماتی که کشیده است، سرزمین مصر را به او می بخشم، زیرا سپاه او برای من کار کردند.» خداوند متعال فرموده است.

<sup>۲۱</sup> در آن روز قدرت گذشته قوم اسرائیل را تجدید می کنم و زبان ترا ای جزقیال، گویا می سازم تا همه بشنوند و بدانند که من خداوند هستم.»

### خداوند مصر را مجازات می کند

کلام خداوند بر من نازل شد: **۳۰** «ای انسان خاکی، پیشگویی کن و بگو خداوند متعال می فرماید. شیون و گریه کنید:

چون آن روز وحشتناک نزدیک است.<sup>۳</sup> آن روز، روز انتقام خداوند و روز ابرها و نابودی اقوام است.<sup>۴</sup> در مصر جنگ برپا می شود و حبشه را ترس و وحشت فرامی گیرد. مصر از اجساد کشته شدگان پُر می شود، ثروتش تاراج و غارت می گردد و اساس آن فرو می ریزد.<sup>۵</sup> عساکر حبشه، لیبیا، لیدیه، عربستان، کوب و حتی از قوم برگزیده خودم هم با شمشیر کشته می شوند.»

<sup>۶</sup> خداوند متعال می فرماید: «متحدین مصر از شهر مجدل تا شهر اسوان بقتل

چون تو گفتی: «دریای نیل به من تعلق دارد و من آن را ساخته ام.»<sup>۱</sup> لهذا من دشمن تو و دشمن دریاهايت هستم و کشور مصر را از شهر مجدل تا شهر اسوان و تا سرحد حبشه بکلی ویران می سازم.<sup>۱۱</sup> تا مدت چهل سال هیچ انسانی و حیوانی از آن عبور نمی کند<sup>۱۲</sup> و آن سرزمین را از کشورهای ویران شده دیگر، ویرانتر می کنم. شهرهایش مانند سایر شهرهای متروک، برای چهل سال متروک و ویران باقی می ماند. اهالی مصر را در بین اقوام و کشورهای جهان پراکنده می سازم.»

<sup>۱۳</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: «بعد از چهل سال مصریان را از آن ممالکی که در آنجا پراکنده شده اند، جمع می کنم<sup>۱۴</sup> و به مصر بازمی گردانم. تا در فتروس که وطن اصلی آن ها است، بعنوان یک قوم کوچک و ناچیز زندگی کنند.<sup>۱۵</sup> سلطنت شان پست ترین سایر سلطنتها بوده دیگر هرگز نمی توانند بر کشورهای دیگر برتری داشته باشند.<sup>۱۶</sup> مردم اسرائیل دیگر به مصر اتکاء نمی کنند. هر وقتی که در فکر گرفتن کمک از مصر بیفتند، گناهان شان را بیاد می آورند. آنگاه می دانند که من خداوند متعال هستم.»

### مصر و نبوکدنصر

<sup>۱۷</sup> در روز اول ماه اول سال بیست و هفتم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود: <sup>۱۸</sup> «ای انسان خاکی، وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل، بسوی صور لشکرکشی کرد، عساکرش آنقدر بارهای سنگین را حمل کردند که موهای سر همه

می رسند و سپاه مغرور مصر هم شکست می خورد. من، خداوند متعال، این را گفته ام.<sup>۷</sup> مثل کشورهای ویران شده دیگر ویران می شود و شهرهای آن به خرابه تبدیل می گردند.<sup>۸</sup> وقتی مصر را با آتش از بین ببرم و متحدینش را تار و مار کنم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.

<sup>۹</sup> در روز نابودی مصر، قاصدان خود را بی خبر به کشتی ها می فرستم تا مردم حبشه را به وحشت اندازند. آن روز نزدیک است.»

<sup>۱۰</sup> خداوند متعال اضافه می کند: «من ذریعۀ نبوکدنصر، پادشاه بابل به زندگی مردم مصر خاتمه می دهم.<sup>۱۱</sup> او و مردمش که بی باکترین مردمان هستند، می آیند و سرزمین مصر را خراب می کنند. باشندگان مصر را با شمشیر خود می کشند و کشور مصر را از اجساد مقتولین پُر می کنند.<sup>۱۲</sup> دریاهايش را خشک می سازم و خود آن کشور را به اشرار می فروشم. آن سرزمین را با همه چیزی که در آن است بوسیله بیگانگان از بین می برم. بدانید که من، خداوند، این را گفته ام.»

### مجازات فرعون

<sup>۲۰</sup> در روز هفتم ماه اول سال یازدهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۲۱</sup> «ای انسان خاکی، من بازوی فرعون، پادشاه مصر را شکسته ام و شکسته بندی وجود ندارد که بازویش را ببندد و بر آن مرهم نهد تا شفا یابد و بتواند شمشیر را به دست بگیرد.»<sup>۲۲</sup> بنابراین من، خداوند متعال، چنین می گویم: «من دشمن فرعون، پادشاه مصر، هستم و هر دو بازوی او را می شکم: هم بازوی سالمش را و هم آن بازویی را که قبلاً شکسته بود تا شمشیر از دستش بیفتد.<sup>۲۳</sup> مصریان را در بین مردم کشورهای سراسر جهان پراکنده می کنم.<sup>۲۴</sup> بازوی پادشاه بابل را قوی می سازم و شمشیر خود را بدستش می دهم، اما بازوی فرعون را می شکم تا مثل یک مجروح نزدیک به مرگ، با آه و ناله در برابر دشمن جان بدهد.<sup>۲۵</sup> بلی،

<sup>۱۳</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: «بتها را از بین می برم و تمثالهای ممفیس را می شکم. از این بعد پادشاهی در مصر نخواهد بود و من در سراسر سرزمین مصر ترس و وحشت را ایجاد می کنم.<sup>۱۴</sup> شهر فتروس را ویران می سازم، شهر صوعن را با آتش از بین می برم و مردم شهر طیس را مجازات می کنم.<sup>۱۵</sup> خشم خود را بر پلوسیوم که شهر مستحکم مصر است، می ریزم و اهالی تبس را نابود می سازم.

دراز و بلند بودند، زیرا در آب فراوان ریشه دوانده بود.<sup>۸</sup> درختان سرو باغ خدا هم نمی توانستند با آن همسری کنند و شاخه های هیچ درخت صنوبر مثل شاخه های آن نبودند و زیباتر از همه درختان باغ خدا بود.<sup>۹</sup> با شاخه های زیاد و غلو آن را زیبا ساختم که تمام درختان باغ عدن به آن حسادت می ورزیدند.

<sup>۱۰</sup> خداوند متعال می فرماید: چون آن درخت دید که از همه درختان دیگر بلندتر است و سربفلک کشیده، مغرور و متکبر شده است،<sup>۱۱</sup> بنابراین من او را از خود رانده به دست قویترین پادشاهان جهان تسلیم می کنم تا او را به سزای اعمال زشتش برساند.<sup>۱۲</sup> ظالمترین قوم دنیا آن را ریشه کن می سازد و ترکش می کند. شاخه های شکسته اش بر کوه ها و در دره ها پراکنده می شوند. اقوامی که در زیر سایه اش بودند، او را بحالش گذاشته براه خود می روند.<sup>۱۳</sup> پرندگان بر تنه آن لانه می کنند و حیوانات وحشی میان شاخه هایش پناه می برند.<sup>۱۴</sup> پس، از این ببعد، هیچ درختی هر قدر سیراب باشد، نمی تواند سر بلند کند و بر ابرها بساید و مغرور شود، زیرا همه محکوم به فنا هستند و با انسانهای خاکی یکجا به دنیای مردگان می روند.»

<sup>۱۵</sup> خداوند متعال می فرماید: «در آن روزی که آن درخت به عالم اموات می رود، آن را به علامت سوگواری و بخاطر مرگش با آب می پوشانم. دریاها و جویها را از جریان بازمی دارم. لبنان را ماتمدار می سازم و تمام درختان را

من پادشاه بابل را قوی می سازم و قدرت فرعون را درهم می شکنم. وقتی شمشیرم را به دست پادشاه بابل بدهم، او آن را برضد کشور مصر به کار می برد. آنگاه می دانند که من خداوند هستم.<sup>۱۶</sup> مردم مصر را در بین اقوام و کشورهای روی زمین پراکنده می سازم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.»

### تشبیه مصر به درخت سرو

۳۱ در روز اول ماه سوم سال یازدهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد:<sup>۱</sup> «ای انسان خاکی، به فرعون، پادشاه مصر و تمام مردم او بگو: در بزرگی چه کسی به پایه تو می رسد؟<sup>۲</sup> تو هم مثل آشور هستی؛ او مانند درخت سرو لبنان دارای شاخه های قشنگ و سایه دار و سربفلک کشیده بود.<sup>۳</sup> آب های چشمه ها و جویهای روان آن را سیراب می کرد و باعث نشو و نمای آن می گردید و از برکت آن درختان اطرافش هم آبیاری می شدند. همچنین آب فراوانش به جنگل هم جاری می شد و درختان آنجا را تازه می ساخت.<sup>۴</sup> بخاطر همین آب فراوان بلندتر از همه درختان دیگر شد و دارای شاخه های زیاد و برگهای غلو گردید.<sup>۵</sup> پرندگان بر شاخه های آن آشیانه می ساختند و حیوانات صحرا در زیر شاخه های آن چوپه های خود را دنیا می آوردند. تمام اقوام بزرگ جهان در زیر سایه حمایت او می زیستند.<sup>۶</sup> آن درخت عظمت و زیبایی خاصی داشت و شاخه هایش

می سازم. <sup>۷</sup> وقتی ترا از بین ببرم، آسمان را با پرده ای می پوشانم، ستارگان را تاریک می سازم. آفتاب را در پس پرده ابر پنهان می کنم و مهتاب روشنی نمی دهد. <sup>۸</sup> تمام اجسام نورانی آسمان را تاریک می کنم تا زمین در ظلمت مطلق فرورود. من، خداوند متعال، این را گفته ام.

<sup>۹</sup> وقتی ترا در کشورهائی که برای تو بیگانه اند، تبعید کنم، دلهای بسیاری از اقوام جهان غمگین می شوند. <sup>۱۰</sup> همه مردمان از دیدن وضع تو وحشت می کنند. پادشاهان شان می ترسند. در روز سقوط تو، وقتی شمشیر خود را در مقابل آن ها بجنانم، از ترس جان هر لحظه به لرزه می آیند. <sup>۱۱</sup> خداوند متعال می فرماید: «شمشیر

پادشاه بابل برای کشتن تو می آید. <sup>۱۲</sup> مردمت را به دست وحشتناکترین اقوام دنیا بقتل می رسانم. آن ها غرور ترا از بین می برند و مردمت را هلاک می سازند. <sup>۱۳</sup> گله و رمه ات را که در کنار آب های فروان می چرند، نابود می کنم و دیگر پای هیچ انسان یا حیوان آنها را گِل آلود نمی سازد. <sup>۱۴</sup> بعد آب های مصر را صاف و شفاف می سازم و در نهراهایش مانند روغن به آرامی جاری می کنم. من، خداوند متعال، این را گفته ام. <sup>۱۵</sup> وقتی سرزمین مصر را ویران کنم و ساکنین و همه چیزی را که در آن است از بین ببرم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم. <sup>۱۶</sup> خداوند متعال می فرماید: این بود مرثیه ای که زنان همه اقوام، در آینده برای مصر و مردم آن می خوانند و ماتم می کنند.»

خشک می کنم. <sup>۱۶</sup> وقتی آن را در دنیای مردگان بیفگنم، اقوام جهان از صدای سقوطش تکان می خورند. همه درختان زیبای باغ عدن و درختان سرسبز لبنان خشک می شوند. <sup>۱۷</sup> تمام هم پیمانان او نیز که در زیر سایه اش بودند، با وی یکجا به عالم اموات می روند.

<sup>۱۸</sup> هیچیک از درختان باغ عدن در شکوه و بزرگی با تو همسری کرده نمی توانست، اما حالا با درختان باغ عدن و آن کسانی که با ضرب شمشیر کشته شده اند، یکجا در دنیای مردگان سقوط می کنی. ای فرعون، من، خداوند متعال می گویم که این درخت تو هستی.»

### تشبیه مصر به تمساح

۳۲ در روز اول ماه دوازدهم سال دوازدهم تبعید ما، کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱</sup> «ای انسان خاکی، این مرثیه را برای فرعون، پادشاه مصر بخوان و به او بگو: تو فکر می کنی که در میان اقوام جهان مثل یک شیر هستی، اما تو به تمساحی می مانی که در دریاها گردش می کند و با پاهای خود آب را گِل آلود می سازد. <sup>۲</sup> خداوند متعال چنین می فرماید: در حضور اقوام زیادی ترا به دام خود می اندازم و به ساحل می کشانم. <sup>۳</sup> در آنجا بر روی زمین رهایت می کنم تا خوراک مرغان هوا و حیوانات وحشی شوی. <sup>۴</sup> گوشت ترا بر کوهها می ریزم و دره ها را از استخوانهای پُر می سازم. <sup>۵</sup> از خون تو زمین را سیراب می کنم، با آن کوهها را می پوشانم و دره ها را پُر

شرمندگی و رسوائی در دنیای مردگان شتافتند. <sup>۲۵</sup>عیلام میان کسانی که در جنگ کشته شده اند خفته است. آن ها همه نامختون و قربانیان جنگ هستند که در زندگی خود، در دل مردم وحشت تولید می کردند و بالاخره در دیار مردگان جا گرفتند.

<sup>۲۶</sup>ماشیک و توبال هم در آنجا خفته اند. قبرهای مردم شان به اطراف آن ها قرار دارند. همه آن ها نامختون بودند و در جنگ کشته شدند. آن ها کسانی بودند که در زمان حیات خود بر روی زمین ترس و وحشت را براه می انداختند. <sup>۲۷</sup>آن ها مثل جنگجویان و قهرمانان گذشته با احترام خاص و با سلاح و شمشیرها و سپرهای شان بخاک سپرده نشدند، بلکه مانند افراد نامختون به دیار مردگان شتافتند، زیرا در وقتی که زنده بودند مردم را به ترس و وحشت می انداختند. <sup>۲۸</sup>به این ترتیب مردم مصر در بین نامختونان که با شمشیر کشته شده اند، پایمال می گردی. <sup>۲۹</sup>ادوم نیز آنجا است. پادشاهان و بزرگان با آنهمه قدرتی که داشتند، حالا در دنیای مردگان در کنار نامختونان و آنهایی که در جنگ کشته شده اند، قرار دارند.

<sup>۳۰</sup>تمام بزرگان شمال و مردم صیدون در آنجا هستند. زور و قدرت آن ها زمانی باعث ترس و وحشت مردم می شد، اما حالا با شرم و رسوائی به دیار مردگان شتافته اند و در کنار کشته شدگان جنگ و نامختونان خفته و در ننگ و رسوائی آن ها شریک شده اند.»

## دنیای مردگان

<sup>۱۷</sup>در روز پانزدهم ماه اول سال دوازدهم تبعید ما، این پیام خداوند برای من رسید: <sup>۱۸</sup>«ای انسان خاکی، برای مردم مصر و سایر اقوام مقتدر جهان گریه کن و همه را یکجا به دنیای مردگان بفرست. <sup>۱۹</sup>به مصر بگو: تو فکر می کنی که زیباتر از دیگران هستی، اما بدان که رهسپار دنیای مردگان می شوی و با مردم خدانشناس بخواب ابدی فرومی روی.

<sup>۲۰</sup>مردم مصر مثل کسانی که با شمشیر کشته شده اند، هلاک می شوند. همه آن ها با ضرب شمشیر می میرند. <sup>۲۱</sup>وقتی هم پیمانانش به دنیای مردگان بروند، جنگ آوران قهرمان می گویند که مصر و هم پیمانانش آمده اند تا با مردم خدانشناسی که در جنگ کشته شده اند، بخوابند.

<sup>۲۲</sup>آشور هم در آنجا است. قبرهای سپاهیاننش که در جنگ کشته شده بودند، در اطرافش دیده می شوند. <sup>۲۳</sup>قبرهای شان در قعر دنیای مردگان قرار دارند. هم پیمانان شان به دورادور قبرش جا گرفته اند. آن ها کسانی بودند که یک زمانی در دل مردم روی زمین ترس و وحشت ایجاد می کردند، ولی عاقبت با شمشیر کشته شدند.

<sup>۲۴</sup>عیلام نیز در آنجا است و مردمش به دور قبر او جا دارند. همه آن ها در جنگ کشته شده اند. اینها افرادی بودند که یک وقتی مردم را بترس و وحشت می انداختند و سرانجام، نامختون و با

۷ پس ای انسان خاکی من ترا بحیث دیده بان قوم اسرائیل گماشته ام تا هر چیزی که از زبان من می شنوی به آن ها خبر بدهی. <sup>۸</sup> اگر به شخص شریبری بگویم: «تو حتماً می میری!» و تو از اخطار من به او خبر ندهی تا دیگر به راه خطا نرود. آن شخص در گناه خود می میرد و تو مسئول مرگ او می باشی. <sup>۹</sup> اما اگر تو به آن مرد شریب بگوئی که از گناه دست بکشد و او قبول نکند، او در گناه خودش می میرد و تو از مرگ نجات می یابی.»

### مسئولیت شخصی

۱۰ خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی به قوم اسرائیل بگو شما می گوئید: «بارگناه و خطای ما بسیار سنگین است، و ما را ضعیف و ناتوان ساخته است، پس چطور می توانیم زندگی کنیم؟» <sup>۱۱</sup> به آن ها بگو خداوند می فرماید: «آنچنان که من خدای زنده هستم، به حیات خودم قسم که من از مرگ شخص شریب خوشنود نمی شوم، بلکه می خواهم که او از راه بدی که در پیش گرفته است بازگردد و زنده بماند. ای قوم اسرائیل، از راه خطا بازگشت کنید و از رفتن بسوی گناه صرف نظر کنید. چرا باید بمیرید؟» <sup>۱۲</sup> ای انسان خاکی، به قوم خود بگو که اگر یک شخص نیک عمل گناهی بکند، اعمال نیکش او را نجات نمی دهد. اگر یک شخص بدکردار از کارهای بد خود دست بکشد و توبه کند، گناهای که کرده است باعث هلاکت او نمی شوند

۳۱ خداوند متعال می فرماید: «وقتی فرعون و سپاهش در دیار مردگان برسند و کشته شدگان جنگ را ببینند، تسلی می یابند که تنها آن ها کشته نشده اند. <sup>۳۲</sup> البته من باعث شدم که پادشاه مصر در دل مردم ترس و وحشت ایجاد کند، اما او و همه سپاهش با نامختونان و کسانی که در جنگ کشته شده اند در دیار نیستی یکجا می شوند.» من، خداوند، این را گفته ام.

### مسئولیت دیده بان

(همچنین در جزقیال ۳: ۱۶ - ۲۱)

۳۳ کلام خداوند بر من نازل شد: <sup>۱</sup> «ای انسان خاکی، به قوم خود بگو که اگر من لشکری را به جنگ یک کشور بفرستم و مردم آن کشور شخصی را بعنوان دیده بان بگمارند، <sup>۲</sup> و وقتی آن دیده بان ببیند که لشکر دشمن نزدیک می شود و زنگ خطر را بصدا درآورد و به مردم خبر بدهد، <sup>۳</sup> و اگر کسی زنگ خطر را بشنود و به آن توجه نکند و در جنگ کشته شود، پس آن شخص مسئول مرگ خودش می باشد. <sup>۴</sup> زیرا زنگ خطر را شنید، اما به آن توجه نکرد، بنابراین خوش بگردن خودش می باشد. ولی اگر خطر را جدی می گرفت، خود را از مرگ نجات می داد. <sup>۵</sup> هرگاه دیده بان نزدیک شدن سپاه دشمن را ببیند و زنگ خطر را بصدا نیاورد و به مردم خبر ندهد و دشمن بیاید و مردم را بکشد، آن ها در گناه خود می میرند و در آنصورت دیده بان مسئول مرگ شان می باشد.

بود، پیش من آمد و گفت: «شهر اورشلیم به تصرف دشمن درآمده است.»<sup>۲۴</sup> شب گذشته، پیش از آمدن آن فراری، خداوند زبانم را جاری ساخت. فردای آن، یعنی بعد از رسیدن شخص فراری توانستم دوباره حرف بزنم.

### گناهان مردم

<sup>۲۳</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان خاکی، ساکنین سرزمین خرابه اسرائیل می گویند: «ابراهیم تنها یک نفر بود، با آنها مالک تمام این سرزمین شد. پس چون تعداد ما زیاد است می توانیم به آسانی آن را دوباره به دست آوریم.»<sup>۲۵</sup> به آن ها بگو خداوند متعال می فرماید: شما گوشت را با خونش می خورید، بت پرستی می کنید و خون مردم را می ریزید، بازم می خواهید که وارث این سرزمین شوید؟<sup>۲۶</sup> شما به شمشیر خود اتکاء می کنید، به کارهای زشت و قبیح دست می زنید، زن همسایه را بی عفت می سازید، پس آیا روا است که آن را به شما بدهم؟

<sup>۲۷</sup> به آن ها بگو خداوند متعال می فرماید: آنچه آنان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم قسم، همه این مردمی که در این سرزمین ویران زندگی می کنند، با شمشیر کشته می شوند، کسانی که در صحرا بسر می برند، خوراک حیوانات وحشی می گردند و آنهایی که در قلعه های مستحکم و مغاره ها سکونت دارند، با مرض و بیماری می میرند.<sup>۲۸</sup> این سرزمین را متروک و ویران می سازم و به غرور مردم آن خاتمه می دهم. کوهستان های

و شخص راستکار اگر گناه کند، بخاطر اعمال نیک گذشته اش از هلاکت نجات نمی یابد.<sup>۱۳</sup> پس من می گویم که مرد نیک عمل زنده می ماند، اما اگر به این فکر باشد که در گذشته بقدر کافی کارهای خوبی انجام داده است و مرتکب گناه گردد، هیچیک از اعمال نیک او بیاد آورده نمی شود.<sup>۱۴</sup> وقتی به یک مرد شریر بگویم که می میرد و او از گناه دست بکشد و نیک عمل گردد،<sup>۱۵</sup> مثلاً قرض خود را ادا کند، آنچه را که دزدیده است به صاحبش پس بدهد، در راه راست قدم بردارد و پیرو قانون باشد و مرتکب خطا نشود، البته زنده می ماند و نمی میرد.<sup>۱۶</sup> گناهان گذشته اش بیاد آورده نمی شوند، زیرا شخص نیک عمل و راستکار شده است.

<sup>۱۷</sup> بازم قوم تو می گویند که من بی انصاف هستم. نه، خود آن ها بی انصاف هستند نه من.<sup>۱۸</sup> باز می گویم که اگر یک شخص راستکار دست به گناه و خطا بزند، حتماً می میرد.<sup>۱۹</sup> برعکس، هرگاه شخص شربیری از اعمال بد خود دست بکشد و توبه کند و آنچه را که راست و درست است انجام دهد، زنده می ماند.<sup>۲۰</sup> اما قوم اسرائیل می گویند که من عادل و با انصاف نیستم. ای قوم اسرائیل، بدانید که من شما را مطابق اعمال تان داوری می کنم.»

### خبر سقوط اورشلیم

<sup>۲۱</sup> در روز پنجم ماه دهم سال دوازدهم تبعید ما، شخصی که از اورشلیم فرار کرده



می نوشید، از پشم شان برای خود لباس می دوزید، گوسفندان و چاق و چله را سر می بُرید، اما گله را نمی چرانید.<sup>۴</sup> به حیوانات ضعیف گله کمک نکرده اید، بیماران آن ها را مداوا نکرده اید، دست و پای شکسته ای را معالجه ننموده اید، بدنبال آنهایی که از گله جدا مانده و گم شده اند نرفته اید، بلکه با زور و ستم بر آن ها حکومت کرده اید.<sup>۵</sup> بنابراین چون چوپان و سرپرست نداشتند، همه پراکنده و خوراک حیوانات وحشی شدند.<sup>۶</sup> بلی، گله<sup>۷</sup> من بر کوهها و تپه ها آواره و در سراسر روی زمین پراکنده گردیدند و هیچ کسی به جستجوی آن ها نرفت.

<sup>۷</sup> پس ای چوپانان، به کلام من که خداوند هستم گوش کنید:<sup>۸</sup> آنچنان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم سوگند که چون شما از گله<sup>۹</sup> من مراقبت نکردید و بدنبال گوسفندان گمشده<sup>۱۰</sup> من نرفتید و گذاشتید که خوراک حیوانات وحشی شوند، به آن ها خوراک ندادید، بلکه از گوشت آن ها شکم خود را سیر کردید،<sup>۱۱</sup> بنابراین ای چوپانان بدانید که من، خداوند متعال، دشمن شما هستم و گوسفندان خود را از دست شما می گیرم تا دیگر نتوانید خود را سیر کنید و نمی گذارم که دیگر چوپان آن ها باشید. گوسفندان خود را از چنگ شما نجات می دهم تا آن ها را نخورید.»

### خداوند، چوپان نیکو

<sup>۱۱</sup> خداوند متعال می فرماید: «خودم به سراغ گوسفندانم می روم و از آن ها

اسرائیل را طوری خراب می کنم که هیچ رهگذری از آنجا عبور نخواهد کرد.<sup>۱۲</sup> وقتی آن سرزمین را بخاطر اعمال زشت مردم آن ویران و متروک ساختم، آنگاه می دانند که من خداوند هستم.

### نتایج پیغام حزقیال نبی

<sup>۱۳</sup> خداوند فرمود: ای انسان خاکی، قوم تو که در پیش دیوار ها و دم دروازه<sup>۱۴</sup> خانه های خود جمع می شوند و در باره<sup>۱۵</sup> تو می گویند: «بیائید پیش او برویم و بشنویم که خداوند به او چه گفته است.»<sup>۱۶</sup> پس قوم برگزیده<sup>۱۷</sup> من می آیند و در مقابل تو می نشینند تا به سخنانت گوش بدهند، اما آن ها از آنچه که تو می گوئی اطاعت نمی کنند. آن ها تنها در پی منافع خود هستند.<sup>۱۸</sup> تو در نظر آن ها مثل سراینده ای هستی که با ساز و آواز دلنشین آن ها را سرگرم می کند. آن ها به آنچه که می گوئی گوش می دهند ولی به آن عمل نمی کنند،<sup>۱۹</sup> اما وقتی گفتار تو به حقیقت برسد، آنگاه می دانند که یک نبی در بین شان وجود دارد.»

### چوپانان اسرائیل

کلام خداوند بر من نازل شد:<sup>۲۰</sup> «ای انسان خاکی، چوپانهای اسرائیل را سرزنش نما و برای شان پیشگویی کن و بگو خداوند متعال چنین می فرماید: وای بر شما ای چوپانان اسرائیل، وظیفه<sup>۲۱</sup> شما اینست که گله را بچرانید، اما شما در فکر سیر کردن شکم خود هستید.<sup>۲۲</sup> شما شیر آن ها را

۳۴

۲۰ بنابراین من، خداوند متعال، بین گوسفندان چاق و لاغر داوری می‌کنم، زیرا شما گوسفندان ضعیف و لاغر را به یکسو می‌زنید و آن‌ها را با شاخهای تان می‌زنید و از گله جدا کرده به دور و نزدیک پراکنده می‌سازید. ۲۱ من گله خود را نجات می‌دهم و دیگر نمی‌گذارم که در حق آن‌ها ظلم شود. بین گوسفندان خود داوری می‌کنم و خوب و بد را از هم جدا می‌سازم. ۲۲ برای آن‌ها بنده خود، داود را بعنوان چوپان و راهنما تعیین می‌کنم و او از آن‌ها مراقبت می‌نماید. ۲۳ من، خداوند، خدای آن‌ها بوده و داود بر آن‌ها سلطنت می‌کند. من، خداوند این را گفته‌ام. ۲۴ عهد می‌کنم که آن‌ها در امنیت زندگی کنند. حیوانات خطرناک را از سرزمین شان بیرون می‌رانم تا بتوانند که در صحرا و در جنگل به آسودگی و بدون خطر بخوابند. ۲۵ آن‌ها را در اطراف کوه خود برکت می‌دهم و باران رحمت خود را در موسمش می‌فرستم. ۲۶ درختان و مزارع میوه و محصول فراوان بار می‌آورند و در خاک و وطن خود در امنیت زندگی می‌کنند و وقتی که آن‌ها را از یوغ و زنجیر اسارت رها کنم و دست و پای شان را از بند غلامی آزاد سازم، آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم. ۲۷ دیگر هیچ قومی آن‌ها را غارت و تاراج نمی‌کند و حیوانات وحشی آن‌ها را نمی‌کشد. همه در آرامش و آسایش بسر می‌برند و هیچ کسی باعث ترس آن‌ها نمی‌شود. ۲۸ برای شان محصول و غله فراوان می‌دهم تا دیگر از قحطی و

مراقبت می‌کنم. ۲۹ همانطوری که یک چوپان گوسفندان پراکنده خود را جمع می‌کند و مراقب آن‌ها می‌باشد، من هم گوسفندان خود را که در آن روز ابری و تاریک پراکنده شده بودند، جمع می‌کنم. ۳۰ آن‌ها را از کشورها و از بین مردمان بیگانه بیرون می‌آورم و به وطن خود شان بازمی‌گردانم. آن‌ها را بر کوههای سرسبز اسرائیل و در کنار آب روان می‌پرورانم و همه آن سرزمین را در اختیار شان می‌گذارم. ۳۱ آن‌ها را در چراگاهها و بر فراز کوهها می‌چرانم. در سبزه زارهای خرم استراحت می‌کنند و بر کوههای سرسبز اسرائیل می‌چرند. ۳۲ خودم چوپان آن‌ها بوده آن‌ها را می‌گذارم که در آسودگی و آرامی بخوابند. خداوند متعال فرموده است.

۳۳ به سراغ گمشدگان می‌روم و آنها را که از گله جدا شده اند می‌آورم. زخمهای مجروحین را التیام می‌بخشم و به ضعیفان قوت و نیرو می‌دهم، اما گوسفندان قوی و فربه را از بین می‌برم و آن‌ها را با عدل و انصاف محاکمه می‌کنم.

۳۴ ای گله من، من خداوند متعال، بین هر کدام شما داوری کرده گوسفند را از بز جدا می‌کنم. ۳۵ بعضی از شما با خوردن بهترین علفها قانع نمی‌شوند و آنچه را هم که از آن‌ها باقی می‌ماند، پایمال می‌کنند. شما وقتی از آب صاف و پاک می‌نوشید، بقیه را با پاهای تان گل آلود می‌سازید. ۳۶ پس آیا رواست که گوسفندان دیگر من علف پایمال شده شما را بخورند و آبی را که گل آلود کرده اید بنوشند؟

می‌کنم.<sup>۹</sup> من ترا برای همیشه ویران می‌کنم و شهرهایت دیگر هرگز آباد نمی‌شوند. آنگاه می‌دانی که من خداوند هستم.

۱۰ با وجودیکه من در سرزمین اسرائیل بودم، تو گفتی مردم اسرائیل و یهودا متعلق به من هستند و سرزمین آن‌ها را تصرف می‌کنم. ۱۱ بنابراین آنچنان که من خداوند زنده هستم، بحیات خودم سوگند، بخاطر خشم و حسد و کینه‌ای که نسبت به قوم اسرائیل داشته‌ای، ترا جزا می‌دهم و وقتی ترا به سزای اعمالت برسانم، آنگاه تو مرا خواهی شناخت، ۱۲ و خواهی دانست که من، خداوند سخنان تحقیرآمیزت را شنیدم که گفتی سرزمین اسرائیل ویران شده است و من آن را می‌بالم. ۱۳ همچنین با غرور و تکبر سخنان زیادی برضد من گفته‌ای و من همه را شنیدم.»

۱۴ خداوند متعال به کوهستان سعیر می‌فرماید: «من ترا ویران می‌سازم و تمام مردم روی زمین شاد می‌شوند، ۱۵ زیرا وقتی سرزمین اسرائیل که متعلق به من بود، ویران شد شما خوشحال شدید. پس کوهستان سعیر و کشور اودوم، همگی بکلی ویران می‌شوند و آنگاه می‌دانند که من خداوند هستم.»

### برکت خدا بر اسرائیل

۳۶ خداوند فرمود: «تو ای انسان خاکی، برای کوهستان اسرائیل پیشگویی کن و بگو که به کلام من، خداوند متعال، گوش بدهد که می‌گویم:

گرسنگی تلف نشوند و پیش اقوام بیگانه تحقیر و شرم‌نده نگردند. ۳۰ آنگاه می‌دانند که من خداوند، خدای شان، با آن‌ها هستم و آن‌ها، یعنی بنی اسرائیل، قوم برگزیده من هستند. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام. ۳۱ شما گوسفندان چراگاه من هستید و من خدای شما هستم.» خداوند متعال چنین می‌فرماید.

### پیشگویی بر ضد اودوم

۳۵ خداوند کلام خداوند بر من نازل شد: ۲ «ای انسان خاکی، رویت را بسوی کوه سعیر بگردان و علیه آن پیشگویی کن ۳ و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: ای کوهستان سعیر من دشمن تو هستم. دست خود را دراز می‌کنم و ترا ویران و متروک می‌سازم. ۴ شهرهایت را خراب و ویران می‌کنم تا غیر مسکون شوی و بدانی که من خداوند هستم.

۵ تو دشمن همیشه‌گی قوم اسرائیل بوده‌ای. در وقتی که مردم اسرائیل بخاطر گناهان شان مجازات می‌شدند تو هم در کشتن آن‌ها سهم گرفتی. ۶ بنابراین من، خداوند متعال، بحیات خودم قسم، که مرگ بسراغت می‌آید و از مرگ فرار کرده نمی‌توانی، زیرا از مرگ و ریختن خون دیگران لذت می‌بری. ۷ کوهستان سعیر را ویران و متروک می‌سازم و کسانی که در آن رفت و آمد کنند از بین می‌برم. ۸ کوهها را با اجساد مقتولین می‌پوشانم و کوهها، تپه‌ها، دره‌ها و دریاها را از جنازه‌های کسانی که در جنگ کشته شده‌اند، پُر

اسرائیل را برایت باز می گردانم و آن ها ترا دوباره تصاحب می کنند و تو دیگر آن ها را بی اولاد نمی سازی.

۱۳ خداوند متعال چنین می فرماید: مردمان دیگر می گویند که سرزمین اسرائیل آدمخوار است و قوم خود را بی اولاد می سازد. ۱۴ من، خداوند متعال، می گویم که تو دیگر مردم را نمی خوری و قومت را بی اولاد نمی سازی، ۱۵ و بعد از این به اقوام دیگر اجازه نمی دهم که ترا سرزنش و مسخره نمایند و کودکان ترا غارت کنند. خداوند متعال فرموده است: «

### زندگی تازه اسرائیل

۱۶ کلام خداوند بر من نازل شد: ۱۷ «ای انسان خاکی، وقتی قوم اسرائیل در کشور خود زندگی می کردند، آن را با اعمال زشت خود آلوده ساختند. کردار آن ها در نظر من مثل حیض یک زن، نجس بود. ۱۸ آن ها با خونریزی و بت پرستی آن سرزمین را نجس ساختند، بنابراین بر آن ها خشمگین شدم. ۱۹ آن ها را در بین اقوام و کشورهای جهان پراکنده ساختم و به این ترتیب آن ها را مطابق کردار و رفتارشان جزا دادم. ۲۰ اما وقتی که در کشورهای دیگر رفتند، نام مقدس مرا بی حرمت ساختند، زیرا مردم می گفتند: «اینها قوم برگزیده خداوند هستند که از سرزمین او رانده شده اند.» ۲۱ من نگران نام قدوس خود هستم که آن ها به هر جایی که رفتند، آن را بی حرمت کردند.

۲۲ پس به قوم اسرائیل بگو خداوند متعال چنین می فرماید: کاری را که

دشمنانت به تو اهانت کردند و گفتند که بلندبهای قدیمی تو متعلق به آن ها هستند. ۲۳ آن ها ترا ویران ساختند و از هر طرف مورد تاخت و تاز قرار دادند تا تصرف کنند. ۲۴ پس ای کوهستان اسرائیل، به کلام من، خداوند متعال، توجه کن که به کوهها، تپه ها، وادیاها، دره ها، خرابه ها و شهرهای متروکی که همسایگان دور و پیش، آن ها را غارت و تاراج کردند، چه می گویم: ۲۵ آتش خشم من علیه این اقوام، مخصوصاً قوم ادوم شعله ور شده است، زیرا آن ها شما را تحقیر کرده متعلق بخود ساختند و همه تان را غارت و تاراج نمودند. ۲۶ بنابراین برای سرزمین اسرائیل پیشگویی کن و از جانب من، خداوند متعال، به کوهها، تپه ها، دره ها و وادیاها بگو: من بر همسایگانی که شما را تحقیر کرده اند بسیار خشمگین هستم، ۲۷ و من، خداوند متعال، به شما وعده می دهم که این مردم خود شان تحقیر و رسوا می شوند. ۲۸ اما تو ای کوهستان اسرائیل، درختانت بار دیگر سبز می شوند و برای قوم برگزیده من که بزودی بخانه و وطن خود مراجعت می کنند، میوه بار می آورند. ۲۹ من با تو هستم و به تو اطمینان می دهم که زمینت را قلبه کنند و در آن تخم بکارند. ۳۰ جمعیت ترا زیاد می کنم، شهرهایت مسکون و خرابه هایت دوباره آباد می شوند ۳۱ و به تعداد انسان و حیوان می افزایم، آن ها زیاد و بارور می گردند. ترا مثل سابق معمور و بیشتر از پیش برکت می دهم. آنگاه می دانی که من خداوند هستم. ۳۲ قوم برگزیده خود،

گذشته تان خجالت بکشید. خداوند متعال فرموده است.»

۳۳ خداوند متعال می فرماید: «در آن روزی که شما را از گناهان تان پاک سازم، شهرها را مسکون و خرابه ها را دوباره آباد می کنم. ۳۴ زمینی که در نظر مردم رهگذر بائر و متروک بود قلبه می شود ۳۵ و آن ها می گویند: «این زمین، خشک و بی حاصل بود، حالا مثل باغ عدن شده است. خرابه ها و شهرهای ویران، پُر جمعیت و مستحکم شده اند.» ۳۶ آنگاه کشورهای همسایه که هنوز باقی مانده اند می دانند که من، خداوند، ویرانه ها را دوباره آباد کرده ام و زمینهای پژمرده و متروک را بار دیگر سرسبز ساخته ام. من، خداوند، این را گفته ام.»

۳۷ خداوند متعال می فرماید: «بار دیگر می گذارم که قوم اسرائیل به حضور من دعا کنند تا من آنرا اجابت نموده و جمعیت آن ها را مثل گله گوسفند زیاد بسازم. ۳۸ همان طوری که شهر اورشلیم در گذشته، در روزهای عید پُر از گوسفندان قربانی می شد، شهرهای ویران و متروک هم از جمعیت مملو می گردند. آنگاه همه می دانند که من خداوند هستم.»

### دره استخوانهای خشک

۳۷ قدرت خداوند وجود مرا فراگرفت و روح او مرا در دره ای بُرد که پُر از استخوانهای خشک بود. ۲ او مرا به اطراف دره هدایت کرد و دیدم که استخوانهای خشک در همه جا افتاده اند. ۳ به من گفت: «ای انسان

می خواهم بکنم بخاطر شما نیست، بلکه بخاطر نام پاک خودم است که شما آن را در هر کشوری که رفتید، بی حرمت ساختید. ۳۳ عظمت نام خود را که در میان قوم های دیگر، بی حرمت شده است نشان می دهم و بوسیله شما قدوسیت خود را در برابر چشمان آن ها آشکار می سازم، آنگاه آن ها می دانند که من خداوند هستم. من، خداوند متعال، این را گفته ام. ۲۴ شما را از بین اقوام و کشورهای دیگر جمع می کنم و به وطن خودتان می آورم. ۲۵ بر شما آب پاک را می پاشم و شما را از همه نجاسات و آلودگی ها و بت پرستی پاک می سازم. ۲۶ دل نوی به شما می بخشم و روح تازه ای را در وجود تان قرار می دهم. دل سنگی و نامطیع را از شما دور کرده، در عوض دل نرم و مطیع به شما می دهم. ۲۷ روح خود را در وجود تان جا می دهم تا احکام و قوانین مرا اطاعت نمایید. ۲۸ در سرزمینی که من آن را به پدران تان بخشیدم ساکن شده، قوم برگزیده من می شوید و من خدای تان می باشم. ۲۹ شما را از آلودگی ها پاک می سازم، غله را برای تان فروان می کنم و دیگر روی قحطی را نمی بینید. ۳۰ به میوه درختان و محصول کشتزارها می افزایم و دیگر بخاطر قحطی پیش مردمان غیر، خوار و حقیر نمی شوید. ۳۱ آنگاه رفتار زشت گذشته تان را بیاد می آورید و کردار قبیح خود را در نظر گرفته و از اعمال زشت تان بیزار و پشیمان می شوید. ۳۲ ای قوم اسرائیل، بدانید که من این کارها را بخاطر شما نمی کنم، پس باید از اعمال

قوم برگزیده من، من قبرهای تان را باز می‌کنم و شما را از آنجا بیرون کرده به سرزمین اسرائیل بازمی‌گردانم.<sup>۱۳</sup> ای قوم برگزیده من، وقتی قبرهای تان را گشودم و شما را زنده کردم، آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.<sup>۱۴</sup> من روح خود را در شما قرار می‌دهم و شما زنده می‌شوید و شما را در خاک و وطن تان ساکن می‌سازم. آنوقت می‌دانید که من، خداوند هستم و به وعده‌ای که داده‌ام عمل می‌کنم. من، خداوند، این را گفته‌ام.»

### اتحاد یهودا و اسرائیل

<sup>۱۵</sup> کلام خداوند بر من نازل شد: «ای انسان خاک، یک عصا را بگیر و بروی آن بنویس: «برای یهودا و قبایل متحد او»؛ بعد یک عصای دیگر را بگیر و بروی آن این کلمات را بنویس: «برای یوسف، عصای افرایم و قبایل متحد او.»<sup>۱۶</sup> هر دو عصا را نوک بنوک بهم چسبانده بصورت یک عصا بساز و در دست بگیر.<sup>۱۷-۱۸</sup> بعد دستت را بلند کن که همه ببینند. وقتی قوم برگزیده ات پرسند که منظور تو از این کار چیست. به آن‌ها بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: من قبایل اسرائیل و یهودا را با هم یکجا کرده مثل یک عصا در دست خود می‌گیرم.<sup>۱۹</sup> سپس به آن‌ها بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: من قوم اسرائیل را از بین اقوام و از هر گوشه جهان جمع می‌کنم و به وطن شان برمی‌گردانم<sup>۲۰</sup> تا بصورت یک قوم واحد درآیند. یک پادشاه بر همه ایشان حکومت خواهد کرد و دیگر

خاک، آیا این استخوانها می‌توانند دوباره زنده شوند؟» من جواب دادم: «ای خداوند متعال، خودت بهتر می‌دانی.»<sup>۴</sup> بعد به من فرمود: «پیشگویی کن و به استخوانهای خشک بگو: ای استخوانهای خشک به کلام خداوند گوش بدهید که می‌فرماید: <sup>۵</sup> من به شما نفس می‌بخشم تا دوباره زنده شوید. <sup>۶</sup> به شما گوشت و پی می‌دهم و شما را با پوست می‌پوشانم. در شما روح می‌دمم تا زنده شوید. آنگاه می‌دانید که من خداوند هستم.»

<sup>۷</sup> پس آنچه را که خداوند فرموده بود، پیشگویی کردم. ناگهان سر و صدائی برخاست و استخوانها به یکدیگر پیوست شدند.<sup>۸</sup> در حالی که نگاه می‌کردم، دیدم که بر روی استخوانها گوشت و پی پیدا شد و پوست، آن‌ها را پوشاند، اما هنوز جان نداشتند.

<sup>۹</sup> سپس خداوند به من فرمود: «ای انسان خاک، به روح بگو که به امر من، خداوند متعال، از چهار گوشه دنیا بیاید و به بدن این کشته شدگان بدمد تا زنده شوند.»<sup>۱۰</sup> من آنچه را که خداوند امر فرموده بود پیشگویی کردم و روح در بدن آن‌ها داخل شد و همگی زنده شدند و بپا ایستادند و گروه بزرگی بوجود آمد.

<sup>۱۱</sup> بعد خداوند به من فرمود: «ای انسان خاک، این استخوانها قوم اسرائیل هستند. آن‌ها می‌گویند: ما مثل این استخوانها خشک شده‌ایم و دیگر امیدی برای ما باقی نمانده است و آینده‌ای نداریم.»<sup>۱۲</sup> پس پیشگویی کن و از جانب من، خداوند متعال، به آن‌ها بگو: ای

ای جوج، پادشاه مَاشِک و توبال، من دشمن تو هستم.<sup>۴</sup> در الاشه ات چنگک می اندازم و ترا با لشکر بزرگ و سواران و اسپهای شان و افراد پیاده ات را که با زره و سپر و گرز و شمشیر مسلح هستند برای جنگ آماده می سازم.<sup>۵</sup> فارس، حبشه و فوط، مسلح با سپر و کلاهخود با تو همدست می شوند.<sup>۶</sup> سرزمین جومر و تمام سپاه او و همچنین اهالی کشور تو جرمه از شمال با بسیاری از مردم دیگر به قشون تو می پیوندند.

<sup>۷</sup> پس ای جوج، آماده باش و لشکرت را برای جنگ مهیا ساز.<sup>۸</sup> بعد از چند سال به تو امر می کنم که به کشور اسرائیل که مدتها ویران مانده بود و مردم آن از تبعید به ممالک مختلف، برگشته و در وطن خود در امنیت ساکن شده اند، حمله کنی.<sup>۹</sup> و با لشکر و متحدینت مثل یک طوفان مهیب بر آن ها هجوم آوری و مانند ابری کشور اسرائیل را بپوشانی.»

<sup>۱۰</sup> خداوند متعال می فرماید: «تو ای جوج، در آن وقت نقشه های پلیدی را در سر می پرورانی<sup>۱۱</sup> و می گوئی: «من به جنگ اسرائیل می روم، زیرا که یک کشور بی دفاع است و شهرهایش حصار ندارند. مردمش را که در حال آرامش و امنیت زندگی می کنند، از بین می برم.<sup>۱۲</sup> به آن شهرهایی که یک وقتی ویران بودند و حالا آباد و معمور و از مردمی پُر شده اند که از کشورهای مختلف جهان بازگشته و در مرکز تجارت روی زمین ساکن شده اند، حمله می کنم و مواشی و مال و دارائی آن ها را به غنیمت

به دو قوم تقسیم نخواهند شد.<sup>۱۳</sup> از آن بیعد دیگر خود را با بت پرستی و اعمال زشت و گناه آلوده نمی کنند. آن ها را از تمام آلودگی ها پاک می سازم و از گناه کردن باز می دارم. آنوقت آن ها قوم برگزیده من می باشند و من خدای شان.

<sup>۱۴</sup> بنده ام، داود پادشاه شان می شود و تحت رهبری یک پیشوا از تمام فریاض من پیروی کرده همه را بجا می آورند.<sup>۱۵</sup> در آن سرزمینی که به بنده ام، یعقوب بخشیدم و پدران شان در آن زندگی می کردند، ساکن می شوند و خود شان با فرزندان و نواسه ها و اولاده خود برای همیشه در آنجا بسر می برند و بنده ام، داود تا ابد بر آن ها پادشاهی می کند.<sup>۱۶</sup> با آن ها پیمان می بندم که تا ابد در صلح و امنیت زندگی کنند. آن ها را برکت می دهم، به تعداد شان می افزایم و عبادتگاه خود را در بین شان تا به ابد قرار می دهم.<sup>۱۷</sup> مسکن من در بین آن ها بوده من خدای شان و آن ها قوم برگزیده من می شوند.<sup>۱۸</sup> وقتی عبادتگاه مقدس خود را برای همیشه در بین شان برقرار سازم، آنگاه اقوام دیگر می دانند که من خداوند هستم و قوم اسرائیل را برای خود برگزیده ام.»

### پیشگویی بر ضد جوج

کلام خداوند بر من نازل شد: **۳۸**  
<sup>۲</sup> «ای انسان خاکی، رو بسوی سرزمین ماجوج بایست و علیه جوج، پادشاه مَاشِک و توبال پیشگویی کن<sup>۳</sup> و به او بگو خداوند متعال چنین می فرماید:

کوهها سرنگون می شوند و صخره ها و دیوارها فرومی ریزند.<sup>۱۱</sup> ای جوج، من که خداوند هستم، ترا با هر گونه بلاها به وحشت می اندازم و سپاهیان با شمشیر به جان هم افتاده یکدیگر را می کشند.<sup>۱۲</sup> با مرض و خونریزی ترا مجازات می کنم و برای از بین بردن تو و سپاهت بارانهای سیل آسا و ژاله شدید و آتش و گوگرد را می فرستم.<sup>۱۳</sup> به این ترتیب عظمت و قدوسیت خود را به همه قومهای جهان آشکار می سازم، تا بدانند که من خداوند هستم.»

### لشکر جوج نابود می شود

۳۹ «ای انسان خاکی، علیه جوج پیشگویی کن و بگو خداوند متعال می فرماید: ای جوج، پادشاه مایشک و توبال، من دشمن تو هستم! من ترا از راهی که می روی، برمی گردانم و از دورترین نقطه شمال بسوی کوههای اسرائیل می آورم.<sup>۳</sup> کمان را از دست چپ و تیر را از دست راست می اندازم.<sup>۴</sup> تو با سپاهیان و همراهانت بر کوههای اسرائیل کشته می شوی. اجساد تان را خوراک هر نوع مرغان شکاری و حیوانات وحشی می سازم.<sup>۵</sup> همه تان در صحرا می میرید. من، خداوند متعال، این را گفته ام.<sup>۶</sup> بر سرزمین ماجوج و مردمان کشورهای ساحلی که در آسودگی و امنیت زندگی می کنند، آتش می فرستم تا بدانند که من خداوند هستم.<sup>۷</sup> به این ترتیب، نام مقدس من در بین قوم برگزیده ام، بنی اسرائیل، معروف و

می برم.»<sup>۱۳</sup> مردم سبا و ددان و تاجران ترشیش و جوانان جنگجوی آن ها به تو می گویند: «آیا با لشکر خود آمده ای که نقره و طلای شان را غارت کنی و گاو و گوسفند و دارائی آن ها را به غنیمت ببری؟»

<sup>۱۴</sup> خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به جوج بگو خداوند می فرماید: در وقتی که قوم برگزیده من در کشور خود در آسودگی زندگی کنند،<sup>۱۵-۱۶</sup> تو با لشکر بزرگ و سوارانت از دورترین قسمت شرق برای حمله بر قوم برگزیده من، بنی اسرائیل، می آئی و مانند ابر روی زمین را می پوشانی. چون وقت معین فرا رسد، ترا ای جوج، برای جنگ به سرزمین خود می فرستم تا بوسیله تو قدوسیت خود را در برابر چشمان اقوام جهان آشکار سازم و آن ها مرا بشناسند.»

### مجازات جوج

<sup>۱۷</sup> خداوند متعال می فرماید: «تو همان کسی هستی که مدتها قبل توسط بندگان خود، انبیای اسرائیل، در باره ات پیشگویی کردم و گفتم که در آینده دور، ترا برای حمله به اسرائیل می فرستم.<sup>۱۸</sup> در آن زمان وقتی به جنگ اسرائیل بروی، خشم من افروخته می شود. خداوند متعال فرموده است.<sup>۱۹</sup> من با غیرت و غضب گفته ام که زلزله مهیبی سرزمین اسرائیل را تکان می دهد.<sup>۲۰</sup> در حضور من تمام ماهیان بحر، مرغان هوا، حیوانات صحرا، خزندگان و همه مردم روی زمین به لرزه می آیند.



و افتخار می باشد و نام من تمجید و تجلیل می شود. <sup>۱۴</sup> در پایان مدت هفت ماه، عده ای تعیین می شوند تا به سراسر کشور اسرائیل بروند و جنازه های کسانی را که هنوز باقی مانده اند، دفن کنند تا آنجا بکلی پاک گردد. <sup>۱۵</sup> در هر جائی که استخوان انسانی را بیابند، یک علامت در کنارش می گذارند تا قبرکن ها بیابند و آنرا در «وادی سپاه جوج» دفن کنند. <sup>۱۶</sup> (در نزدیک آنجا شهری بنام این سپاهیان می باشد.) به این ترتیب آن سرزمین دوباره پاک می شود.»

<sup>۱۷</sup> خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به تمام مرغان هوا و حیوانات وحشی بگو که از همه جا بیابند و از قربانی که برای شما تهیه کرده ام بخورید. این جشن بزرگ بر کوههای اسرائیل برپا می شود. به آنجا بروند، از گوشت قربانی بخورند و خون آن را بنوشند. <sup>۱۸</sup> گوشت جنگ آوران را بخورند و خون پادشاهان جهان را بنوشند که مثل قوچها، بره ها و گاوهای چاق و چله باشان کشته شده اند. <sup>۱۹</sup> آنقدر از گوشت بخورند تا سیر شوند و خون آن را آنقدر بنوشند تا نشئه گردند. این جشن را برای آن ها ترتیب می دهم. <sup>۲۰</sup> بر سر خوان من بیائید و گوشت اسبها و سواران و جنگ آوران را بخورید. خداوند متعال فرموده است.»

### بازگشت قوم اسرائیل

<sup>۲۱</sup> خداوند فرمود: «به این طریق، جلال خود را به اقوام جهان آشکار می سازم

مشهور می شود و دیگر نمی گذارم که نام پاک من بی حرمت گردد. آنوقت اقوام جهان می دانند که من خداوند، خدای مقدس اسرائیل هستم.»

<sup>۸</sup> خداوند متعال می فرماید: «آن روز موعود که در باره اش پیشگویی کرده ام، فرامی رسد.» <sup>۹</sup> خداوند متعال می فرماید: «اهالی شهرهای اسرائیل از شهر بیرون شده تمام اسلحه تان را، از قبیل سپر، کمان، نیزه و گرز، برای سوختاندن جمع می کنند و از آن ها مدت هفت سال بصورت هیزم استفاده می کنند، <sup>۱۰</sup> و از صحرا هیزم نمی آورند و به جنگل برای بریدن چوب نمی روند، زیرا آن ها برای آتش از اسلحه شما کار می گیرند. غارتگران خود را غارت می کنند و مال شان را بتاراج می برند.»

### تدفین جوج

<sup>۱۱</sup> خداوند متعال می فرماید: «بعد از وقوع همه اینها، برای جوج و عساکرش هدیره ای در اسرائیل در «وادی عابرین» که در شرق بحیره مُرده واقع است، تهیه می کنم. این قبرستان، راه عبور مردم را مسدود می سازد و نام آن وادی به «وادی سپاه جوج» می شود، زیرا جوج و سپاه او را در آنجا بخاک می سپارند. <sup>۱۲</sup> مدت هفت ماه را در بر می گیرد تا مردم اسرائیل همه آن ها را دفن کنند و آن سرزمین را پاک سازند. <sup>۱۳</sup> تمام مردم اسرائیل در تدفین آن ها شرکت می کنند. آن روز، برای قوم اسرائیل روز نیکنامی

## رؤیای عبادتگاه آینده (۱:۴۰ - ۳۵:۴۸)

### محوطهٔ عبادتگاه

۴۰ در سال بیست و پنجم تبعید ما، یعنی چهارده سال پس از تسخیر اورشلیم و در روز دهم ماه اول سال بود که قدرت خداوند را در خود احساس کردم. <sup>۲</sup> خداوند در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل آورده برکوه بلندی قرار داد. در سمت جنوب آن یک عده بناهایی را دیدم که شبیه یک شهر بود. <sup>۳</sup> وقتی مرا نزدیکتر برد، با مردی روبرو شدم که مثل فلز برنج می درخشید. در دست خود یک ریسمان و یک چوب اندازه گیری داشت و پیش دروازهٔ عبادتگاه ایستاده بود. <sup>۴</sup> مرد به من گفت: «ای مرد خاکی، نگاه کن و بدقت گوش بده و هر چیزی را که به تو نشان می دهد بخاطر بسپار، زیرا به همین منظور به اینجا آورده شده ای. تو هم به نوبهٔ خود هر چیزی را که می بینی باید به قوم اسرائیل بگوئی.»

### دروازهٔ شرقی

<sup>۵</sup> عبادتگاه خداوند را دیدم که دیواری دورادور آن را احاطه کرده بود. آن مرد با چوب اندازه گیری خود که سه متر طول داشت دیوار را اندازه کرد. ضخامت دیوار و ارتفاع آن هم سه متر بود. <sup>۶</sup> سپس بطرف دروازهٔ شرقی رفت، از زینه بالا شد و از دروازهٔ دیگری که سه متر عرض داشت گذشت و داخل یک دهلیز شد. <sup>۷-۱۱</sup> از

و آن ها می بینند که دست قدرت من مردم را چگونه مجازات می کند، <sup>۲۲</sup> و از آن ببعده، قوم اسرائیل می دانند که من، خداوند، خدای شان هستم. <sup>۲۳</sup> همچنین سایر اقوام پی می برند که چون قوم اسرائیل براه گناه رفتند و به من خیانت کردند، تبعید شدند. بنابراین من از آن ها روگردان شدم و آن ها را به دست دشمنان شان سپردم تا همه را با ضرب شمشیر بکشند. <sup>۲۴</sup> آن ها را مطابق زشتیها و گناهان شان جزا دادم و روی خود را از آن ها پوشاندم.»

<sup>۲۵</sup> خداوند متعال فرمود: «اما حالا بر قوم اسرائیل رحم کرده آن ها را از اسارت نجات می دهم و حرمت نام مقدس خود را حفظ می کنم. <sup>۲۶</sup> وقتی آن ها به وطن خود برگردند و به زندگی آسوده و آرام شروع کنند، دیگر شرمنده نمی شوند و خیانتی را که در برابر من ورزیده اند از یاد می برند و هیچ کسی نمی تواند آن ها را بترساند. <sup>۲۷</sup> آن ها را از بین مردم و کشورهای دشمنان به وطن شان بازمی گردانم و بدین ترتیب بوسیلهٔ ایشان به قومه‌ها نشان می دهم که من قدوس هستم. <sup>۲۸</sup> آنگاه قوم اسرائیل می دانند که من، خداوند، خدای شان هستم و من بودم که آن ها را در بین اقوام جهان تبعید کردم و بعد همه را جمع نموده به وطن خود شان بازآوردم و هیچ کسی را بجا نگذاشتم. <sup>۲۹</sup> من روح خود را بر آن ها می ریزم و دیگر از آن ها روبرو نمی گردانم. من که خداوند هستم، این را گفته ام.»

حویلی بیرونی پائینتر از سطح حویلی داخلی قرار داشت.<sup>۱۹</sup> در مقابل دروازه شرقی، دروازه دیگری وجود داشت که به حویلی داخلی بازمی شد. وقتی طول بین دو دروازه را اندازه کرد، فاصله آن پنجاه متر بود.

### دروازه شمالی

<sup>۲۰</sup> بعد آن مرد به سوی دروازه شمالی که به حویلی بیرونی باز می شد، رفت و آن را اندازه کرد.<sup>۲۱</sup> در آنجا هم سه اطاق نگهبانی در هر دو طرف دروازه قرار داشت. اندازه این اطاقها برابر به اندازه اطاقهای دروازه شرقی بود. مجموع طول محوطه دروازه بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود.<sup>۲۲</sup> اطاق بزرگ، کلکینها، تزئینات دیوارهای این دروازه همگی مثل دروازه شرقی بود. در اینجا هم یک زینۀ هفت پله ای در پیشروی دروازه قرار داشت و اطاق بزرگ نیز در انتهای سالون و مشرف به حویلی بود.<sup>۲۳</sup> در مقابل دروازه شمالی هم مانند دروازه شرقی، یک دروازه دیگر وجود داشت که به حویلی داخلی باز می شد. مسافه بین دو دروازه پنجاه متر بود.

### دروازه جنوبی

<sup>۲۴</sup> سپس آن مرد مرا بطرف دروازه جنوبی راهنمایی کرد. او دیوار داخلی و دیگر جاهای آنرا اندازه کرد و اندازه آن هم مثل اندازه دروازه های دیگر بود.<sup>۲۵</sup> مانند دروازه های دیگر دارای یک سالون و دیوارهای کلکین دار بود. طول محوطه

دهلیز گذشت داخل یک سالون شد که در هر دو طرف آن سه اطاق نگهبانی به مساحت سه متر مربع وجود داشت. فاصله بین دیوارهای اطاقها دو و نیم متر بود. در پیشروی هر اطاق یک دیوار به ارتفاع نیم متر و ضخامت نیم متر وجود داشت. در انتهای سالون، یک دهلیز سه متری دیگری به عرض شش و نیم متر بود. بلندی هر پله دروازه آن دو و نیم متر بود. این دهلیز به دروازه اطاق روبروی عبادتگاه منتهی می شد. آن اطاق چهار متر طول داشت. دیوارهای انتهای آن که در دو طرف راه دخول صحن عبادتگاه بنا یافته بودند، هر کدام یک متر ضخامت داشت.

<sup>۱۳</sup> بعد عرض سالون، یعنی از پشت دیوار یک اطاق نگهبانی تا عقب دیوار مقابل آن را اندازه کرد و این مسافه دوازده و نیم متر بود.<sup>۱۴</sup> اطاق انتهای سالون را که به حویلی عبادتگاه باز می شد اندازه کرد، فاصله آن ده متر بود.<sup>۱۵</sup> مسافه بین دیوار خارجی تا انتهای اطاق آخری بیست و پنج متر بود.<sup>۱۶</sup> تمام دیوارهای خارجی اطاقها و همچنین دیوار بین آن ها دارای کلکینها بودند. دیوارهای داخل سالون با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند.

### حویلی بیرونی

<sup>۱۷</sup> بعد آن شخص مرا به حویلی بیرونی برد. به دورادور حویلی سی اطاق بنا یافته بود و پیاده روی پیشروی اطاقها همگی با سنگ فرش شده بودند<sup>۱۸</sup> که دورا دور حویلی را می پوشاند. سطح

با نقش درختان خرما تزئین یافته بودند. زینۀ این دروازه هم هشت پله داشت.

### دروازه شمالی حویلی داخلی

<sup>۳۵</sup> آن مرد مرا از آنجا به دروازه شمالی حویلی داخلی برد و آن را اندازه کرد. اندازه های این دروازه برابر به اندازه های دروازه های دیگر بودند. <sup>۳۶</sup> اینجا هم دارای اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای مزین به نقش درختان خرما بود. داخل سالون این دروازه نیز مانند سایر دروازه ها چند کلکین داشت و طول محوطه آن بیست و پنج متر و عرضش دوازده و نیم متر بود. <sup>۳۷</sup> اتاق بزرگ آن مقابل حویلی بیرونی قرار داشت و دیوارهای سالون هم با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. زینۀ این دروازه نیز هشت پله داشت.

### اتاقهای مخصوص قربانی

<sup>۳۸</sup> از اتاق بزرگ دروازه شمالی یک دروازه به اتاق دیگری باز می شد. در این اتاق گوشت قربانی سوختنی را می شستند. <sup>۳۹</sup> چهار میز در دو طرف این اتاق قرار داشت. بالای آن ها حیوانات قربانی سوختنی و قربانی گناه را ذبح می کردند. <sup>۴۰</sup> بیرون اتاق بزرگ هم چهار میز در دو طرف راه دخول دروازه شمالی وجود داشت، <sup>۴۱</sup> یعنی مجموعاً هشت میز بود که چهار عدد آن ها در داخل و چهار تای دیگر آن ها بیرون بودند و بر آن ها حیوانات قربانی را سر می بریدند. <sup>۴۲</sup> چهار میز سنگی را هم ساخته بودند و

این دروازه هم بیست و پنج متر و عرضش دوازده و نیم متر بود <sup>۳۶</sup> و همچنین یک زینۀ هفت پله ای داشت. دیوارهایش با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. <sup>۳۷</sup> در اینجا هم یک دروازه به حویلی داخلی باز می شد. مسافتی بین این دو دروازه هم پنجاه متر بود.

### دروازه جنوبی حویلی داخلی

<sup>۳۸</sup> بعد آن مرد مرا از راه دروازه جنوبی به حویلی داخلی برد. او محوطه این دروازه را اندازه کرد و اندازه هایش برابر به اندازه های دروازه های بیرونی بود. <sup>۳۹-۳۰</sup> اندازه اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای سالون یک چیز بود. اتاقها دارای چند کلکین بودند. مساحت محوطه این دروازه هم بیست و پنج متر در دوازده و نیم متر بود. <sup>۳۱</sup> اتاق بزرگ آن بطرف حویلی بیرونی باز می شد و دیوارهای سالون آن با تصاویر درختان خرما تزئین شده بودند. اما زینۀ این دروازه هشت پله داشت.

### دروازه شرقی حویلی داخلی

<sup>۳۲</sup> سپس مرا از طریق دروازه شرقی به حویلی داخلی برد. وقتی این دروازه را اندازه کرد، اندازه اش برابر به اندازه دروازه های دیگر بود. <sup>۳۳</sup> اندازه اتاقهای نگهبانی، اتاق بزرگ و دیوارهای سالون هم فرقی نداشت. مساحت محوطه دروازه نیز بیست و پنج متر در دوازده و نیم متر بود. <sup>۳۴</sup> اتاق بزرگ آن به طرف حویلی بیرونی باز می شد و دیوارهایش همچنان

۴۱ بعد آن مرد مرا به اطاق مرکزی، یعنی جایگاه مقدس، برد و دو ستونی را که راه دخول آن بود اندازه کرد و عرض هر یک از آن ها در حدود سه متر<sup>۲</sup> و عرض راه دخول پنج متر بود. دیوارهای هر دو طرف دو و نیم متر ضخامت داشتند. سپس خود جایگاه مقدس را اندازه کرد، طول آن بیست متر و عرض آن ده متر بود.<sup>۳</sup> او از آنجا به اطاق داخلی رفت و راه دخول آن را اندازه گرفت. طول آن یک متر و عرض آن سه متر بود و دیوارهای دو طرف آن سه و نیم متر ضخامت داشتند.<sup>۴</sup> بعد مساحت آن اطاق را اندازه کرد و ده متر مربع بود. آن مرد به من گفت: «این قدس الاقداس است.»

### اطاقهای متصل دیوار احاطه

<sup>۵</sup> سپس دیوار عبادتگاه را اندازه گرفت. ضخامت آن سه متر، دورادور قسمت خارجی آن یک سلسله اطاقهای کوچک به عرض دو متر ساخته شده بودند.<sup>۶</sup> این اطاقها در سه طبقه ساخته شده بودند و در هر طبقه سی اطاق وجود داشت. دیوار خارجی هر طبقه نازکتر از دیوار طبقه پائینتر بود تا دیوار بالائی سبکتر بوده بر دیوار پائین خود فشار وارد نکند.<sup>۷</sup> دیوار عبادتگاه از بیرون طوری معلوم می شد که گوئی ضخامتش از پائین تا بالا یکسان است. در دو طرف عبادتگاه، در قسمت خارجی اطاقها دو زینه برای رفتن به طبقه های بالا ساخته شده بودند.<sup>۸-۱۱</sup> ضخامت دیوار خارجی سه متر بود.

بالای آن ها آلات و لوازمی را که برای قربانی به کار می رفتند، می گذاشتند. طول و عرض آن ها هفتاد و پنج سانتی متر و بلندی آن ها پنجاه سانتی متر بود.<sup>۴۳</sup> دورادور میزها چنگک هائی به طول چهار انگشت نصب شده بودند. گوشت قربانی را بر آن میزها می گذاشتند.

<sup>۴۴</sup> در حویلی داخلی دو اطاق بود، یکی از آن ها رو بطرف جنوب، در پهلوی دروازه شمالی و دیگری رو بطرف شمال در کنار دروازه جنوبی واقع بود.<sup>۴۵</sup> آن مرد به من گفت: «اطاق رو بجنوب، مربوط کاهنانی است که در عبادتگاه خدمت می کنند<sup>۴۶</sup> و اطاق رو به شمال، برای کاهنانی است که مسئول قربانگاه می باشند. این کاهنان همگی اولاده صادوق هستند. اینها یگانه اعضای قبیله لاوی هستند که اجازه دارند در حضور خداوند بایستند و او را خدمت کنند.»

### عبادتگاه

<sup>۴۷</sup> آن مرد حویلی داخلی را اندازه کرد و مساحت آن پنجاه متر مربع بود. قربانگاهی هم در پیشروی عبادتگاه قرار داشت.<sup>۴۸</sup> بعد مرا به اطاق ورودی عبادتگاه بُرد و دیوارهای دو طرف آن را اندازه کرد. عرض رهرو آن هفت متر، عرض دیوارهای هر دو طرف یک و نیم متر بود.<sup>۴۹</sup> طول این اطاق ورودی ده متر و عرض آن شش متر بود. از یک زینه ای که ده پله داشت می توان به این اطاق بالا رفت. در دو طرف دروازه دخول دو ستون قرار داشت.

بودند و بین هر دو فرشته یک درخت خرما نقش شده بود. هر فرشته دو روی داشت. <sup>۱۹-۲۰</sup> یکی از آن دو روی، شبیه انسان بود و رو بسوی درخت خرما در یک سمت و دومی شبیه روی شیر و رو بطرف درخت خرمای سمت دیگر داشت. تزئین دورادور دیوار داخلی عبادتگاه به همین ترتیب بود.

### قربانگاه چوبی

<sup>۲۱</sup> چوکات دروازه های جایگاه مقدس مربع شکل بود و چوکات دروازهٔ قدس الاقداس هم به همان شکل بود. <sup>۲۲</sup> یک قربانگاه چوبی به بلندی یک و نیم متر و مساحت یک متر مربع در آنجا قرار داشت. کنجها، پایه ها و دیوارهایش همه چوبی بودند. آن مرد به من گفت: «این میزی است که در حضور خداوند می باشد.»

### دروازه ها

<sup>۲۳</sup> در انتهای راه دخول جایگاه مقدس یک دروازه بود و در انتهای قدس الاقداس هم یک دروازهٔ دیگر وجود داشت. <sup>۲۴</sup> این دروازه ها دو پله ای بودند و از وسط باز می شدند. <sup>۲۵</sup> دروازه های جایگاه مقدس هم مثل دیوارها با تصاویر فرشتگان و درختان خرما تزئین شده بودند. بر حصهٔ خارجی اطاق ورودی یک سایبان چوبی بود. <sup>۲۶</sup> بر دیوارهای دو طرف هم تصاویر درختان خرما نقش شده بودند و دیوار آن دارای پنجره ها بود. اطاق پهلوی عبادتگاه نیز یک سایبان داشت.

یک دروازه از طرف شمال عبادتگاه و یک دروازه از طرف جنوب آن به این اطاقها باز می شد. همچنین دیدم که یک صُفه به عرض دو و نیم متر دورادور عبادتگاه را پوشیده بود. این صُفه با اطاقهای مجاور هم سطح و سه متر از زمین بلندتر بود. بین صُفه و اطاقهای کاهنان یک زمین خالی به وسعت ده متر به موازات اطاقهای مجاور عبادتگاه وجود داشت.

### تعمیر بطرف غرب

<sup>۱۲</sup> یک عمارت در سمت غربی و مقابل عبادتگاه ساخته شده بود که عرض آن سی و پنج متر و طول آن چهل و پنج متر بود. دیوارهایش دو نیم متر ضخامت داشتند.

### مجموع اندازه های عبادتگاه

<sup>۱۳</sup> بعد آن مرد عبادتگاه را از بیرون اندازه کرد و طول آن پنجاه متر بود. حویلی و ساختمان با دیوارهایش پنجاه متر طول داشت <sup>۱۴</sup> و عرض قسمت شمال عبادتگاه و حویلی آن هم پنجاه متر بود. <sup>۱۵</sup> بعد طول عمارتی را که در سمت غرب عبادتگاه واقع بود، اندازه کرد و طول آن با دیوارهای دو طرفش پنجاه متر بود.

### جزئیات عبادتگاه

اطاق ورودی عبادتگاه، جایگاه مقدس و قدس الاقداس، <sup>۱۶</sup> همه از صحن تا کلکینها، روکش چوبی داشتند. <sup>۱۷-۱۸</sup> بر دیوارهای داخلی عبادتگاه تا حصهٔ بالای دروازه ها نقش فرشتگان حکاکی شده

## اطاقهای کاهنان

۴۲

بعد آن مرد مرا از عبادتگاه به حویلی بیرونی، بسوی اطاقهائی برد که در قسمت شمال عبادتگاه و نزدیک عمارت غربی بودند. ۲ طول عمارت غربی پنجاه متر و عرض آن بیست و پنج متر بود. ۳ در یک طرف این عمارت، ساحه ای با عرض ده متر، در امتداد عبادتگاه و در سمت دیگر آن، سنگفرش حویلی بیرونی بود. این عمارت سه طبقه داشت و اطاقهای طبقه بالا از اطاقهای طبقه پائین عقبتر بودند. ۴ در امتداد سمت شمال این عمارت یک راهرو به عرض پنج متر و طول پنجاه متر وجود داشت. راههای دخول در سمت شمال بود. ۵ اطاقهای طبقه بالائی کوچکتر از اطاقهای طبقه وسطی و پائینی بودند، زیرا آن ها کمی عقبتر ساخته شده بودند. ۶ اطاقهای این عمارت بر خلاف سایر عمارات ستون نداشتند و به همین لحاظ اطاقهای طبقه بالائی کوچکتر از اطاقهای طبقه زیرین بودند. ۷ یک دیوار موازی به اطاقها و حویلی بیرونی قرار داشت و طول آن بیست و پنج متر بود. ۸ ردیف اطاقهائی که در امتداد حویلی بیرونی بودند بیست و پنج متر طول داشت، اما طول ردیف اطاقهای دیگر پنجاه متر بود. ۹-۱۰ از حویلی بیرونی یک دروازه به اطاقهای پائینی باز می شد. در سمت جنوب عبادتگاه، نزدیک ساختمان غربی عبادتگاه، عمارت مشابهی با یک سلسله اطاقهائی وجود داشت. ۱۱ در پیشروی

اطاقها، مثل عمارت شمالی یک راهروی به همان طول و عرض و شکل و ترتیب دروازه های خروج قرار داشت. ۱۲ در مدخل راهرو، موازی به دیوار مقابل که به طرف شرق امتداد داشت، یک دروازه برای دخول به اطاقها وجود داشت.

۱۳ آن مرد به من گفت: «عمارات شمالی و جنوبی که در دو طرف عبادتگاه بنا یافته اند، مقدس هستند. در آنجا کاهنانی که در حضور خداوند شرفیاب می شوند، مقدسترین هدایا را می خورند و هدایای آردی و هدایای جرم و گناه را در آنجا تقدیم می کنند، زیرا آن اطاقها مقدس هستند. ۱۴ وقتی کاهنان بخواهند از عبادتگاه بیرون بروند، باید پیش از رفتن به حویلی بیرونی لباس خود را تبدیل کنند و با لباسهای مخصوصی که برای خدمت پوشیده اند بیرون نروند، چون این لباسها مقدس اند. پیش از ورود به جاهائی که به روی مردم باز اند، باید لباس دیگری بپوشند.»

## اندازه محوطه عبادتگاه

۱۵ آن مرد پس از آنکه از اندازه گیری ساحه داخلی عبادتگاه فارغ شد، مرا از راه دروازه شرقی بیرون برد تا ساحه دورادور آن را هم اندازه کند. ۱۶ سمت شرقی آنرا دو صد و پنجاه متر اندازه کرد ۱۷ و سمت شمالی آنرا نیز دو صد و پنجاه متر اندازه کرد. ۱۸ بعد به سمت جنوب برگشته و آنرا دو صد و پنجاه متر اندازه نمود. ۱۹ سپس سمت غربی آنرا نیز دو صد و پنجاه متر اندازه

مرا بی حرمت ساختند، بنابراین من هم با خشم و غضب آن‌ها را هلاک کردم. ۹ حالاً باید بتها و مقبره‌های پادشاهان را از خود دور کنند تا من برای همیشه در بین آن‌ها ساکن شوم.»

۱۰ خداوند به کلام خود ادامه داده فرمود: «ای انسان خاکی، همه چیزهایی را که در باره عبادتگاه دیدی برای قوم اسرائیل شرح بده و آن‌ها را از نقشه و طرح آن آگاه ساز تا از کارهای زشتی که کرده‌اند خجالت بکشند. ۱۱ پس از آنکه آن‌ها واقعاً از اعمال بد خود اظهار پشیمانی کردند، آنگاه تمام جزئیات ساختمان عبادتگاه را از قبیل نقشه، طرح، دروازه‌ها، راه دخول و تمام مقررات و قوانین مربوط به آن را برای شان تشریح کن. ۱۲ اینست مقررات عبادتگاه: تمام ساحه عبادتگاه که بر فراز کوه بنا شده است، مقدس می‌باشد. بلی مقررات عبادتگاه همین است.»

### قربانگاه

۱۳ اندازه‌های قربانگاه به این ترتیب است: بلندی پایه مربع شکل آن نیم متر و دارای لبه‌ای به اندازه چهار انگشت بود. ۱۴ بالای این پایه یک صُفّه چهارکنجه به بلندی یک متر ساخته شده بود که از هر طرف نیم متر با لبه پایه فاصله داشت. بالای صُفّه زیرین یک صُفّه دیگر به بلندی دو متر قرار داشت. این صُفّه هم از هر طرف نیم متر از لبه صُفّه زیرین دور بود. ۱۵ صُفّه سوم هم به همین ترتیب بالای صُفّه دوم ساخته شده بود. قربانیها را بر صُفّه فوقانی که در هرکنج خود یک شاخ

کرد. ۲۰ یک دیوار، جایگاه مقدس را از جاهای دیگر جدا می‌ساخت.

### حضور پُر جلال خداوند

۴۳ بعد آن شخص مرا به دروازه‌ای که رو به مشرق بود، برد. ۲ ناگهان جلال خداوند اسرائیل از جانب مشرق پدید شد و آواز او مثل غرش دریای خروشان بود و روی زمین از نور جلال او روشن شد. ۳ این رؤیا مانند دو رؤیائی بود که قبلاً دیده بودم، یکی در وقتی که خداوند برای خراب کردن اورشلیم آمد و دیگری در کنار دریای خابور. آنگاه رو بخاک افتادم. ۴ نور جلال خداوند از کنار من گذشت و از راه دروازه‌ای که رو به مشرق بود، به داخل عبادتگاه رفت. ۵ آنوقت روح خداوند مرا برداشت و به حویلی داخلی بُرد و دیدم که حضور پُر جلال خداوند عبادتگاه را پُر کرد.

۶ در حالیکه آن مرد پهلوی من ایستاده بود، صدای خداوند را شنیدم که از داخل عبادتگاه با من صحبت می‌کرد. ۷ خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، اینجا، جایگاه تخت من و جای قدمهای من است. در اینجا تا ابد در بین قوم برگزیده خود ساکن می‌شوم. مردم اسرائیل و پادشاهان شان دیگر هرگز با بت پرستی و پرستش مقبره پادشاهان خود نام مقدس مرا بی حرمت نمی‌سازند. ۸ پادشاهان شان قصر خود را در کنار خانه من آباد کردند که بین من و آن‌ها فقط یک دیوار حایل بود. چون آن‌ها با اعمال زشت خود نام مقدس



داشت، می سوختانند. <sup>۱۶</sup> هر ضلع صُفَه فوقانی شش متر بود. <sup>۱۷</sup> اضلاع صُفَه مربع شکل وسطی، هر یک هفت متر و ارتفاع لبه آن بیست و پنج سانتی متر بود. فاصله لبه پایه تا صُفَه زیرین، از هر طرف نیم متر بود. در سمت شرقی قربانگاه یک زینه جهت بالا رفتن ساخته شده بود.

قربانی سوختنی برای من تقدیم کنند. <sup>۲۵</sup> تا یک هفته، هر روز یک بز نر، یک گوساله و یک قوچ را که سالم و بی عیب باشند، از بین گله بیاور و بعنوان قربانی گناه تقدیم کن. <sup>۲۶</sup> کاهنان باید تا هفت روز مراسم تقدیس و تَبْرُک قربانگاه را برگزار کنند تا به این طریق قربانگاه تقدیس گردد. <sup>۲۷</sup> در پایان هفت روز و از روز هشتم بعد، کاهنان باید قربانیهای سوختنی و قربانیهای سلامتی را که مردم می آورند بر قربانگاه تقدیم کنند. آنگاه من خوشنود و راضی می شوم. این را من، خداوند متعال، می گویم.»

### دروازه بسته

۴۴ بعد آن مرد مرا دوباره به دروازه خارجی عبادتگاه که روبه مشرق بود، بُرد. <sup>۲</sup> خداوند به من فرمود: «این دروازه باید همیشه بسته باشد و هیچ کسی اجازه ندارد که آن را باز کند، زیرا من، خداوند که خدای اسرائیل هستم از آن داخل شده ام، بنابراین آن دروازه همیشه بسته بماند. <sup>۳</sup> تنها رئیس، چون ریاست قوم را بعهده دارد، می تواند در داخل آن بنشیند و در حضور من از خوراک مقدس بخورد، اما او فقط از طریق راه دخول اطاق بزرگ داخل شود و از همان راه بیرون برود.»

### قوانین دخول عبادتگاه

<sup>۴</sup> بعد مرا از آنجا از راه دروازه شمالی به پیشروی عبادتگاه آورد. در آنجا دیدم که جلال حضور خداوند عبادتگاه را

داشت، می سوختانند. <sup>۱۶</sup> هر ضلع صُفَه فوقانی شش متر بود. <sup>۱۷</sup> اضلاع صُفَه مربع شکل وسطی، هر یک هفت متر و ارتفاع لبه آن بیست و پنج سانتی متر بود. فاصله لبه پایه تا صُفَه زیرین، از هر طرف نیم متر بود. در سمت شرقی قربانگاه یک زینه جهت بالا رفتن ساخته شده بود.

### تقدیس قربانگاه

<sup>۱۸</sup> خداوند متعال به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه که می گویم بدقت گوش بده. وقتی این قربانگاه ساخته شد، باید قربانیهای سوختنی را بر آن تقدیم کنی و خون آن ها را بر قربانگاه بپاشی. <sup>۱۹</sup> تنها کاهنانی که اولاده صادوق و از قبیله لاوی باشند، می توانند بحضور من بیایند و خدمت کنند. من که خداوند متعال هستم امر می کنم که یک گوساله را بعنوان قربانی گناه تقدیم کن. <sup>۲۰</sup> بعد کمی از خونش را گرفته بر چهار شاخ قربانگاه و چهار گوشه صُفَه وسطی و لبه آن بپاش. به این ترتیب قربانگاه را تقدیس کرده و مُتَبْرُک می سازی. <sup>۲۱</sup> سپس گوساله ای را که بعنوان قربانی گناه تقدیم شده بگیر و در جای معینی در بیرون عبادتگاه بسوزان.

<sup>۲۲</sup> در روز دوم یک بز نر و بی عیب را بعنوان قربانی گناه تقدیم کن تا قربانگاه با خون آن طاهر شود، مثلیکه با خون گوساله طاهر شده بود. <sup>۲۳</sup> بعد از ختم مراسم تطهیر، یک گوساله و قوچ سالم و بی عیب را از گله بگیر و آن ها را قربانی کن. <sup>۲۴</sup> بعد آن ها را بحضور من بیاور تا کاهنان بر آن ها نمک بپاشند و بعنوان

آن‌ها قوم اسرائیل را به بت پرستی تشویق کردند و بسوی گناه کشاندند، بنابراین من، خداوند، قسم خورده‌ام که آن‌ها را به سزای اعمال شان برسانم.<sup>۱۳</sup> آن‌ها دیگر نمی‌توانند به من نزدیک شوند، بعنوان کاهن مرا خدمت کنند و یا به چیزهایی که مقدسند دست بزنند. پس آن‌ها باید جزای گناهی را که مرتکب شده‌اند ببینند.<sup>۱۴</sup> با اینهم می‌توانند در عبادتگاه من مشغول خدمت باشند، وظایفی را که بدوش دارند اجراء نمایند و به همه کارهای دیگر آن رسیدگی کنند.»

### کاهنان

<sup>۱۵</sup> خداوند متعال فرمود: «وقتی سایر قوم اسرائیل مرا ترک کردند و گمراه شدند، از قبیلهٔ لاوی تنها اولادۀ صادقان به وظیفۀ کاهنی خود ادامه دادند. لهذا فقط آن‌ها اجازه دارند که بحضور من بیایند و مرا خدمت کنند قربانی‌ها را تقدیم نمایند.<sup>۱۶</sup> تنها آن‌ها می‌توانند که به داخل عبادتگاه من بیایند، به قربانگاه من نزدیک شوند و مراسم عبادت را نظارت کنند.<sup>۱۷</sup> وقتی به حویلی داخلی وارد می‌شوند، باید لباس کتان بپوشند و هنگام خدمت در آنجا نباید هیچ لباسی پشمی به تن داشته باشد.<sup>۱۸</sup> برای اینکه عرق نکنند، باید دستار و زیر جامۀ کتان بپوشند.<sup>۱۹</sup> پیش از آنکه به حویلی بیرونی پیش مردم بروند، لباس خدمت را از تن بیرون کنند و در اطاقهای مقدس بگذارند و لباس عادی بپوشند، مبادا مردم با تماس به لباس مقدس آن‌ها صدمه ببینند.

پُر کرد. من رو بخاک افتادم و سجده کردم.<sup>۵</sup> خداوند به من فرمود: «ای انسان خاکی، به آنچه که می‌بینی و می‌شنوی بدقت توجه کن و قوانین و مقررات عبادتگاه مرا بجا آور و باید بدانی که چه اشخاصی داخل عبادتگاه شده می‌توانند و چه کسانی نمی‌توانند.<sup>۶</sup> به قوم نافرمان اسرائیل بگو خداوند متعال می‌فرماید: ای بنی اسرائیل، شما باید به کارهای زشت و قبیح تان خاتمه بدهید،<sup>۷</sup> زیرا وقتی برای من گوشت و خون قربانی را تقدیم می‌کنید، به مردم بیگانه و نامختون اجازه می‌دهید که به عبادتگاه بیایند و آن را نجس سازند. با این اعمال گناه‌آلود تان پیمان مرا شکسته‌اید.<sup>۸</sup> وظایف مقدسی را که به شما سپرده بودم اجراء نکرده‌اید، بلکه در عوض اشخاص بیگانه را مأمور ساخته‌اید تا امور عبادتگاه مرا اداره نمایند.»

<sup>۹</sup> خداوند متعال می‌فرماید: «اشخاص بیگانه و نامختون و نافرمان و حتی بیگانگانی که در بین قوم اسرائیل زندگی می‌کنند، حق ندارند که به عبادتگاه من داخل شوند.»

### لایان و کهانت

<sup>۱۰</sup> من آن لایوانی را که همراه با سایر مردم، مرا ترک کردند و به دنبال بتها رفتند، جزا می‌دهم.<sup>۱۱</sup> آن‌ها می‌توانند از دروازه‌های عبادتگاه مراقبت کنند و کارهای آن را اجراء نمایند. آن‌ها حیواناتی را که مردم جهت قربانی سوختنی می‌آورند ذبح کنند و در خدمت مردم باشند.<sup>۱۲</sup> اما بخاطریکه

جرم و گناه و هر چیز دیگری که مردم وقف من می‌کنند برای خوراک خود استفاده نمایند.<sup>۳۰</sup> محصولات اول باغ و زمین و تمام هدایای دیگری که به من تقدیم می‌شوند به کاهنان تعلق می‌گیرند، تا من خانه‌های مردم را برکت بدهم.<sup>۳۱</sup> کاهنان نباید گوشت پرنده و حیوانی را که مُرده یا بوسیلهٔ جانوری دریده شده باشد، بخورند.»

### تقسیمات زمین

وقتی زمین را بین قبایل اسرائیل تقسیم می‌کنید، باید یک حصهٔ آن که طولش دوازده و نیم کیلومتر و عرضش ده کیلومتر باشد، سهم خداوند باشد. تمام این ساحه مقدس بشمار می‌رود.<sup>۳۲</sup> این ساحهٔ مقدس باید به دو حصهٔ مساوی تقسیم گردد، یعنی هر حصهٔ آن دوازده و نیم کیلومتر در پنج کیلومتر باشد. در یکی از این دو حصه باید عبادتگاه خداوند و جایگاه مقدس ساخته شود. مساحت عبادتگاه باید دو صد و پنجاه متر مربع و زمین خالی درادور آن به عرض بیست و پنج متر باشد.<sup>۳۴</sup> این قسمت زمین مقدس بوده جای رهایش برای کاهنانی که در حضور خداوند در عبادتگاه خدمت می‌کنند و همچنین عبادتگاه خداوند و جایگاه مقدس آن ساخته شود.<sup>۳۵</sup> حصهٔ دیگر آن که آنهم دوازده و نیم کیلومتر در پنج کیلومتر است ملکیت و منازل لایوانی باشد که در عبادتگاه خداوند اجرای وظیفه می‌کنند.

کاهنان نباید موی سر خود را بتراشند و یا موی دراز داشته باشند، بلکه آن را باید کوتاه کنند.<sup>۳۱</sup> کاهن پیش از داخل شدن به حویلی داخلی نباید شراب بنوشد.<sup>۳۲</sup> او نباید با زن بیوه یا طلاق شده ازدواج کند، بلکه یک دختر باکرهٔ اسرائیلی یا بیوه‌ای را که شوهرش کاهن بوده باشد به همسری خود انتخاب نماید.

کاهنان باید فرق بین چیزهای مقدس و غیر مقدس را به قوم برگزیدهٔ من تعلیم بدهند و به آن‌ها بگویند که چه چیزی شرعاً پاک است و چه چیزی پاک نیست.<sup>۳۴</sup> به عنوان قاضی دعوی مردم را حل و فصل نمایند و هر فیصلهٔ که می‌کنند باید بر اساس قانون باشد. در مراسم برگزاری عیدها قوانین و فرایض مرا بجا آورند و حرمت روز سبت مرا نگاهدارند.

کاهن نباید با نزدیک شدن به جنازه‌ای خود را نجس سازد، مگر اینکه جنازهٔ پدر، مادر، پسر، دختر، برادر و یا خواهرش که شوهر نکرده، باشد.<sup>۳۶</sup> بعد از ظاهر شدن باید هفت روز صبر کند و بعد می‌تواند دوباره به وظایف خود در عبادتگاه بپردازد. من، خداوند متعال، این را گفته‌ام.»

خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روز وقتی کاهن برای خدمت به حویلی داخلی عبادتگاه وارد می‌شود، باید برای خود قربانی گناه تقدیم کند.

کاهنان نباید در بین قوم اسرائیل ملک و میراثی داشته باشند، زیرا من ملک و میراث آن‌ها هستم.<sup>۳۹</sup> آن‌ها می‌توانند از هدایای آردی و قربانی‌های

۱۳-۱۵ مقدار هدایائی که تقدیم می کنید به این ترتیب است: یک ششم حصه محصول جو و گندمی را که برداشت می کنید. یکصدم روغنی که از درختان زیتون به دست می آورید. از هر دو صد گوسفند یک گوسفند از چراگاههای اسرائیل. اینها هدایای آردی و قربانی های سوختنی و سلامتی هستند که مردم اسرائیل باید برای کفاره گناهان خود بیاورند. این امر من، خداوند متعال است. ۱۶ تمام مردم اسرائیل باید هدایای خود را به حکمران قوم بدهند ۱۷ و مسئولیت حکمران اینست که در ایام عید، روز اول ماههای قمری، روزهای سبت و برگزاری سایر مراسم دینی، قربانی سوختنی، هدایای آردی و هدایای نوشیدنی را برای کفاره گناهان مردم تهیه کند.»

### عیدها

(همچنین در خروج ۱۲: ۱ - ۲۰  
و لویان ۲۳: ۳۳ - ۴۳)

۱۸ خداوند متعال می فرماید: «در روز اول ماه اول سال، برای تطهیر عبادتگاه خداوند، یک گاو جوان بی عیب را قربانی کن. ۱۹ کاهن کمی از خون این قربانی را گرفته آن را بر چوکات دروازه عبادتگاه، بر چهار گوشه قربانگاه و چوکات دروازه حویلی داخلی بپاشد. ۲۰ همچنین در روز هفتم ماه، برای هر کسی که سهواً یا غفلتاً گناهی کرده باشد همین کار را بکن. به این ترتیب عبادتگاه خداوند تطهیر می شود. ۲۱ در روز چهاردهم ماه اول سال، مراسم عید فصح را برای هفت روز برگزار کن.

۶ در پهلوی این ساحة مقدس، یک حصه زمین دیگر هم به طول دوازده و نیم کیلومتر در دو و نیم کیلومتر باید تعیین گردد تا شهری جهت سکونت قوم اسرائیل ساخته شود.

### املاک برای حکمرانان

۷ در دو سمت ساحة مقدس زمینی برای حکمران کشور اختصاص داده شود. یکی در قسمت غربی و دیگری در حصه شرقی، که طول هر یک از این دو قطعه زمین مساوی به مجموع عرض ساحة مقدس و عرض شهر باشد. این زمین از شرق و غرب موازی به سرحد یکی از قبایل اسرائیل باشد. ۸ این دو قطعه زمین سهم حکمران کشور است. به این ترتیب او دیگر بر قوم ظلم نمی کند و بقیه زمین را به قبایل اسرائیل می دهد.

### قوانین برای حکمرانان

۹ خداوند متعال می فرماید: «ای حکمرانان اسرائیل، از ظلم و ستم به مردم دست بکشید و عدالت و انصاف را پیشه خود سازید و دیگر هرگز نباید مردم را از ملک و خانه های شان بیرون برانید. من، خداوند متعال، این را به شما می گویم. ۱۰ در معاملات خود از اوزان و مقیاسهای درست کار بگیرید. ۱۱ ایفه و بت باید به یک اندازه، یعنی هر یک، دهم حصه یک حومرکه واحد وزن است باشد. ۱۲ یک مثقال باید مساوی به بیست جیره و یک منا برابر به شصت مثقال باشد.

می‌کند، شش بره بی عیب و یک قوچ بی عیب باشند.<sup>۵</sup> مقدار هدیه آردی که با قوچ تقدیم می‌شود باید یک ایفه و همراه با یک هین روغن زیتون باشد.<sup>۶</sup> در روز اول ماه، یک گاو جوان بی عیب، شش بره و یک قوچ بی عیب بیاورد.<sup>۷</sup> هدیه آردی که با هر گاو و هر قوچ تقدیم می‌کند باید یک ایفه باشد و برای بره‌ها هر اندازه‌ای که حاکم بخواهد می‌تواند بدهد. با هر ایفه آرد یک هین روغن زیتون هم تقدیم شود.<sup>۸</sup> حکمران باید از راه اطاق ورودی دروازه

داخل شود و از همان راه هم بیرون برود.<sup>۹</sup> وقتی مردم در روزهای عید برای عبادت من می‌آیند، کسانی که از دروازه شمالی وارد عبادتگاه می‌شوند باید از دروازه جنوبی بیرون بروند و اشخاصی که از دروازه جنوبی داخل می‌شوند باید از دروازه شمالی بیرون بروند. هیچ کسی اجازه ندارد از راهی که وارد شده است خارج شود، بلکه از دروازه مقابل بیرون برود.<sup>۱۰</sup> حکمران باید از راه اطاق ورودی دروازه داخل شود و از همان راه هم بیرون برود.<sup>۱۱</sup> در ایام عید و جشنهای مذهبی، با هر گاو جوان و هر قوچ یک ایفه آرد تقدیم شود، اما برای بره‌ها هر مقداری که بخواهند می‌توانند بدهند. با هر ایفه آرد یک هین روغن زیتون هم تقدیم شود.

<sup>۱۲</sup> وقتی حکمران بخواهد هدیه دلخواه (داوطلبانه) تقدیم کند، خواه هدیه اش قربانی سوختنی باشد خواه قربانی سلامتی، باید دروازه شرقی حویلی داخلی برایش باز شود تا بتواند قربانی‌های خود را مثل قربانی‌های روز سبت تقدیم کند. سپس

در ظرف این هفت روز باید تنها نان بدون خمیر مایه خورده شود.<sup>۱۳</sup> در روز اول عید، حکمران وقت باید برای کفاره گناه خود و گناه تمام قوم اسرائیل یک گاو قربانی کند.<sup>۱۴</sup> در هر هفت روز عید، او باید هفت گاو و هفت قوچ را که سالم و بی عیب باشند بعنوان قربانی سوختنی بحضور من تقدیم کند. همچنین هر روز یک بز نر را برای رفع گناه قربانی نماید.<sup>۱۵</sup> با هر گاو و هر قوچ چهارده کیلو آرد و سه لیتر روغن اهداء نماید.

<sup>۱۶</sup> در روز پانزدهم ماه هفتم سال، عید سایه بانها را برای هفت روز جشن بگیرید. در ظرف هفت روز این عید، حکمران باید به ترتیب فوق هدیه آردی و روغنی تقدیم کند.»

## حکمران و عیدها

۴۶ خداوند متعال می‌فرماید: «دروازه شرقی حویلی داخلی باید در شش روز هفته بسته باشد، اما در روز سبت و روزهای اول ماه باز شود.<sup>۱</sup> حکمران قوم از حویلی بیرونی از راه دروازه داخل اطاق ورودی شده کنار چوکات دروازه بایستد و در حالیکه کاهن قربانی سوختنی و قربانی سلامتی او را تقدیم می‌کند، در آستانه دروازه به سجده بیفتد، بعد از دروازه بیرون برود، اما دروازه باید تا شام باز بماند.<sup>۲</sup> اهالی کشور باید در روزهای سبت و روزهای اول ماه پیشروی این دروازه بحضور من سجده کنند.<sup>۳</sup> قربانی‌های سوختنی را که رئیس قوم در روزهای سبت به من تقدیم

قسمت غربی جائی را به من نشان داده گفت: «در اینجا کاهنان گوشت قربانی جُرم و قربانی گناه را پخته می کنند و با آرد اهداء شده نان می پزند. همه این کارها را در اینجا انجام می دهند تا چیزی از این قربانی های مقدس به حویلی بیرونی برده نشود و به مردم صدمه ای نرسد.»

<sup>۲۱</sup> سپس مرا به حویلی بیرونی آورد و به چهار کنج حویلی بُرد. <sup>۲۲</sup> در هر کنج حویلی یک حویلی کوچکتر به طول بیست متر و عرض پانزده متر بود. <sup>۲۳</sup> به دورادور داخل آن ها یک طاقچه سنگی ساخته شده بود و یک بخاری دیواری در زیر آن قرار داشت. <sup>۲۴</sup> او به من گفت: «اینجا آشپزخانه های است که خادمان عبادتگاه گوشت قربانی هائی را که مردم می آورند، می پزند.»

### دریائی از عبادتگاه جاریست

آن مرد مرا دوباره به راه ۴۷ دخول عبادتگاه آورد. دیدم که دریائی از زیر راه دخول عبادتگاه به طرف شرق جاریست و از سمت راست عبادتگاه، یعنی از قسمت جنوبی قربانگاه می گذرد. <sup>۲</sup> بعد مرا از راه دروازه شمالی بیرون آورد و از آنجا دور زده به دروازه حویلی بیرونی که در سمت شرق است، رفتم. در آنجا دیدم که آب دریا از قسمت جنوبی دروازه شرقی جاری بود. <sup>۳</sup> آن مرد با چوب اندازه گیری پنجصد متر طول دریا را به طرف شرق اندازه کرد و از آن نقطه مرا از آب عبور داد. آب دریا

او باید از همان راهی که آمده است بیرون برود و دروازه، پشت سرش بسته شود.

### قربانی روزانه

<sup>۱۳</sup> هر روز صبح، باید یک بره یکساله بی عیب بعنوان قربانی سوختنی به من تقدیم شود. <sup>۱۴</sup> همچنین هر روز صبح، هدیه آردی متشکل از یک ششم ایفه آرد نرم و اعلی و یک سوم هین روغن زیتون تقدیم شود. <sup>۱۵</sup> پس یک بره، هدیه آردی با روغن زیتون بعنوان قربانی روزمره، یک قانون دائمی است که باید هر روز صبح اجراء شود.»

### املاک حکمران

<sup>۱۶</sup> خداوند متعال می فرماید: «هرگاه حکمران از ملک موروثی خود چیزی به یکی از پسران خود بدهد، آن چیز برای همیشه به آن پسرش تعلق می گیرد. <sup>۱۷</sup> اما اگر هدیه ای به یکی از غلامان خود بدهد، آن غلام می تواند هدیه او را تا زمان آزادی، برای خود نگاهدارد و سپس آن را به حاکم مسترد کند. دارائی حاکم بعد از او تنها به پسرانش به ارث می رسد. <sup>۱۸</sup> حاکم اجازه ندارد که ملک و دارائی مردم را از آن ها بزور بگیرد و یا حق آن ها را تلف کند. اگر بخواهد به پسران خود چیزی ببخشد، باید از دارائی خود به آن ها بدهد.»

### آشپزخانه های عبادتگاه

<sup>۱۹</sup> بعد آن مرد مرا به راه دخول اطاقهای رو به شمال، در کنار دروازه در قسمت جنوبی حویلی داخلی برد. در انتهای

آبیاری می شوند و میوه های شان خوراک و برگهای آن ها شفا بخش می باشند.»

### مرزهای سرزمین اسرائیل

<sup>۱۳</sup> خداوند متعال می فرماید: «سرزمین اسرائیل باید بین دوازده قبیله اسرائیل تقسیم گردد، اما به قبیله یوسف دو حصه داده شود. <sup>۱۴</sup> من به اجداد تان قول داده بودم که این سرزمین را به آن ها بدهم، پس حالا این زمین به شما تعلق دارد.

<sup>۱۵</sup> سرحد شمالی از بحیره مدیترانه تا شهر حتلون و از آنجا تا گذرگاه حمات و تا شهر صدد ادامه می یابد. <sup>۱۶</sup> بعد جانب پروته و سبرایم که بین سرحد دمشق و حمات واقع اند پیش می رود و به شهر تیگن که در سرحد حوران است می رسد. <sup>۱۷</sup> بنابراین سرحد شمالی از بحیره مدیترانه تا شهر عینون در شرق بوده حمات و دمشق در سمت شمال آن قرار دارند.

<sup>۱۸</sup> سرحد شرقی، از شهر حوران تا دمشق ادامه می یابد. از آنجا به طرف غرب دور خورده به دماغه جنوب بحیره جلیل به دریای اردن می رسد. از آن نقطه در امتداد دریای اردن پیش می رود و از کنار بحیره مرده گذشته به تمار ختم می شود و کشور اسرائیل را از جلعاد جدا می کند.

<sup>۱۹</sup> سرحد جنوبی، از تامار تا چشمه های مریبوت قادش می رسد و از آنجا در مسیر دریای سرحدی مصر پیش رفته به بحیره مدیترانه ختم می شود.

<sup>۲۰</sup> سرحد غربی، در امتداد بحیره مدیترانه پیش رفته به طرف شمال تا نقطه غربی گذرگاه حمات ادامه می یابد.

تا بند پایم بود. <sup>۴</sup> بعد پنجم صد متر دیگر طول دریا را اندازه گرفت و به من کمک کرد تا از دریا عبور کنم. در این نقطه، آب تا زانوهایم می رسید. پنجم صد متر دورتر از آنجا عمق آب تا به کمر بود. <sup>۵</sup> باز پنجم صد متر دیگر پیش رفت و در اینجا دریا بسیار عمیق بود و نتوانستم از آن عبور کنم و لازم بود که شناکنان به آن طرف دریا بگذرم. <sup>۶</sup> آن مرد به من گفت: «ای انسان خاکی، به آنچه که دیدی بدقت توجه کن.»

بعد او مرا از کنار دریا بازگرداند. <sup>۷</sup> در هنگام بازگشت دیدم که درختان زیادی در دو طرف دریا سبز شده اند. <sup>۸</sup> او به من گفت: «آب این دریا از بیابان و وادی اردن بطرف شرق جاریست و به بحیره مرده سرازیر می شود و آب شور آن را پاک و گوارا می سازد. <sup>۹</sup> در هر جایی که آب این دریا جاری گردد، در آنجا هرگونه حیوان و ماهی، زنده جان می شود. ماهیان بحیره مرده از حد زیاده می گردند. <sup>۱۰</sup> ماهیگیران در ساحل آن می ایستند و از چشمه جدی تا چشمه عجلایم ماهی می گیرند. تورهای خود را در آنجا پهن می کنند. بحیره مرده مثل بحر مدیترانه پُر از انواع گوناگون ماهی می شود. <sup>۱۱</sup> اما آب جبه زارها و نیزارها پاک نمی شود و بصورت شوره زار باقی می ماند. <sup>۱۲</sup> در هر دو طرف دریا اقسام درختها می رویند که برگهای شان هرگز پژمرده نمی شوند و همیشه میوه دار بوده هر ماه میوه تازه بار می آورند. زیرا با آب دریائی که از عبادتگاه خداوند جاریست

می باشد که از شرق به غرب دوازده و نیم کیلومتر و از شمال به جنوب پنج کیلومتر است. عبادتگاه خداوند در وسط زمین کاهنان واقع است.<sup>۱۱</sup> این ساحهٔ مقدس برای کاهنان اولادۀ صادقین تعیین شده است. آن ها با وفاداری در خدمت من بودند و مانند سایر مردم اسرائیل و لایوان دیگر به راه خطا نرفتند.<sup>۱۲</sup> پس برای آن ها مقدسترین قسمت آن ساحه تعیین گردید و در کنار زمینی که محل سکونت سایر لایوان است، قرار دارد.<sup>۱۳</sup> لایوان هم سهمی در جنوب زمین کاهنان دارند که طول آن دوازده و نیم کیلومتر و عرض آن پنج کیلومتر می باشد.<sup>۱۴</sup> این حصهٔ زمین که ملک مقدس خداوند است نباید فروخته یا تبادله و یا به کس دیگری داده شود.<sup>۱۵</sup> حصهٔ باقیماندهٔ ساحهٔ مقدس به طول دوازده و نیم کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر برای استفادهٔ عام است. مردم می توانند در آن حصه سکونت کنند و از آن استفاده نمایند. شهر باید در وسط آن زمین تعیین شود.<sup>۱۶</sup> مساحت این شهر دو هزار و دوصد و پنجاه متر مربع باشد.<sup>۱۷</sup> به اطراف شهر یک زمین خالی به عرض یکصد و بیست و پنج متر برای چراگاه تخصیص داده شود.<sup>۱۸</sup> بقیهٔ زمین که در سمت شرق و غرب شهر و در امتداد ساحهٔ مقدس قرار دارند و هر یک به طول پنج کیلومتر و عرض دو و نیم کیلومتر می باشد، برای زراعت و استفادهٔ مردم شهر تعیین گردد.<sup>۱۹</sup> هر کسی که در شهر زندگی می کند و از هر قبیله ای که باشد

<sup>۲۱</sup> این زمین را بین قبایل اسرائیل تقسیم کن<sup>۲۲</sup> و آن را بعنوان ملکیت دائمی برای خود نگاهدارید. بیگانه ها و فرزندان شان که بین شما زندگی می کنند هم باید از آن سهمی داشته باشند. آن ها مثل شما تبعهٔ اسرائیل بشمار می روند و همان حقی را که شما دارید آن ها نیز دارند.<sup>۲۳</sup> به بیگانه ها باید از زمینهای قبیله ای که در آن زندگی می کنند سهمی داده شود. خداوند متعال چنین می فرماید.»

### تقسیمات زمین بین قبایل اسرائیل

۴۸<sup>۷-۱</sup> سرحد شمالی کشور از بحیرهٔ مدیترانه تا شهر حتلون و از آنجا تا گذرگاه حمات، شهر عینون و سرحد بین دمشق و حمات می باشد. سهم قبایلی که بین سرحد شرقی و بحیرهٔ مدیترانه در غرب واقع اند، به ترتیب، از شمال به جنوب قرار ذیل است: دان، آشیر، نفتالی، منسی، افرایم، رثوین و یهودا.

### زمین خاص در وسط کشور

<sup>۸</sup> یک قسمت دیگر این زمین که در جنوب یهودا واقع است، به منظور خاصی تعیین گردیده است که طول آن از شمال به جنوب دوازده و نیم کیلومتر و عرض آن از شرق به غرب مساوی به عرض هر یک از زمینهای قبایل اسرائیل می باشد. عبادتگاه در وسط این قسمت می باشد.<sup>۹</sup> در مرکز این زمین، ساحه ای به طول دوازده و نیم کیلومتر و عرض ده کیلومتر باید برای خداوند تخصیص داده شود.<sup>۱۰</sup> سهم کاهنان هم در همین ساحه



حق دارد از آن استفاده کند.<sup>۲۰</sup> تمام این منطقه به شمول ساحهٔ مقدس، یک مساحت دوازده و نیم کیلومتر مربع را تشکیل می‌دهد.

<sup>۲۱-۲۲</sup> زمینهای باقیماندهٔ دو طرف این منطقه که شامل ساحهٔ مقدس، عبادتگاه و زمینهای کاهنان و لایوان است، به حکمران تعلق دارد. این منطقه بین زمینهای یهودا و بنیامین واقع است.

### دروازه‌های شهر

<sup>۳۰-۳۴</sup> شهر دارای دوازده دروازه می‌باشد. هر دروازه به نام یکی از قبایل اسرائیل یاد می‌شود. طول هر یک از دیوارهای شهر دوهزار و دوصد و پنجاه متر است. دروازه‌های دیوار شمالی به نام رثوبین، یهودا و لاوی، دروازه‌های دیوار شرقی بنام یوسف، بنیامین و دان، دروازه‌های دیوار جنوبی بنام شمعون، ایسساکار و زبولون و دروازه‌های دیوار غربی بنام جاد، آشیر و نفتالی یاد می‌شوند.

<sup>۳۵</sup> محیط شهر نه کیلومتر و از این بعد نام شهر این است: «خداوند اینجا است»

### زمین برای قبایل دیگر

<sup>۲۳-۲۷</sup> در جنوب این ساحهٔ مخصوص، زمینهای سایر قبایل واقع اند که بین سرحد شرقی اسرائیل و بحیرهٔ مدیترانه در غرب قرار دارد و به ترتیب، از شرق به غرب قرار ذیل است: بنیامین، شمعون، ایسساکار، زبولون و جاد.

<sup>۲۸</sup> سرحد جنوبی جاد از تamar تا چشمه‌های مریبوت قادیس امتداد دارد و

